قلمورفاه

قلمورفاه/ ماهنامه تحلیلی در زمینه سیاستگذاری اجتماعی
سال چهارم/ شماره ۴۱ / شهریور ۹۷/ ۶۴ صفحه/ قیمت ۵۰۰۰ تومان

تنگنای ارزوتورم

کاهش ارزش پول ملی چگونه بر زندگی دستمزدبگیران تاثیر می‌گذارد؟

خوان اول
حکمرانی خوب در قلمرو تعاون، کار و رفاه اجتماعی

خوان دوم
مقابله با ابرچالش بحران در صندوق‌های بازنشستگی

تحریم‌ها و ضرورت ایجاد توررفاهی برای فرودستان

خوان سوم
ضرورت همسان‌سازی دستمزدها

خوان چهارم

خوان پنجم
هزینه‌های طرح تحول سلامت برای تامین اجتماعی

در سرمایه‌گذاری ذخایر بیمه‌شدگان شفافیت

خوان ششم

معضل بیکاری

خوان هفتم

هفت خوان شریعتمداری

آهنگ آتیه

مؤسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه

فعال در ایده پردازی، تولید
و انتشار انواع رسانه ها

کارگزار تخصصی فعالیت‌های ارتباطی، اطلاع رسانی
و رسانه‌ای حوزه رفاه و تامین اجتماعی

- طراحی، برنامه ریزی و مدیریت انتشار و توزیع نشریات
- ایده‌پردازی نوین در خدمات ارتباطات و اطلاع رسانی
- برگزاری همایش ها در سطوح سازمانی، ملی و بین‌المللی
- طراحی وب سایت سازمانی، ارتباطی، آموزشی و تبلیغاتی
- طراحی بسته‌های نرم‌افزاری اطلاع رسانی (چندرسانه‌ای)
- طراحی، ساخت و اجرای انواع بیلبورد و تلویزیون شهری
- ارائه خدمات تبلیغات هوشمند در فضای سایبری
- ایده پردازی و ساخت انواع فیلم‌های تبلیغاتی و مستند
- تهیه و تولید هدایای تبلیغاتی و آموزشی
- انجام انواع سفارشات هنری و گرافیکی
- طراحی و تولید بروشور و کاتالوگ
- طراحی و تولید انواع سررسید و تقویم
- عکاسی صنعتی و گزارشی

www.ahangeatiye.ir
Email: info@ahangeatiye.ir

به‌نام‌خداوند بخشنده و مهربان

• صاحب امتیاز:
مؤسسه فرهنگی، هنری آهنگ آتیه
• مدیر مسئول و رئیس شورای سیاستگذاری:
ابراهیم رستمیان مقدم
• سردبیر:
متین غفاریان

• تحریریه:
خسرو صادقی بروجنی
روزبه آقاجری
• مدیر هنری:
سید علیرضا میرزامصطفی
• صفحه‌آرا:
احسان نیک‌روان
• عکاس:
مرضیه براری
• حروفچین:
اکرم خاکپور
• ویراستار:
کوروش اشرفی، آرش میرزایی
• ناظر چاپ:
علی توتونی
• با تشکر از:
بیژن رمضانی، ابراهیم باقری، صولت فروتن

• همکاران این شماره:
سیناچگینی، نسرین هزاره مقدم، نیکزاد زنگنه، فواد شمس، مسعود امیدی، بهنام ذوقی، مرجان نمازی، ابوذر عزیزی و نیکزاد زنگنه

• آدرس:
تهران، خیابان احمدقصیر
خیابان دوازدهم
شماره ۲۲
مؤسسه فرهنگی، هنری آهنگ آتیه
• صندوق پستی:
۱۵۸۷۵-۱۴۸۹
• تلفن:
۰۲۱-۸۸۵۱۷۰۸۵-۶
• چاپ:
هنر سرزمین سبز

نشانی ما در پیام رسان‌های سروش، ایتا، آی گپ، گپ و تلگرام:
@ghlamrorefah
www.ghalamrorefah.ir

• طراح جلد: مرتضی آذرخیل

• قلمرو رفاه
• ماهنامه تحلیلی
• سال سوم/ شماره ۴۱
• شهریور ۹۷

۲
خبر-تحلیل: تنگنای تولید
طی سال‌های اخیر واحدهای تولیدی کشور از چند مسیر متضرر شدند. از سوی دیگر لغو توافق برجام و تشدید تحریم‌های اقتصادی، این واحدها را با مانع جدیدی روبه‌رو کرده است. گزارش «تنگنای تولید» قصد دارد به مشکلات بخش تولید و به تبع آن کارگران و نیروی کار شاغل در این بخش طی سال‌های اخیر بپردازد.

۴
پرونده‌اصلی: هفت خوان شریعتمداری
محمد شریعتمداری به عنوان وزیر جدید تعاون، کار و رفاه اجتماعی برای غلبه بر مشکلات حوزه رفاه و سیاستگذاری اجتماعی با چه مشکلاتی روبه‌رو است و کارشناسان هر حوزه چه پیشنهادهایی برای غلبه بر این موانع ارائه می کنند؟ پرونده اصلی این شماره به این موضوع اختصاص دارد و کارشناسان، «هفت خوان شریعتمداری» را شرح می دهند.

۱۴
راه‌حل: مارپیچ ارز و تورم
گرانی ارز و بالارفتن نرخ تورم از چند مسیر بر زندگی و معیشت دستمزدبگیران تاثیر می گذارد؟ میزان یارانه دریافتی هر ایرانی طی سال‌های اخیر چه میزان ارزش خود را از دست داده است؟ در «راه حل» این شماره به این موضوعات می پردازیم.

۲۶
مقالات: حق سرپناه
مطلب «حاشیه ای بر یک متن» به مشکلات ساکنان ده ونک می پردازد و نشان می دهد سیاست های شهری چگونه می تواند به بازتولید طرد اجتماعی و حاشیه‌نشینی بینجامد.

۲۸
تجربه: جنبشی برای تغییر
همزمان با روز دانشجو و با گذشت نیم قرن از جنبش ماه می ۱۹۶۸ در فرانسه، مروری داریم بر این جنبش؛ ریشه‌ها، اهداف و چشم‌اندازهای نوینی که برای تغییر ترسیم شد.

۴۴
جهان: دولت سایه و ترامپ گرمسیری
جان مکدانل، وزیر اقتصاد و دارایی دولت سایه کوربین در بریتانیا و عضو حزب کارگر دارای چه اندیشه‌هایی است و چه برنامه هایی را برای اقتصاد این کشور پیشنهاد می کند؟ رئیس جمهور جدید برزیل دارای افکار افراطی راست، نئولیبرالی و نژادپرستانه است که یادآور دونالد ترامپ است. بولسونارو چگونه به پیروزی رسید و رسانه های مسلط چه نقشی در پیروزی او داشتند؟

۵۲
فرهنگ: شوق یک خیر بلند
مرور و نقد کتاب «کارگران بی طبقه» (توان چانه‌زنی کارگران در ایران پس از انقلاب) عنوان مطلب اصلی بخش فرهنگ است و در ادامه، فیلم ها و کتاب‌های حدید با موضوعات اجتماعی معرفی می شود.

توضیح و پوزش: این شماره از ماهنامه «قلمرو رفاه» هرچند عنوان شماره شهریور ماه را بر جلد خود دارد اما به سبب برخی مشکلات فنی (که این روزها ادامه فعالیت نشریات مکتوب را با دغدغه‌هایی مواجه ساخته)، انتشار آن با تغییرات در وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی و رای اعتماد مجلس شورای اسلامی به وزیر جدید این وزارتخانه همراه شد به سبب این تاخیر ناخواسته از همه مخاطبان محترم پوزش می‌طلبیم و درصدد جبران آن هستیم.

پرونده‌های باز

محمد شریعتمداری در حالی سکان وزارتخانه کار، تعاون و رفاه اجتماعی را در دست می گیرد که در نگاه اول، با مشکلاتی کم‌وبیش مشابه مشکلات اسلافش روبه‌رو است. شریعتمداری به عنوان کسی که یکی از نمایندگان در جلسه رای اعتماد، او را «چریک جنگ اقتصادی» خوانده، سریع و چابک عمل کرد و قبل از آنکه پایش به جلسه معارفه برسد، فهرست اسامی ۱۲۰۰ نفر از اعضای هیات‌مدیره ۹۵۰ شرکت زیرمجموعه وزارتخانه را اعلام کرد و فرصتی یک هفته‌ای برای کنار رفتن چندشغله‌ها از این هیات‌مدیره‌ها داد. اما وزیر کار، تعاون و رفاه اجتماعی در چهارراهی ایستاده است که سازمان‌ها و ذی‌نفعان بسیاری در آن به هم می‌رسند و بنابراین پرونده‌هایی روبه‌روی این وزارتخانه قرار می‌گیرد که همه آنها لزوما در چارچوب کارکردها و مسئولیت‌های این وزارتخانه قابل حل نیست. نگاهی به چند پرونده مهم این وزارتخانه بیندازیم: وزیر جدید در همان روز معارفه‌اش رقم ۱۵۰ هزار میلیاردی بدهی بیمه‌ای انباشته نهاد دولت به سازمان تامین‌اجتماعی را یادآور شد.او نه تنها روی رقم مورد نظر سازمان تامین‌اجتماعی (نه سازمان برنامه و بودجه) ایستاد بلکه بر وعده دیگر دولت یعنی پرداخت تهاتری ۵۰هزار میلیارد بدهی‌ها تا پایان سال هم تاکید کرد؛ وعده‌ای که به گفته خود وزیر در نیمه اول سال جاری تنها یک‌دهم آن محقق شده است.
پرونده دوم رسیدگی به تقاضای نمایندگان کارگران در شورای عالی کار برای افزایش حقوق کارگران بود. وزیری که تا جلسه قبل این شورا، به نوعی نماینده کارفرمایان بود از این جلسه به بعد می‌بایست نماینده کارگران هم می‌بود. جلسه با سرعت برگزار شد اما بی‌نتیجه خاتمه یافت. با اینکه وزیر موضع مشخصی اعلام نکرد اما از صحبت‌هایش می‌شود این برداشت را کرد که برای جبران عقب‌ماندگی دستمزدی - که خود آن را غیرقابل انکار می‌داند- در مقطع زمانی کنونی بیشتر چشم به بسته حمایتی دارد تا ترمیم دستمزد.
پرونده سوم چگونگی ادامه همراهی باطرح پرهزینه تحول نظام سلامت و ایده ادغام بیمه‌های درمانی است که وزیر آن را برپایه رفاقت دیرینه‌اش با وزیر بهداشت، قابل گفت‌وگو و چاره‌یابی دانسته و درباره راهکارها عجالتاً به اتخاذ مواضع محتاطانه بسنده کرده است. پرونده‌ای که حل‌وفصل موفقیت‌آمیز آن مستلزم توسعه تعامل با وزارت بهداشت و درمان است. با نگاهی به پرونده‌های ذکرشده معلوم می‌شود وزیر جدید با همان مشکلاتی دست‌وپنجه نرم خواهد کرد که سلف او کرد: میانجی‌گری میان نهادهای مختلف‌المنافع. وزیر جدید اگرچه در حوزه استحفاظی خود مسلط و چابک ظاهر شده، اما وزارتخانه جدید پرونده‌هایی دارد که در چارچوب دیوارهای این وزارتخانه محدود نمی‌شود.

تنگنای تولید

افزایش نرخ ارز چه تاثیری بر واحدهای تولیدی، صنایع و کارخانجات گذاشت و راه چاره چیست؟

افزایش قیمت ارز، تولید را با مشکلی جدید و جدی روبه‌رو کرده است. برخی قیمت تولیدات خود را افزایش داه و برخی دیگر چاره را در کم کردن میزان تولید و کاهش کارگران خود می‌بینند. برای برون‌رفت از این وضعیت چه تدبیر مناسبی باید اندیشید تا هم تولید داخلی تقویت و هم معیشت نیروی کار تامین شود؟

نسرین هزاره مقدم
روزنامه‌نگار

«ابهام» همان وضعیتی است که بسیاری از کارگران ایرانی این روزها آن را تجربه می‌کننـــد؛ هر روز صبح که از خواب برمی‌خیزند تردیـــد را مزمزه می‌کننـــد، نمی‌دانند که آیا همچنان «شاغل» خواهند ماند یا قرار است «تعدیل» شوند و صف‌های طویل بیمه بیکاری را تجربه کنند.

ناامنی شـــغلی و «بی‌ثبات‌کاری» دهه‌هاست که میهمان ناخوانده بازار کار ایران است. از سال‌های آغازین دهه هفتاد، قراردادهای موقت جای خود را در مناســـبات کار پیدا کرد و بعد از آن، به آهســـتگی «کارگر دائم» یا «کارگر رسمی» تبدیل به پدیده‌ای کمیاب و شد. مدافعان بازار آزاد با تحلیل طرفداری از «انعطاف در بازار کار» در ســـال‌های گذشته همواره از قراردادهای موقت و بی‌ثبـــات دفاع کرده‌اند. هر زمان هم که «حاشیه سود» سرمایه‌دار کاستی می‌گرفت، حذف کارگر بعد از اتمام زمان قرارداد، اولین اقدام برای بالا بردن سود حاصل از سرمایه محسوب می‌شد. اما این روزها کار از ســـود و حاشیه سود گذشـــته، به نظر می‌رسد تولید ماهیتا دچار بحران و خطر جدی است.

کاهش ارزش پول ملی، بحران بی‌ســـابقه‌ای را در تولید و اشتغال به وجود آورده است. بحرانی که می‌توان ادعا کرد در چند دهه اخیر ســـابقه نداشته اســـت. استدلال اصلی مدافعان ایدئولوژی نئولیبرالیسم اقتصاد و «خودتنظیم‌گری بازار» این است که تنها با اســـتفاده از «نرخ‌های واقعی»، صلاحیت ورود به بازارهای جهانی تجارت آزاد را کســـب خواهیم کرد. احمد سیف (اقتصاددان) در کتاب «در انکار نئولیبرالیسم» با استدلال‌هایی در رد این ادعا، معتقد است یکی از نتایج اجرای سیاســـت‌های تعدیل ســـاختاری در کشورهای پیرامونی که یکی از مولفه‌های اصلی آن کاستن از ارزش پول ملی است، افزایش کسری تراز پرداخت دولت‌ها و ورشکستگی صنایع است؛ چراکه صنایع نوپا در کشورهای در حال توسعه، در بازار آزاد «توان رقابت» چندانی ندارند و به سادگی قافیه را به غول‌پیکرهای اقتصادی می‌بازند. سیف با بیان مثال‌هایی از کشورهای پیرامونی، از اندونزی و ویتنام در آسیای جنوب شرقی گرفته تا آفریقای جنوبی و زیمبابوه در قاره سیاه، با اعداد و ارقام، ورشکستگی صنایع و افزایش بدهی دولت‌ها به نهادهای مالـــی بین‌المللی پس از اجرای سیاست‌های تعدیل ساختاری را نشان می‌دهد.

در این کشـــورها کاهـــش ارزش پـــول، صنایـــع ملی را ورشکسته ساخت اما نرخ اشتغال (گرچه اشتغال شایسته و استاندارد مورد نظر نیست) کاهش چندانی نیافت؛ چراکه سیاستگذاری‌های‌شان در عرصه اقتصاد، سیاست و رابطه با جهان هم همخوانی داشـــت و شـــرکت‌های بین‌المللی، نیروی کار این کشورها را در شاخه‌های برون‌مرزی خود به کار گرفتند. در حالی که در ایران، هماهنگی در حوزه‌های مختلف با اجرای سیاســـت‌های نئولیبرالـــی اقتصاد وجود ندارد، در نتیجه کاهش ارزش پول ملی، صنایع و اشتغال را همزمان زمینگیر می‌کند.

بهرام حسنی‌نژاد (فعال مستقل کارگری و دبیر سابق انجمن صنفی کارگران معدن چادرملو) در انتقاد از این شـــرایط به «قلمرو رفاه» می‌گوید: «کشـــوری که دارای تضادهای اساســـی با آمریکا است، نبایستی سیاســـت‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را اجرا و خود را به دلار وابسته کند.»

وی با تاکید بر اینکه به جای اصرار بر نئولیبرالیسم، نیازمند «سیاســـتگذاری عدالت‌محور» هســـتیم می‌افزاید: «نیاز به یک سیاســـتگذاری اصولی برای بازتوزیع عادلانه منابع و درآمدها داریم؛ لزوم این سیاســـت در شـــرایط بحرانی و تحریم، بیشـــتر خودش را نشـــان می‌دهـــد. جلوگیری از خصوصی‌ســـازی، نظـــارت توانمند دولت بـــر اقتصاد، حمایت از فرودستان، کارگران، معلمان و پرستاران و البته تولیدکنندگان در معرض خطر و حفـــظ ارزش پول ملی، لازمه‌های سیاستگذاری معطوف به عدالت است.»

اما آثار تخریبی افزایش نرخ ارز بر صنایع تولیدی از همان ماه‌های ابتدایی بحران ارز نمودار شد. هشتم مرداد رییس خانه صنعت، معدن و تجارت خوزستان اعلام کرد: «نوسانات شدید نرخ ارز و اتفاقاتی که به دنبال این نوسانات برای مواد اولیه رخ داد، سبب شده بسیاری از واحدهای تولیدی استان خوزستان رو به تعطیلی بروند.»

او هیچ آمار مشخصی از واحدهای تعطیل شده، نیمه‌تعطیل و مشـــکل‌دار اعلام نمی‌کنـــد اما می‌گویـــد: «آمار دقیقی از تعطیل شـــدن واحدهای تولیدی اســـتان خوزستان در پی نوســـانات ارزی وجود ندارد اما با ایـــن وضعیت، «همه تولیدکننده‌ها» انگیزه‌ای برای تولید ندارند.»

ناامنی اقتصادی همه نوع ســـرمایه‌گذاری مولد را با چالش مواجه کرده، نقدینگی‌های سرگردان در بهترین حالت، در بازار سکه و ارز سرمایه‌گذاری می‌شوند و تولید نه از جانب دولت حمایت موثر و مناسب می‌شـــود و نه از جانب بخش خصوصی، به گونه‌ای که در نامه ۵۰ اقتصاددان برای هشدار به دولت آمده اســـت: «بدون تردید یکی از مهمترین علل نوســـانات و التهابات کنونی بازار سکه و ارز، رشد نقدینگی نامتناسب با بخش واقعی اقتصاد و عدم اتخاذ تدابیری برای هدایت صحیح آن به بخش مولد است. قرار گرفتن اقتصاد ایران در معرض یک جنگ اقتصادی تمام‌عیار و اثرپذیری آن از شوک‌های خارجی و سلب اعتماد مردم به دلیل وجود رانت‌ها و مفاسد اقتصادی به همراه ســـوءتدبیر اقتصادی دولت، بر شدت نوسانات افزوده است.»

دشواری شرایط تا آنجا پیش رفته که سیدعلی کریمی، دبیر اجرایی خانه کارگر استان قزوین، می‌گوید: «فقط ۳۰ درصد واحدهای تولیدی استان قزوین فعال هستند.» وی بلافاصله اضافه می‌کند: «۷۰-۶۰ درصـــد کارخانجات و واحدهای تولیدی این استان در کما هســـتند و اگر شرایط تغییری نکند، این واحدها که هریک چند دهه پیشینه تولید دارند، برای همیشه به تاریخ خواهند پیوست.»

کریمی که از نزدیک مشـــکلات واحدهای تولیدی یکی از مهمترین اســـتان‌های صنعتی کشور یعنی قزوین را لمس کرده، مشکلات واحدهای تولیدی را متعدد می‌داند: «این واحدها هم در تامین مواد اولیه برای تولید مشکل دارند و هم چون نرخ ارز «بی‌ثبات» و متغیر است قادر به برنامه‌ریزی حتی برای آینده کوتاه‌مـــدت خود نیســـتند، بنابراین نه می‌توانند مواد اولیه بخرند و نه جرات دارند انبارهای خود را از جنس خالی کنند. مضاف بر این به دلیل اعتصاب دامنه‌دار کامیون‌داران، در حمل‌ونقل کالاها و محصولات، با دشواری روبه‌رو هستند.»

دبیر اجرایی خانه کارگر اســـتان قزوین آمـــاری از تعدیل گسترده کارگران در استان قزوین ارائه می‌دهد: «در ۶ ماهه نخست امســـال، بیش از ۴ هزار کارگر فعال در واحدهای مختلف در شهرهای متفاوت استان قزوین از جمله آبیک، شهر صنعتی البرز و تاکستان، بیکار شده‌اند.»

بحران تولید سراسری است و مختص به محدوده جغرافیایی خاصی نیست. «پلی‌اکریل» اصفهان که یکی از قدیمی‌ترین واحدهای تولید صنعتی کشور و قطب نساجی ایران است، در تهیه مواد اولیه با مشکلات بسیاری روبه‌روست. این واحد نساجی از چند بخش تشکیل شده؛ پلی استر، اکریلیک ۱ و اکریلیک ۲. بخش پلی‌اســـتر با تمام ظرفیت فعال است و کار می‌کند؛ چراکه مواد اولیه آن وارداتی نیست و در داخل کشور تولید می‌شود اما بخش‌های اکریلیک از آنجا که نیاز به مواد اولیه وارداتی دارند با وجود گذشت بیش از شش ماه از سال، هنوز نتوانسته‌اند تولید خود را از سر بگیرند و کارگران این دو بخش همچنان سرگردانند.

علیرضا خرمی، عضو شورای اسلامی کار شرکت پلی‌اکریل اصفهان، در ارتباط با آخرین وضعیت این واحد تولیدی به «قلمرو رفاه» می‌گوید: «سال گذشـــته به دلیل مشکلات مدیریتی و کمبود نقدینگی، خطوط تولید کاملا متوقف شد و همه ۲ هزار کارگر پلی‌اکریل به بیمه بیکاری معرفی شدند. امسال که آن مشکلات حل شده و به سر کار بازگشته‌ایم، دوباره بحران ارزی مزید بر علت شده و اجازه نمی‌دهد رونق به تولید بازگردد. دو بخش از این مجموعه عظیم نساجی به دلیل گرانی ارز به حالت نیمه‌تعطیل در آمده‌اند و مطمئن نیســـتم اگر سیاســـتگذاری‌های اقتصادی تغییـــر نکند و «ثبات» ارزی به وقوع نپیوندد، بتوان کارگران این بخش‌ها را حفظ کرد و با وجود وضعیت نامناسب تولید، حقوق آنها را پرداخت.»

وحید شقاقی شهری، اقتصاددان و اســـتاد دانشگاه با بیان اینکه اقتصاد شـــکننده ایران، نرخ دلار بالای ۸ هزار تومان را برنمی‌تابـــد به دلایل تعطیلی بنگاه‌های تولیدی اشـــاره می‌کند و می‌گوید: «برای تعطیلـــی واحدهای تولیدی دو دلیل عمده می‌توان برشمرد، اول پایین بودن قدرت خرید عموم مردم به نسبت خط فقر نسبی و دوم بالا بودن قیمت قطعات و مواد اولیه.»

وی ادامـــه می‌دهد: «وقتی متوســـط دریافتی عموم مردم یعنی کارمندان و کارگران، حدود ۲ میلیون تومان است و خط فقر نسبی در تهران بر اساس برآوردهای من به بیش از ۵,۵ میلیون تومان رسیده، چطور می‌توان توقع داشت که خریدار بالقوه برای اجناس و تولیدات داخلی وجود داشته باشد. کالاهای ایرانی شانس چندانی برای رقابت در بازارهای جهانی ندارند و باید مشتریان خود را در بین جمعیت داخل کشور پیدا کنند. وقتی که قدرت خرید مردم داخل تا این حد پایین بیاید، طبیعی است که محصولات، بازاری برای عرضه نخواهند داشت.»

شقاقی در ادامه تشریح مشـــکلات، با بیان اینکه ۳۰ تا ۶۰ درصد قطعات بنگاه‌های تولیدی وارداتی هستند، می‌افزاید: «طبیعی است که وقتی بنگاه‌ها نتوانند مواد اولیه خود را با ارز ارزان تهیه کنند، دچار مشکل می‌شوند و مجبور خواهند شد در مرحله اول، ظرفیت تولید را پایین بیاورند و در نهایت، کل تولید را متوقف کنند.»

این اقتصاددان عواقب تعطیلی بنگاه‌هـــای تولیدی را این چنین برمی‌شمارد: «تعدیل نیروی انســـانی، نبود کالاها در بازار، از دست دادن توان صادراتی و افزایش کسری تراز پرداخت‌ها، همه از عواقب ناگزیر تعطیلی بنگاه‌های تولیدی است. اگر دولت نتواند نرخ ارز را به پایین‌تر از ۸ هزار تومان برســـاند و از آن مهمتر، این نرخ را «تثبیت» کند، اقتصاد دچار ورشکستگی خواهد شد.»

به نظر می‌رســـد «بحران ورشکســـتگی» بحرانی به غایت جدی است و آنچنان که «وحید شـــقاقی» شهری اعتقاد دارد اگر دولت حمایت‌های مناسب، به موقع و هدفمند را در دستور کار قرار ندهد، اشتغال مولد بشدت تضعیف خواهد شد. اما سوال اساسی این اســـت که آیا تصمیم‌گیرندگان و سیاســـتگذاران کلان، برای ادامه حیـــات دو گروه اصلی از بازیگـــران عرصه اقتصـــاد یعنی مردم عمومـــا مزدبگیر و تولیدکننـــدگان غیررانتـــی، تدبیر مناســـبی را خواهند اندیشید؟

> ناامنی شغلی و «بی‌ثبات‌کاری» دهه‌هاست که میهمان ناخوانده بازار کار ایران است. از سال‌های آغازین دهه هفتاد، قراردادهای موقت جای خود را در مناسبات کار پیدا کرد و بعد از آن به آهستگی «کارگر دائم» یا «کارگر رسمی» تبدیل به پدیده‌ای کمیاب و شد

۷ خوان شریعتمداری

چالش‌ها و راه‌حل‌های پیش روی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی

وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی در حوزه‌های مهم و متعددی اعم از اشتغال و بیکاری، فقر و نابرابری، رفاه و تامین‌اجتماعی مسئول بخشی از مهمترین سیاستگذاری‌ها و یا اجرای آنهاست. با توجه به شرایط اقتصادی کشور و همچنین سایه تحریم‌ها، این وزارتخانه با چه مشکلاتی روبه‌رو است و برای چیرگی بر این محدودیت‌ها چه کارهایی می‌تواند انجام دهد؟

فواد شمس
روزنامه‌نگار

در شرایط فعلی کشور و با توجه به انواع مشکلات داخلی و تحریم‌های خارجی، وضعیت نیروی کار و کارگران و بیمه‌شدگان تامین‌اجتماعی بیش از گذشته بغرنج شده است. در این بین وزارت کار، تعاون و رفاه اجتماعی یکی از حساس‌ترین ارگان‌های متولی سروسامان دادن به وضعیت نیروی کار و کارگران است. به جرات می‌توان گفت این وزارتخانه یکی از کلیدی‌ترین و پرمخاطب‌ترین وزارتخانه‌های کشور است و در حال حاضر با زندگی ۸۰ میلیون ایرانی سروکار دارد. طیف وسیع مشکلاتی که ۸۰ میلیون ایرانی در مسائل معیشتی با آن دست به گریبان هستند، موقعیت این وزارتخانه را بیش از گذشته حساس کرده است.

توجه به مشـــکلات اقتصادی که امروز با آن مواجه هستیم، توجه دولت به اقشار کم‌درآمد بیشتر شـــده و طبیعتا در دوران تازه‌ای که شریعتمداری به این وزارتخانه آمده انتظار می‌رود بخش رفاهی این وزارتخانه تقویت شود. این وزارتخانه در سه عرصه مهم رفاه، تعاون و روابط کار باید فعالیت کند. شاید از همه مهمتر باید در زمینه بحران صندوق‌های بازنشستگی و کمک به اشتغالزایی برنامه‌ای تازه و جدی ارائه دهد. همچنین این وزارتخانه در زمینه کاهش بیکاری، فقرزدایی، رفاه، معیشـــت و تنظیم روابط کار و انسجام روابط کارگری نیز باید تدابیر مشخصی اتخاذ کند.

شستا، شرکت ســـرمایه‌گذاری تامین‌اجتماعی، یکی از بزرگترین شرکت‌های ســـرمایه‌گذاری کشـــور اســـت که حجم عظیمی از سرمایه‌های صندوق تامین‌اجتماعی در آن متمرکز است. شفافیت در نحوه اداره این صنـــدوق بزرگ از دغدغه‌های مهمی اســـت که شـــریعتمداری باید به آن توجه کند. متاســـفانه نوع نگاه به حوزه سرمایه‌گذاری ذخایر بیمه‌شدگان در صندوق‌ها، به‌ویژه در شستا در بیشتر ادوار همچون یک قلک پولساز برای دولت‌های مختلف بوده و صندلی‌های مدیریتی پرتعدادش همواره توجه جریانات سیاسی را به خود جلب کرده است. همین نوع نگاه اشتباه به شستا و کاستی‌هایی در شفافیت‌های مالی و اقتصادی در کنار تنگناهای عمومی اقتصاد و بازار سرمایه موجب شده که هم‌اکنون شاهد انباشت ضرر و زیان شرکت‌های دولتی تحمیل شده به این مجموعه هستیم. این موضوع تا جایی پیش رفته کـــه بخش عمده‌ای از ســـود حاصل از فعالیت شرکت‌ها، خرج جبران زیان‌های تحمیلی می‌شود.

از دیگر چالش‌های پیش‌رو، سروســـامان دادن به وضعیت بحرانی صندوق‌های بازنشستگی کشور اســـت. تامین‌اجتماعی به عنوان بزرگترین صندوق بازنشســـتگی کشـــور که به شـــکل مستقیم و غیرمستقیم وظیفه ارائه خدمات به بیش از ۴۰ میلیون ایرانی را بر دوش می‌کشد، یکی از معدود صندوق‌های بازنشستگی کشور است که در حال حاضر بدون بودجه مستقیم دولتی، اداره می‌شود. با این حال، وضعیت اقتصادی این صندوق نیز آنچنان نامساعد است که اگر زود برای نجات آن اندیشه نشود، می‌تواند به چاه «ویل» بودجه کشور تبدیل شود.

همچنین چالش ایجاد اشتغال و کاهش نرخ بیکاری از دیگر مشکلاتی است که باید برای رفع آن از الان برنامه‌ریزی کرد. در حالی که طبق برآوردهای آماری دولت، با توجه به شرایط تحریمی فعلی، احتمال افزایش بیکاری در ماه‌های پیش رو و سال آینده جدی است، وزارت کار به عنوان یکی از مهمترین متولیان حوزه اشـــتغالزایی، نیازمند تدارک امکانات و برنامه‌های عملی برای انجـــام این وظیفه در این عرصه است.

از طرف دیگر، کاهش ارزش ریال و افزایش قیمت کالا و خدمات در چند ماه گذشته یکی از چالش‌های مهم اقتصاد ایران بوده که اقشار ضعیف و متوسط جامعه را با مشکلات جدی روبه‌رو کرده است.

خوان یک:
حکمرانی خوب در قلمرو تعاون، کار و رفاه اجتماعی

خوان دوم:
ضرورت مقابله باابرچالش بحران در صندوق‌های بازنشستگی

ایجاد شغل راهکار رفع بحران

علیرضا حیدری

نایب رییس اتحادیه پیشکسوتان جامعه کارگری

بحران صندوق‌های بازنشستگی از جمله مهمترین و اساسی ترین بحران های کشور است، در شرایطی که این صندوق‌ها تعهدات بیمه‌ای خود را به سختی پرداخت می کنند. از جمله موارد پیشنهادی سازمان‌های جهانی برای حل این بحران، افزایش سن و سابقه بازنشستگی است، اما با اجرای اینگونه اصلاحات نیز بحران صندوق‌ها به طور کامل حل نمی‌شود و لازم است تعداد بیمه‌دهندگان افزایش یابد. برای افزایش ورودی صندوق‌های بازنشستگی لازم است دولت اقدامات ضروری و فوری را برای افزایش اشتغال و تعداد بیمه‌شدگان انجام دهد.

هم‌اکنون صندوق بازنشستگی کشوری ماهانه یک میلیارد و ۷۰۰ میلیون تومان به بازنشستگان خود حقوق می‌پردازد که بیش از یک میلیارد و ۲۰۰ میلیون تومان آن را دولت تامین می کند. در مجموع دولت برای یک سال ناچار است که رقمی بالغ بر ۱۴ هزارو ۴۰۰ میلیارد تومان را به این منظور اختصاص دهد.

افزایش سن و سابقه بازنشستگی از نظر عده‌ای تنها راه موجود است؛ امری که البته نه راهکار کارشناسی بلکه تکرار یک سیاست پیاده شده در کشورهای اروپایی به پیشنهاد نهادی همچون صندوق بین‌المللی پول است. در تیرماه سال ۹۶ مقام‌های این صندوق به آلمان توصیه کردند سن بازنشستگی را به منظور افزایش رشد اقتصادی به ۶۷ سال افزایش دهد، این احتمال وجود دارد که این پیشنهاد به ایران هم شده باشد. با این حال، همان‌طور که این موضوع در آلمان مورد مخالفت قرار گرفت، در ایران هم مورد مخالفت قرار می گیرد. وقتی گفته می‌شود باید فکری برای رهایی از بحران شود به معنای دستوری عمل کردن نیست. باید در نظر داشته باشیم که در بحث صندوق‌های بازنشستگی ذی‌نفعان اجتماعی وجود دارند و هر تصمیمی در مورد آنها بگیریم از ناحیه این ذی‌نفعان مقاومت به وجود می آید. پس در درجه اول باید واقع‌بین و با مخاطب صادق باشیم. آنها را در یک اجماع ملی به مشارکت بگیریم و توضیح دهیم چه وضعیتی داریم و پیش‌بینی ما از آینده چیست. این گفته بدان معنا است که باید سه‌جانبه‌گرایی را رعایت کنیم و در همین قالب برای مواجهه با وضعیت جدید نسخه‌های عملیاتی و اجرایی بنویسیم. صرف اینکه بگوییم با افزایش سن و سابقه می‌توانیم مشکل را حل کنیم، من می گویم، نه! اینگونه اقدام کردن تنها مشکلی به مشکلات صندوق‌های بازنشستگی اضافه می کند. تنها راهکاری که فعلا از طرف تمام گروه‌های اجتماعی روی آن اتفاق نظر وجود دارد، افزایش تعداد بیمه‌پردازان است. این کار را می‌توان با ایجاد اشتغال جدید و زیرپوشش بیمه بردن کارگران شاغل انجام داد. اینگونه ورودی‌های صندوق‌ها افزایش می‌یابد و تعادل منابع و مصارف برقرار می‌شود. این راهکار البته بیشتر برای صندوق‌های بازنشستگی همچون تامین اجتماعی سودمند است. البته مشکلاتی در این راه وجود دارد که اولین آن وجود کارفرمایانی است که حاضر به بیمه کردن کارگران خود نیستند یا کارفرمایانی که برای کارگران خود حق بیمه واقعی نمی‌پردازند.

آمارها از وجود ۲۲ تا ۲۳ میلیون کارگر شاغل حکایت دارند، در حالی که حدود ۱۴ میلیون حق بیمه پرداخت می‌شود. این یعنی حدود ۹ میلیون نفر از کارگران در چرخه اقتصاد رسمی فعالیت نمی کنند، بنابراین باید از خود بپرسیم که چگونه می‌توانیم آنان را تحت پوشش بیمه تامین‌اجتماعی قرار دهیم؟ تا این فرد وقتی بیکار شد، تحت پوشش بیمه بیکاری و وقتی به سن بازنشستگی رسید، خیالش از بابت دریافت مستمری و پوشش هزینه‌های درمان راحت باشد. اگر به هر دلیل این کارگران تحت پوشش تامین‌اجتماعی نباشند بعدها ناچار هستند که زیرپوشش حمایتی کمیته امداد و بهزیستی بروند و این یعنی اینکه دولت باید هزینه اجتماعی آن را در جای دیگری پرداخت کند. به هر صورت بی‌توجهی نشان دادن به تقاضا در بازار کار و نادیده گرفتن نیازهای معیشتی و اقتصادی متقاضیان ورود به بازار کار که اکثراً از فارغ‌التحصیلان دانشگاهی هستند، شرایطی را به وجود آورده که صندوق‌های بازنشستگی امروز تنها از خود مستمری‌بگیر هزینه کنند؛ موسفیدانی که البته به لطف اقتصاد ناکارآمد امروز صندوق‌ها و نادیده گرفتن واقعیت‌های محاسبات بیمه‌ای باید در گیر آینده‌ای ناروشن باشند.

اوضاع بازنشستگان در سال ۹۶ آنقدر بحرانی شد که در مورد وضعیت صندوق‌های بازنشستگی باید هشدارهای جدی بدهیم، اما متاسفانه تاکنون چندان گوش شنوایی برای این هشدارها وجود نداشته است. قاعدتا عقل حکم می کند که حاکمیت تا قبل از اینکه ابربحران به ابرتوفان تبدیل شود، فکری به حال صندوق‌های بازنشستگی کند. اجماع ملی در «فضای گفت‌وگویی» تازه، آغاز راه است. باید برای نجات صندوق‌های بازنشستگی که در واقع نجات جامعه از یک بحران عظیم است از اکنون به یک اجماع ملی برسیم وگرنه باید منتظر یک بحران بسیار عمیق در کل جامعه باشیم که خطرات بسیار زیادی برای کل کشور در پی خواهد داشت.

خوان سوم:
تحریم‌ها و ضرورت ایجاد تور رفاهی برای فرودستان

ضرورت ایجاد تور رفاه اجتماعی

علی‌اصغر سعیدی

جامعه‌شناس و عضو هیات علمی دانشگاه تهران

موضوع دستگاه‌های رفاهی در سراسر جهان، تضمین حداقل نیازهای اساسی است و از آنجا که تامین حداقل نیازهای اساسی و رفاه اجتماعی پدیده‌ای بین‌الاذهانی است و مهمتر آنکه تامین منافع و نیازهای هر قشری با قشر دیگر تعارض دارد، گفت‌وگوی اجتماعی شیوه اجتناب‌ناپذیر سیاستگذاری رفاهی است. دستگاه‌های مسئول رفاه اجتماعی نه‌تنها از یک هدف «تضمین حداقل نیازهای اساسی» دفاع می کنند، بلکه بر شیوه سیاستگذاری مبتنی بر گفت‌وگوی باز و چندجانبه تاکید دارند.

تور ایمنی اجتماعی بر اساس هدفگذاری گروه‌های اول خدمات اساسی اولیه از جمله بهداشت، تغذیه و مسکن است و در مرحله دوم معیارهای آسیب‌پذیری است که باید اینها را در گروه‌های هدف مشخص کرد. اگر بر اساس فرهنگ ما، خانواده مهم است، باید ابتدا خانواده‌های زن‌سرپرست را مورد حمایت قرار دهیم که باعث می‌شود هم آن خانواده‌ها تحکیم شوند و هم کودکان آنها تحت حمایت باشند. اکنون به نظر می‌رسد سازمان‌های مختلفی از جمله کمیته امداد، شهرداری‌ها، بهزیستی و اخیرا هم آستان قدس وارد این حوزه از خدمات شده‌اند. این خدمات به صورت موازی ارائه می‌شود که در نتیجه آن، مدیریت بسیار ضعیف و منابع اتلاف می‌شود. دیگر گروه‌های هدف، کودکان در خانواده‌های فقیر و سالمندان هستند. لازم است حمایت از سالمندان در برنامه تور ایمنی اجتماعی مورد توجه قرار گیرد که اتفاقا در نظام بیمه‌ای هم هستند اما بسیاری از آنها تکفل خانواده یعنی جوانان بیکار را هم برعهده دارند.

در شرایط اقتصادی و سیاسی فعلی باید به سراغ برنامه‌ای برویم که بسیاری از کشورها آن را اجرا می کنند و آن برنامه تور ایمنی اجتماعی است. چون در این شرایط نمی‌توانیم یک برنامه چتر ایمنی اجتماعی داشته باشیم. برنامه چتر ایمنی اجتماعی مربوط به دوره رونق اقتصادی، وفور منابع و شرایط عادی است. در شرایط غیرعادی و بحرانی باید یک تور داشته باشیم، چون منابع کم است و باید به صورت هدفمند هزینه شود. بخش امدادی نیز شامل برخی وظایف کمیته امداد، بهزیستی و به‌ویژه هلال‌احمر است. بخش امدادی هنگام مواجهه با حوادث غیرمترقبه فعالیت می کند و شامل کمک‌هایی است که دولت فقط یک‌بار هنگام حادثه ارائه می کند، نه برای همیشه. به عنوان مثال، وقتی در آمریکا و اروپا توفان رخ می‌دهد، دولت هنگام حادثه کمک‌های امدادی ارائه می کند ولی سیستم بیمه‌ای آنها فعال است و بعد از توفان، مردم با کمک بیمه، خانه‌های خود را دوباره می‌سازند.

فقط به کمک این شیوه است که می‌توان نیازهای هر گروه را شناسایی و مهمتر از آن، منافع متعارض گروه‌های اجتماعی را با یکدیگر هماهنگ کرد. این شیوه سیاستگذاری در همین بازار آشفته اقتصادی از معدود راه‌های حفظ انسجام اجتماعی و کارآمدسازی نظام تدبیر است. نباید تصور شود این ایده راهکاری بلندمدت و برای شرایط عادی است. دولت تصویر دقیقی از فقر و رفاه اجتماعی در ایران ندارد و ما یک مجموعه از کمبودهای مهم در این زمینه داریم.

در حال حاضر ما تور ایمنی اجتماعی نداریم. تور ایمنی اجتماعی می‌تواند ترکیبی باشد از نظام بیمه‌ای اما باید تمرکز آن در نظام حمایتی باشد، یعنی به کسانی هم که بیمه نیستند در این حوزه کمک کنیم ولی این کمک‌ها دائمی نیست؛ سعی می‌کنیم نوع کمک به سمتی باشد که نیازهای ضروری و اولیه اینها برطرف شود تا آنان بتوانند با طرح‌های توانمندسازی از این نظام حمایتی رهایی پیدا کنند و به نظام بیمه‌ای بروند، یعنی وارد نظام اشتغال شوند. به نظام بیمه‌ای نظام اشتغال می‌گوییم؛ کسانی که کار می‌کنند، در زمان اشتغال به صندوق‌های بیمه‌ای پول می‌پردازند و در زمان بازنشستگی یا بیماری یا بیکاری خدمات اجتماعی دریافت می‌کنند. اما نظام حمایتی مربوط به شرایطی است مشابه وضعیت کارگری که دو سال از بیمه بیکاری استفاده کرده و بعد از آن باز بیکار مانده است. نظام حمایتی باید از چنین فردی حمایت کند.

به همین دلیل به این حمایت «تور» می‌گویند. تور ایمنی اجتماعی مانند توری است که برای حمایت از بندبازها پهن شده تا در صورت سقوط از بین نروند. ما به آن بالا و روی بند می‌گوییم نظام بازار که مردم در آن فعالیت خودشان را دارند اما وقتی حوادث ناشی از پیامدهای اقتصادی رخ دهد، ممکن است افرادی از آن بالا سقوط کنند. در اینجاست که ما باید توری داشته باشیم با گره‌های محکم و مناسب که افراد سقوط کرده از آن رد نشوند و از بین نروند. این تور در شرایط فعلی ما بسیار اهمیت دارد.

بهبود دستمزدها، نیازی فوری

حسین راغفر
اقتصاد دان

شکاف میان دستمزد کارگران و هزینه‌های زندگی آنها در اثر تشدید تحریم‌ها و افزایش تورم نرخ ارز طی سال‌های اخیر همواره بیشتر شده است. در این میان، کارفرمایان از رکود در تولید گلایه و کارگران نیز حق دارند زندگی بهتری داشته باشد. دولت با اتخاذ سیاست‌های حمایتی به‌ویژه افزایش موثر دســـتمزدها باید هم شکاف انباشت شده از گذشـــته را جبران کند و هم تلاش کند سطح معیشتی کارگران بیشتر نزول نکند.

خوان چهارم: ضرورت همسان‌سازی دستمزدها

چالش‌های جدی سطح دستمزد پایین کارگران، حاصل تدابیر ناصحیح دولت‌ها پس از دوران جنگ تحمیلی است و این تدابیر باعث شده تا بخش کارفرمایی و کارگری جامعه گهگاه در مقابل هم قرار گیرند. امروزه کشور در لایه‌های پایین و به‌طور مثال چهار دهک درآمدی پایین جامعه یک سقوط درآمدی را شاهد است. حتی طبقات متوسط نمی‌توانند قدرت خریدشان را متناسب با شتاب‌های بزرگ تورمی افزایش دهند؛ چراکه معمولا دستمزد ثابتی دارند. از سوی دیگر، تعدیل دستمزدها هم با نرخ‌های تورم بالای موجود متناسب نیست، بنابراین قدرت خرید این طبقات پایین می‌آید و حتی پس‌اندازهای‌شان را از دست می‌دهند.

دســـتمزد نیروی کار، از جمله متغیرهای کلان اقتصادی است که بر اشتغال و ســـطح عمومی قیمت‌ها تاثیرگذار است. در اکثر کشـــورها، از جمله ایران، برای حمایت از کارگرانی با تخصص و مهارت پایین، حداقل دستمزد تعیین می‌شود. چگونگی تعیین حداقل دستمزد کارگران و بررسی اثرات آن بر سطح اشتغال از جمله موضوعات بحث‌برانگیز اقتصادی است.

باید در نظر داشـــت در ماه‌هـــای اخیر فاصلـــه عمیقی بین نرخ دستمزد و نرخ تورم ایجاد شـــده که هر روز نیز این فاصله بیشتر می‌شود. اگر تدبیری درســـت و اصولی برای آن اندیشیده نشود به غایت مشکل‌ســـاز اســـت، اما برای درک وخامت اوضاع لازم نیســـت حتما اعداد و ارقام را بدانیم، کافی است از خانه بیرون بیاییم، قصد خرید کنیم و به اولین فروشـــگاه مواد غذایی محل سکونت‌مان برویم.

سیاست‌های اقتصادی تاکنون هم دستمزد نیروی کار را در سطح نازلی سرکوب کرده و هم موجب شده تا افزایش دستمزدها خارج از تحمل کارفرمایان باشـــد؛ کارفرمایـــان در واکنش به افزایش هزینه‌های خود اعم از دستمزد و هزینه‌های اولیه تولید، معمولا به عنوان اولین اقدام، نیروی کار خـــود را اخراج یا از نیروی کار ارزان مهاجر استفاده می‌کنند.

دولت باید بخشـــی از هزینه‌های افزایش دســـتمزد را از طریق مالیات بر مصرف و همچنین مالیات بر اموال راکد - که بیشـــتر مشمول گروه‌های پردرآمد می‌شود - متقبل شود تا بخش مولد اقتصاد از این اقدام آسیب نبیند. افزایش قیمت کالاها و همزمان افزایش دستمزد، نقض غرض اســـت. افزایش قیمت دلار نیز به افزایش قیمت تمام‌شده برای خود تولیدکنندگان خواهد انجامید و حفظ قیمت ارز به نوعی یارانـــه دولت برای بخش مولد اقتصاد -که ماشین‌آلات و مواد خام وارد می‌کند- محسوب می‌شود.

در این میان چیزی به نام «قیمت واقعی ارز» و «قیمت حقیقی کالا» وجود نـــدارد و قیمت‌های فعلی در نتیجه سیاســـت‌های دولت، به نوعی قیمت تعادلی محســـوب می‌شوند و دستکاری قیمت‌های تعادلی، اتفاقا رکود تولید را تشدید خواهد کرد و نباید با این روش‌ها خواهان افزایش تـــوان کارفرمایان برای پرداخت مزد بیشتر باشیم. سیاســـت‌هایی چون افزایش قیمت‌ها، تورم و افزایش قیمت ارز تنها آن بخشی از کارفرمایان را حمایت می‌کند که از رانت‌های مالی و فراقانونی برای افزایش صادرات برخوردار هســـتند. بنابر مطالعه منتشر شده از ســـوی مرکز پژوهش‌های مجمع تشـــخیص مصلحت نظام که اتفاقا دیدگاهی نزدیک به دولت و کارفرمایان دارد، مساله دســـتمزد کارگران یازدهمین مانع و معضل تولید در کشور برای کارفرمایان محسوب می‌شود بدین ترتیب این مساله نباید در بین ۱۰ اولویت اول کارفرمایان باشد، اما متاســـفانه می‌بینیم عده‌ای به دلایل مختلف بیشترین اولویت را در بحث مقابله با موانع تولید به بحث افزایش دستمزد می‌دهند!

با این همه، تنها راه‌حل کوتاه‌مدت برای پر کردن شـــکاف بین حداقل مزد و خط‌فقر عبارت است «از افزایش قابل توجه حداقل دســـتمزد به ســـطحی که چرخ زندگی خانواده‌های کارگری را بچرخاند.» بر همین اساس اســـت که فعالان کارگری معتقدند شورای عالی کار نه فقط طبق ماده «۴۱» قانون کار باید به اندازه تورم، سطح حداقل دستمزد را افزایش دهد، بلکه باید کل شکافی را که در گذر سال‌ها بین معیشـــت حداقلی یک خانوار شهری و حداقل دستمزدها پدید آمده، از بین ببرد.

هنگامی که مشـــکل معاش، کیان خانـــواده را تهدید می‌کند، باید کاری کرد. هر روز شاهد سخت‌تر شـــدن شرایط اقتصادی خانواده‌ها هستیم، برای صیانت از زندگی حداقلی کارگران باید دستمزد را دوباره مورد بررسی قرار داد. ضرورت این اقدام را باید دولتی‌ها و کارفرمایان دریابند. چـــه کارفرمایان این ضرورت را بپذیرند و چه نپذیرند، دولت مســـئول اصلی است و باید مطابق قانون اساســـی و برنامه‌های پنجم و ششم توســـعه، به وظایف اصلی خود در زمینه اســـتیفای حقوق شـــهروندی و اجتماعی طبقه دســـتمزدبگیر عمل کند. به نظر می‌رســـد هم دولت‌های اصلاح‌طلب و هـــم دولت‌هـــای اصولگرا، حقـــوق اجتماعی کارگران را رعایت نکرده‌اند.

> شورای عالی کار باید کل شکافی را که در گذر سال‌ها بین معیشت حداقلی یک خانوار شهری و حداقل دستمزدها پدید آمده، از بین ببرد

بار مضاعف

خوان پنجم: هزینه‌های طرح تحول سلامت برای تامین اجتماعی

محمدرضا واعظ مهدوی
معاون توسعه امور آموزشی و فرهنگی سازمان برنامه و بودجه و رییس انجمن اقتصاد سلامت

طرح تحول سلامت از جمله برنامه‌هایی بود که در دولت یازدهم برای رسیدگی بیشتر به مشکلات درمانی شهروندان اجرایی شد. اما اجرای این طرح، تعهداتی را برای سازمان تامین اجتماعی به‌وجود آورد که سازمان را در دنبال کردن وظایف اصلی خود برای رسیدگی به درمان بیمه‌شدگان تامین اجتماعی با مشکل روبه‌رو کرد.

سازمان تامین‌اجتماعی به‌رغم اینکه بیش از ۴۰ میلیون نفر از جمعیت کشور را تحت پوشش دارد، اما عدم حمایت و نگاه سیاسی دولت و مجلس باعث شده این سازمان با چالش و بحران مواجه شود. در حوزه تامین‌اجتماعی باید به این واقعیت اشاره کرد که طرح تحول سلامت و تصویب قوانین تحمیلی، بار مالی مضاعفی بر دوش سازمان تامین‌اجتماعی انداخته است.

از منظر اقتصاد سلامت، باید خدمات سلامت مورد نیاز را با بهترین کیفیت و ارزان‌ترین قیمت خریداری کرد که در آیین‌نامه و قوانین مربوط به این موضوع در برنامه ششم و همچنین سیاست‌های سلامت به عنوان «خرید راهبردی» نام برده می‌شود. در خرید راهبردی سعی می‌کنیم بیمه‌ها، هزینه‌هایی را تقبل کنند که برایشان قابل پرداخت باشد تا نیاز مردم را فراهم کنند.

اوضاع سازمان در حال حاضر مناسب نیست و وضعیت مطلوبی را سپری نمی‌کند و دچار بیماری ناشی از کهولت سن شده و نیازمند است بازنگری در افزایش حق بیمه‌ها شکل گیرد و قوانینی که برای این سازمان تدوین می‌شود و هزینه‌ساز است، در همان ابتدا بار مالی آن نیز تامین شود، در غیر این صورت در اجرا دچار مشکل خواهد شد. در مجموع این سازمان از لحاظ نظام اجرایی به لحاظ ساختاری و نظام قانونی تامین‌اجتماعی نیازمند بازنگری است.

در این بین، به دلیل اینکه بیمه‌ها، هزینه‌های طرح تحول را می‌پردازند، باید یک سیاستگذاری اصولی در راستای تامین منابع پایدار برای حوزه سلامت صورت گیرد چون میزان درآمدهای حاصل از هدفمندی یارانه‌ها یا به اصطلاح افزایش حامل‌های انرژی بسیار کمتر از نیاز پرداخت یارانه‌های مردم است، اما ما شاهد این هستیم با وجود اینکه در ابتدای بحث افزایش قیمت حامل‌های انرژی گفته می‌شد ۸۰ و ۹۰ هزار میلیارد تومان از هدفمندی یارانه‌ها درآمد حاصل می‌شود ولی عملا میزان تحقق درآمدها که توسط شرکت‌های برق، گاز و نفت به دولت پرداخت می‌شود، همین ۳۵ هزار میلیارد تومان است. برخی از قوانین که مشکلاتی برای سازمان ایجاد کرده باعث می‌شود نارضایتی بیمه‌شدگان ایجاد و آنان دلسرد شوند. همچنین وضع قوانینی بین دولت و مجلس، مانند بحث مشاغل سخت و زیان‌آور به یکی از مصائب تامین‌اجتماعی تبدیل شده؛ چراکه وظیفه دولت، حمایت از نوسازی صنایع و معادن است و در برخی از کشورها حتی کارگران معدن نیز جزو مشاغل سخت محسوب نمی‌شوند و دولت‌های‌شان در جهت ایجاد امنیت محیط کار تلاش می‌کنند، نه اینکه هر روز بر تعداد مشاغل سخت خود اضافه کنند.

باید در نظر داشت که بر روی طرح تحول سلامت کارشناسی مناسبی صورت نگرفت و پزشک خانواده و نظام ارجاع هم در آن اجرایی نشد و فقط باعث افزایش تعرفه‌ها گردید. در این طرح، سالانه ۶ الی ۷ هزار میلیارد تومان به تامین‌اجتماعی هزینه وارد می‌شود. تامین‌اجتماعی وظیفه دارد به اعضای خود خدمات ارائه دهد، اما وظیفه‌ای ندارد عملا بخشی از هزینه درمانی ۱۱ میلیون نفر بیمه‌شدگان بیمه سلامت و یا هزینه بستری اتباع بیگانه و غیره را پرداخت کند.

طرح تحول سلامت که طرحی تعهدآور برای رییس‌جمهور وقت بود، باعث افزایش سرانه درمان صندوق‌های بیمه‌ای شد و هزینه درمان مستقیم به جای دوبرابر شدن، ۵ برابر افزایش یافت. این طرح دارای مشکلات عدیده‌ای بود که در دولت گذشته نیز در مورد بحث یارانه وجود داشت. اقدامات سازمان تامین‌اجتماعی در مورد طرح تحول سلامت خلاف قانون است. چرا سازمان باید تحت عنوان مصالح ملی دیگران را سر سفره تامین‌اجتماعی دعوت کند، در حالی که برای ارائه خدمات به کارگران و بازنشستگان خود با مشکل مواجه است؟ هر سال در بودجه سالیانه اعتباری را بابت سرانه درمان هر نفر به وزارت بهداشت می‌دهند و سرانه درمان ۸۰ میلیون نفر به وزارت بهداشت پرداخت می‌شود، در حالی که ۴۲ میلیون نفر تحت پوشش تامین‌اجتماعی هستند و باید ردیف بودجه نیمی از این پول به تامین‌اجتماعی داده شود، در حالی که تاکنون هیچ دولتی از ابتدا تاکنون این سرانه درمان را به سازمان تامین‌اجتماعی پرداخت نکرده‌اند. چرا این بدهی نباید جزو بدهی‌های دولت به سازمان محاسبه شود؟ در حالی که خدمات تحت پوشش سازمان توسط تامین‌اجتماعی پرداخت می‌شود. در حال حاضر تامین‌اجتماعی به دلیل قوانین تحمیلی از سوی مجلس مانند همین طرح تحول سلامت و ... در وضعیت مناسبی به سر نمی‌برد و در صورت عدم رسیدگی به آن طی سال‌های آینده با بحران زیادی مواجه خواهد شد.

> چرا سازمان باید تحت عنوان مصالح ملی دیگران را سر سفره تامین‌اجتماعی دعوت کند، در حالی که برای ارائه خدمات به کارگران و بازنشستگان خود با مشکل مواجه است؟

تغییر ریل در شستا

سازمان تامین اجتماعی با بحران روبه‌رو و برای تامین منابع مالی خود نیازمند است ساختار شستا اصلاح شود تا ضمن شفاف‌سازی عملکردهای آن، سرمایه‌گذاری در آن سودآور شود و بتواند به منابع مالی تامین اجتماعی یاری رساند.

رسول خضری
عضو کمیسیون اجتماعی مجلس

بیش از ۴۱ میلیون نفر یعنی ۵۲ درصد جمعیت ایران از خدمات سازمان تامین‌اجتماعی استفاده و یا از این سازمان حقوق بازنشستگی و مستمری دریافت می‌کنند. این سازمان عظیم اقتصادی از اوایل انقلاب عملا به تصرف دولت درآمد و قشر بیمه‌شده که تامین‌کنندگان اصلی درآمد آن بودند از اعمال نظر موثر در مدیریت آن دورماندند. این سازمان نیز مانند هر صندوق بیمه‌ای دیگر، در اوایل به دلیل انبوه دریافتی‌ها و اندک بودن تعداد بازنشستگانی که باید از آن حقوق بازنشستگی دریافت می‌کردند، دوران خوشی را سپری می‌کرد و به مثابه قلکی پرپول برای دولت‌های دهه ۶۰، ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ درآمده بود. این دوران خوش مدتی است به سر آمده و سازمان تامین‌اجتماعی باید علاوه بر حق بیمه‌های دریافتی، اکنون از محل فروش سرمایه‌گذاری‌های انجام شده در «شستا» به تعهدات درمانی و بازنشستگی خود عمل کند.

افزایش بدهی سازمان تامین‌اجتماعی به بانک‌ها از ۴ میلیارد تومان در سال ۹۰ به رقم باور نکردنی بالاتر از ۹ هزار میلیارد تومان در سال ۹۵، این سازمان را به یکی از «ابربدهکاران» بانکی کشور تبدیل کرده است. سازمان تامین‌اجتماعی به نقطه سرخط بازگشته و کمتر کسی از وضعیت مدیران سیاسی شستا به عنوان موتور محرک این سازمان سوال می‌پرسد. بسیاری از کارشناسان معتقدند تا زمانی که از نیروهای سالم و کارآمد در شستا و سایر قسمت‌های سازمان تامین‌اجتماعی استفاده نشود، مشکل حل نخواهد شد.

هیچ دولتی تاکنون حتی یک ریال از بدهی خود به تامین‌اجتماعی را پرداخت نکرده است. متاسفانه این دولت هم تاکنون برنامه مشخصی برای پرداخت بدهی‌ها به تامین‌اجتماعی ندارد؛ با توجه به اینکه دولت بیش از ۱۰۰ هزار میلیارد تومان به سازمان بدهکار است و سهم ۳ درصدی دولت برای حق بیمه از ابتدای پیروزی انقلاب تاکنون به تامین‌اجتماعی پرداخت نشده است.

پرداخت بدهی دولت به سازمان تامین‌اجتماعی در تمامی برنامه‌های توسعه‌ای کشور از جمله برنامه ششم مورد توجه قرار گرفت. البته دولت‌ها در این زمینه به قانون توجهی نداشته و برنامه‌ای در دستور کار خود برای تعیین تکلیف این موضوع ندارند. متاسفانه صندوق‌های بازنشستگی از جمله تامین‌اجتماعی در حال حاضر شرایط قابل قبولی به لحاظ منابع مالی ندارند، زیرا در کنار بدهی دولت، مجلس نیز در ادوار مختلف با تصویب قوانینی، بار مالی مضاعفی را به تامین‌اجتماعی تحمیل کرده است. ادامه شرایط فعلی برای سازمان تامین‌اجتماعی بدون توجه به تامین منابع امکان‌پذیر نیست. اگر دولت اعتبارات تامین‌اجتماعی را در مسیر قابل قبولی قرار ندهد، به طور حتم این سازمان نخواهد توانست مدت زیادی خدمات درمانی و بیمه‌ای را به بیمه‌شدگان خود ارائه دهد؛ یعنی سونامی ورشکستگی صندوق‌های بازنشستگی، تامین‌اجتماعی را فرا می‌گیرد. ناگفته نماند که سازمان تامین‌اجتماعی وارد حوزه بنگاهداری شده در حالی که وظیفه تامین‌اجتماعی، سرمایه‌گذاری صحیح است. سرمایه‌گذاری باید در حوزه بیمه و بورس به درستی انجام شود. متاسفانه سرمایه‌گذاری‌های تامین‌اجتماعی در شرکت‌های شستا بعضا زیانده است. تلاش برخی جریانات سیاسی برای تبدیل شستا به حیاط خلوت خود، طی ادوار مختلف کم و بیش قابل رهگیری است. بنابراین برای رهایی از مشکلات صندوق‌های بازنشستگی از جمله تامین‌اجتماعی باید ساختار صندوق‌ها را اصلاح کرد. یعنی بر اساس میزان سال‌های بیمه پردازی مزایا از منابع تامین‌اجتماعی به افراد تعلق گیرد. ساختار صندوق‌های بازنشستگی نیازمند اصلاح است. در کنار پرداخت بدهی دولت به تامین‌اجتماعی این سازمان هم باید پول بیمه‌شدگان را به گونه مناسبی سرمایه‌گذاری کند.

خوان ششم: شفافیت در سرمایه‌گذاری ذخایر بیمه‌شدگان

خوان هفتم: معضل بیکاری

بیمه بیکاری در تنگنا

رکود اقتصادی منجر به اخراج اجباری بخشی از نیروی کار، تحت نام تعدیل نیروی انسانی می‌شود. طبق قانون کسانی که غیرارادی و به خواست کارفرما از واحدهای تولیدی اخراج می‌شوند شامل دریافت مقرری بیکاری هستند و سازمان تامین‌اجتماعی به‌ویژه در دوران رکود اقتصادی وظیفه مهمی در پرداخت بیمه بیکاری و حمایت حداقلی از معیشت افرادی دارد که در سال های اشتغال خود حق بیمه پرداخت کرده اند.

احمد پایور
معاون اداره کل بیمه‌شدگان سازمان تامین‌اجتماعی

تعدیل نیروی کار در شرایط رکود اقتصادی زنگ خطری برای صندوق بیمه بیکاری تامین‌اجتماعی است. با موج جدید تعدیل نیروی کار در کشور انتظار می‌رود که فشار مضاعفی بر متصدیان پرداخت بیمه بیکاری وارد شود. در شرایط کنونی جامعه که بنگاه‌های اقتصادی و تولیدی با تنگناهای گوناگونی مواجه هستند شاهد اقدامات و زمزمه‌هایی در راستای اخراج بیمه‌شدگان در شرکت‌ها و کارخانجات بزرگ هستیم و این امر به منزله زنگ خطری برای بیمه تامین‌اجتماعی محسوب می‌شود.

همه ما می‌دانیم که بیکاری، یکی از بزرگترین معضلاتی است که توازن و تعادل جامعه را به هم می‌ریزد و باعث ایجاد بحران‌های متعدد در عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی، روانی و سیاسی می‌شود.

یکی از راه‌هایی که پیش پای بیمه‌شدگان پس از بیکاری قرار دارد، بهره‌مندی از بیمه بیکاری است. هرچند که مقرری بیمه بیکاری به عنوان یکی از تعهدات سازمانی برای جبران بخشی از درآمدهای بیمه‌شدگان در زمانی که به‌رغم میل باطنی به صورت غیرارادی از کار بیکار می‌شوند پیش‌بینی شده، اما متاسفانه برخی کارفرمایان در سال‌های متمادی از آن به عنوان ابزاری برای بیرون فرستادن نیروی انسانی در زمان فشارهای اقتصادی جهت تعدیل و مدیریت هزینه‌ها و همچنین در برخی شرکت‌ها به منزله راه فراری برای مسئولیت‌های کارفرمایان از آن سوءاستفاده می‌کنند.

بر اساس قانون، تنها افرادی می‌توانند از مقرری بیمه بیکاری استفاده کنند که به صورت غیرارادی از کار بیکار شده و خروج از اشتغال به اراده و خواست آنها نبوده باشد، بنابراین کارگرانی که برخلاف میل و اراده خود بازخرید شوند و آماده به کار باشند، از مقرری بیمه بیکاری بهره‌مند خواهند بود.

همچنین با توجه به لحاظ دوره مقرری‌بگیری به عنوان سابقه و مبلغ و دوره آن به‌ویژه برای گروه‌های حداقل‌بگیر، این تعهد که با هدف پوشش خلاءهای درآمدی برای بیمه‌شدگان بیکار شده پیش‌بینی شده است، خود به فرصتی مناسب تبدیل می‌شود که عواملی همچون فقدان فرهنگ بیمه‌ای و درک درست از الگوهای استفاده از تعهدات، در کنار ضعف اعتقادی به آن دامن می‌زند و عملا در پاره‌ای موارد آن را به ابزاری برای سوءاستفاده‌ها، تبانی‌ها و جبران سوءمدیریت‌ها و... تبدیل می‌کند و این زنگ خطری برای صندوق بیمه بیکاری تامین‌اجتماعی محسوب می‌شود. باید در نظر داشت سازمان تامین‌اجتماعی با سیاست‌ها، رویکردها و خط‌مشی‌های اقتصادی کشور گره خورده، اما خود متولی و ایجادکننده اشتغال نیست ولی با برقراری آرامش‌خاطر و امنیت روانی برای کارگر و کارفرما می‌تواند مقوم آن شمرده شود.

تامین منابع پرداخت تعهد بیمه بیکاری از صندوقی مستقل و با واریز ۳ درصد حق بیمه سهم بیکاری مشمولان بیمه اجباری انجام می‌شود. ماهیت این خدمت برای پوشش در زمان بیکاری‌های واقعی و غیرارادی است که بر اساس احکام صادره از شوراهای حل اختلاف اداره کار برای شاکیان صورت می‌گیرد.

متاسفانه امروز کارگرانی که به دلیل شرایط حاکم بر اقتصاد، نوسانات نرخ ارز و رکود کارخانه‌ها از کار بیکار می‌شوند، نمی‌توانند از مقرری بیمه بیکاری استفاده کنند؛ چراکه منابع موجود برای پوشش شاغلان بیکار شده محدود است، در حالی‌که کارگران ماهانه مبلغی بابت حق بیمه خود به صندوق تامین‌اجتماعی واریز می‌کنند و این حق را دارند که در شرایط خاص بتوانند از حقوق قانونی خود بهره‌مند شوند.

صندوق تامین‌اجتماعی منبع تامین مقرری بیمه بیکاری است اما این صندوق در سال‌های اخیر کفایت لازم را در تامین منابع را نداشته و از سایر درآمدهای سازمان تامین‌اجتماعی به آن کمک می‌شود. در حال حاضر این صندوق به دلیل آنکه منابع لازم را در اختیار ندارد و همچنین از پوشش عمومی لازم برخوردار نیست، افراد کمی را تحت پوشش قرار می‌دهد. این نگرانی وجود دارد که با توجه به مشکلات اقتصادی بنگاه‌ها، شرکت‌ها و کارخانجات تولیدی و تداوم این وضعیت، شاهد افزایش این آمار و درخواست بیشتر درخصوص دریافت مقرری بیمه بیکاری باشیم.

برقراری بیمه بیکاری راهکاری مناسب و مطمئن برای تامین زندگی در چنین شرایطی است. امید است با به نتیجه رسیدن اصلاح قانون بیمه بیکاری و تقویت منابع مالی صندوق تامین‌اجتماعی، جامعه کارگری خصوصا کارگرانی که برخلاف میل و اراده خود بیکار شده‌اند، در شرایط بحرانی از حمایت‌های بیشتری برخوردار و زمینه اشتغال مجدد آنها فراهم شود.

> این نگرانی وجود دارد که با توجه به مشکلات اقتصادی بنگاه‌ها، شرکت‌ها و کارخانجات تولیدی، شاهد افزایش آمار بیکاری و درخواست بیشتر درخصوص دریافت مقرری بیمه بیکاری باشیم

پنج ماموریت شریعتمداری

وزارتخانه تعاون، کار و رفاه اجتماعی، اجتماعی‌ترین وزارتخانه دولت است و نشستن وزیر جدید بر صندلی ریاست آن این پرسش را پیش آورده که برنامه‌های اعلام‌شده وی چه سمت‌وسویی دارد و این وزارتخانه را به کدام مسیر خواهد برد.

از همان زمان پیشنهاد محمد شریعتمداری برای پست وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی، هم گمانه‌زنی‌های مثبت و منفی درباره عملکرد او اوج گرفت و هم گوش‌ها برای شنیدن برنامه‌هایش تیز شد. نکته جالب این بود که شریعتمداری از همان آغاز یعنی پیش از آنکه به عنوان وزیر رای اعتماد بگیرد، کوشید با مجموعه وزارت کار و تامین‌اجتماعی نیز پیوندی ایجاد کند و همین باعث شد که در ارائه برنامه‌هایش در مجلس بتواند شفاف‌تر و مشخص‌تر سخن بگوید. اما برنامه‌های او چه بودند و چه چشم‌اندازهایی را پیش رو قرار داده است؟ از سوی دیگر به شکلی ضمنی می‌خواهیم ببینیم تا چه اندازه برنامه‌های جدید با معیارهای بنیادی رفاهی همخوان است.

شفافیت و شایسته‌سالاری

وضعیت اقتصادی وزارت کار به‌ویژه در رابطه با صندوق‌های تابعه‌اش باید از شفافیتی قابل توجه برخوردار باشد وگرنه با آسیب‌هایی روبه‌رو می‌شود که نه‌فقط از نظر اقتصادی بلکه از نظر سیاسی و اجتماعی هم پیامدهایی به بار می‌آورد. بخش مهمی از مسائل صندوق‌ها در یک دهه اخیر به همین ناشفافیتی برمی‌گردد که در طی زمان به آن دچار شده است. شریعتمداری در روز حضورش در مجلس برای دریافت رای اعتماد تاکید کرد: «اصل شفافیت و مبارزه با فساد یکی از مهمترین اقدامات در این وزارتخانه است و این به معنای بی‌توجهی وزیر پیشین به این امر نیست، بلکه می‌خواهم نظامی را ایجاد کنم که همه معاملات به صورت مکشوف در اختیار مردم باشد» (پایگاه اطلاع‌رسانی خرد) و جالب اینکه تقریبا در هر جلسه و جمعی بر این موضوع پای فشرده و آن را یکی از برنامه‌های مهم خود در وزارتخانه اعلام کرده است. او در آیین تکریم و معارفه وزرای تعاون، کار و رفاه اجتماعی که معاون اول رییس‌جمهور نیز در آن حضور داشت، گفت: «قدم اول شفافیت است. اسامی اعضای هیات مدیره شرکت‌های شستا و تامین‌اجتماعی باید قابل مشاهده باشد. این یک مطالبه اجتماعی و عمومی بود که به آن پاسخ دادیم». او در جایی گفته است که «در گام‌های بعدی معاملات، حقوق و دستمزدها نیز شفاف‌سازی می‌شود. وقتی در معاملات اشکالی وجود نداشته باشد نباید از شفاف کردن آنها ابایی داشته باشیم.» (پایگاه خرد). این اتفاقی مبارک برای کل مجموعه وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی خواهد بود. از سوی دیگر، شاخص‌های دیگری مانند شایسته‌سالاری، پاسخگویی و نظارت را هم باید در چارچوب همین شفافیت فهمید. شریعتمداری آگاهانه در روز رای اعتماد بر همین جنبه تمرکز کرد. او گفت: «با کمک بنیاد ملی نخبگان کاری می‌کنیم که جوانان دانشمند پشت میز مدیریتی قرار بگیرند. همچنین نگاه جنسیتی را در انتخاب مدیران برمی‌داریم. تلاش می‌کنیم مدیران برحسب نگاه قومیتی، مذهبی، باندی و قبیله‌ای انتخاب نشوند، زیرا دارایی‌های این وزارتخانه حق‌الناس است و متعلق به بیمه‌شدگان» (پایگاه اطلاع‌رسانی خرد). این دو اتفاق اهمیتی اساسی برای مجموعه وزارتخانه دارند. فعال کردن و فضا دادن به جوانان و زنان اهمیتی اساسی برای تصحیح رویه‌هایی دارد که وزارتخانه را دچار گرفتاری کرده است. مورد دوم حتی امیدوارکننده‌تر است؛ انتخاب مدیران بدون «نگاه قومیتی، مذهبی، باندی و قبیله‌ای». این دگرگونی‌ها اگر ممکن شود، می‌تواند چشم‌اندازهای تازه‌ای را پیش روی بگشاید.

حکمرانی خوب

یکی از گستره‌هایی که از نظر رفاهی اهمیتی فوق‌العاده دارد و در واقع زمینه کلی را برای دیگر شاخص‌ها فراهم می‌کند، مشارکت و پاسخگویی است. تاکید وزیر بر سه‌جانبه‌گرایی و برنامه‌های اعلام‌شده برای افزایش مشارکت در تصمیم‌گیری سه ضلع فعالیت اقتصادی را باید در همین چارچوب فهمید. آنچه را که شریعتمداری در جلسه رای اعتماد گفت و بعدتر نیز بر آن تاکید کرد می‌توان چنین خلاصه کرد: «سه‌جانبه‌گرایی اصل حاکم بر وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی خواهد بود که در این دوره از آن غفلت شده اما این به منزله استفاده از این اعضا فقط در تعیین دستمزد نیست بلکه به دنبال برابرسازی تعداد نیروها هستیم» (پایگاه اطلاع‌رسانی خرد). بخش دوم صحبت‌های شریعتمداری از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ برابرسازی نیروها. یکی از برنامه‌های آینده وزیر که می‌تواند تغییری مهم ایجاد کند، همین است. اینکه شرکای اجتماعی بتوانند سهمی برابر در تصمیم‌گیری‌ها داشته باشند، اهمیتی حیاتی دارد. چیزی که وزیر در جای دیگری بعد از بازدید از دیتاسنتر سازمان تامین‌اجتماعی هم به آن اشاره کرده است: «سه‌جانبه‌گرایی به معنای عینی و واقعی آن و متضمن مشارکت موثر شرکای اجتماعی باید محقق شود. باید شرایطی فراهم کنیم که سازمان با یک نگاه سه‌جانبه‌گرایانه اداره شود». این رویکرد بدون شک نقشی حیاتی در آینده وزارتخانه خواهد داشت، به‌ویژه اینکه قرار است که شورای عالی رفاه تشکیل شود. نکته دیگر که باید به آن توجه کرد ارتباط وثیق وزیر با سمن‌ها یا سازمان‌های مردم‌نهاد است. شریعتمداری در دیدار با مسئولان این سازمان‌ها گفت: «تلاش می‌کنیم هیچ تصمیم مهمی بدون مشارکت و مشورت سازمان‌های مردم‌نهاد اتخاذ نشود». این موضوع نیز اهمیتی فوق‌العاده دارد.

علیه بنگاهداری

یکی از موضوعاتی که در اظهار نظرها و اعلام برنامه‌های وزیر دیده می‌شود به مساله بنگاهداری برمی‌گردد. نکته‌ای که وزیر در جلسه رای اعتماد بر آن تاکید کرد، این بود که «باید بنگاهداری از این وزارتخانه رخت ببندد». شریعتمداری تاکید داشت: «برخی مدیران ناکارآمد که پشت این میزها نشسته‌اند مقاومت می‌کنند، بنابراین ابتدا باید مدیریت را از دست این افراد خارج و مساله واگذاری‌ها را به طور جدی دنبال کنیم». می‌شود فهمید که وزیر برای برگرداندن اعتبار به صندوق‌ها و جلوگیری از کاستی‌های کنونی است که بر این موضوع تاکید دارد. همانطور که می‌گوید: «درآمد حاصل از این دارایی‌ها را بابت پرداخت طلب ۱۴۰ هزار تا ۱۸۰ هزار میلیارد تومانی تامین‌اجتماعی به این سازمان پرداخت کنید تا بتواند به تعهدات خود در قبال ذی‌نفعان عمل کند». این دغدغه‌ای مهم و یکی از برنامه‌هایی است که می‌شود حدس زد شریعتمداری با قدرت دنبال خواهد کرد. او همچنین در نشست اصلاح بنگاهداری به نکته‌ای مهم اشاره کرد: «به صراحت اعلام می‌کنم دولت هیچ چشمداشتی به اموال صندوق‌ها ندارد و اصرار برای خروج از بنگاهداری به این دلیل است که این شکل بنگاهداری با این حجم وسیع توسط این وزارتخانه به طور اصولی اشتباه است».

مساله صندوق‌ها

یکی از موضوعاتی که شریعتمداری در هر جا از آن سخن گفته و بر آن انگشت تاکید نهاده، موضوع صندوق‌های بازنشستگی و شرایط وخیم آنهاست. شریعتمداری می‌گوید: «سونامی ورشکستگی صندوق‌های بازنشستگی در راه است و نسبت به ورشکستگی بانک‌ها جدی‌تر به نظر می‌رسد.» همین باعث شده که به یکی از برنامه‌های تعیین‌کننده وزیر بدل شود و تمرکز بر آن بیشتر باشد. شریعتمداری خود در آیین تکریم و معارفه وزرای تعاون، کار و رفاه اجتماعی تاکید کرد: «امروز عمده صندوق‌های بازنشستگی توان درآمدزایی ندارند و باید به سمت حل مشکلات صندوق‌ها برویم. گام‌هایی در این زمینه برداشته شده که یکی از آنها تادیه ۵۰ هزار میلیارد تومان از بدهی دولت به تامین‌اجتماعی است که اگر در نیمه دوم سال محقق شود حدود یک‌سوم بدهی ۱۵۰ هزار میلیاردی دولت است». این اتفاقات در ماه آغازین شروع به کار وزیر اتفاقاتی مهم‌اند و نشان از تغییرات آتی دارند. در این روند باید دو کار انجام داد، یکی پایداری درآمدی صندوق‌ها و دیگری -آنطور که خود شریعتمداری می‌گوید- «واگذاری برخی از آنها با کمک دولت». اما نکته جالب‌تر این است که وزیر راه‌حل مشکل صندوق‌ها را در جایی دیگر می‌بیند و می‌گوید: «باید شرایطی فراهم شود که نمایندگان تشکل‌های کارگری، کارفرمایی و دولت راه‌حل‌های اصلاحاتی خود را عنوان کنند». با تحقق چنین مشارکتی می‌توان امیدوار بود که راه‌حلی پایدار برای این مشکل فراهم شود.

اقتصاد مقاومتی در برابر تحریم‌ها

اما آنچه ابزاری مهم برای تحقق همه شاخص‌های بالاست، تمرکز بر اقتصاد مقاومتی است؛ آنچه وزیر نیز همواره بر آن تاکید کرده. شریعتمداری در دومین سفر استانی‌اش به استان گلستان توجه به اقتصاد مقاومتی را در پیوند با موضوع تاب‌آوری دانست و گفت: «دشمن با این تحریم‌ها یک سناریوی مشخص را دنبال می‌کند. آمریکا می‌خواهد با افزایش قیمت تمام‌شده تولید و قیمت مصرف، ایجاد تورم و موج گرانی در کشور که مردم را ناراحت و ناراضی خواهد کرد، استفاده کرده و آن را تبدیل به اهرم فشار علیه ایران کند. در چنین شرایطی باید به دنبال تقویت تاب‌آوری اقتصاد کشور باشیم. کاری که در ۴۰ سال گذشته چندان به آن توجه نشد»؛ یعنی اتخاذ شیوه‌هایی که به تعبیر مقام معظم رهبری هنگام «بروز تکانه‌ها و بحران‌ها»، تاب‌آوری اقتصاد کشور را ممکن کند. هنگامی که این ابزار مهم را - همانطور که شریعتمداری نیز بر آن انگشت می‌گذارد - «تنها راه مقابله با تحریم‌ها» بدانیم، اهمیت آن بیشتر آشکار می‌شود.

نتیجه

با توجه به توضیحات بالا دوره وزارت شریعتمداری می‌تواند نقطه عطفی در تاریخ وزارتخانه و به‌ویژه سازمان‌هایی مانند تامین‌اجتماعی باشد. انطباق سخنان و برنامه‌های اعلام‌شده وزیر با منشورهای اساسی رفاهی نیز همین را نشان می‌دهد. اما باید توجه کرد که «اعلام» برنامه‌ها فاصله‌ای جدی از «اجرای» آنها دارد که نیازمند توجه بسیار است. این توجه را می‌توان در جهت گیری‌های یاد شده دید. برنامه‌های رفاهی به‌ویژه در وزارتخانه تعاون، کار و رفاه اجتماعی باید با اراده‌ای قاطع به اجرا در آید. تنها در این صورت می‌توان به دگرگونی اساسی در رویه‌های جاری امید داشت.

> به صراحت اعلام می‌کنم دولت هیچ چشمداشتی به اموال صندوق‌ها ندارد و اصرار برای خروج از بنگاهداری به این دلیل است که این شکل بنگاهداری با این حجم وسیع توسط این وزارتخانه به طور اصولی اشتباه است

قلمرو رفاه

راه حل

تنگنای ارز و تورم

سال ۹۷ سال پر تلاطمی برای نرخ ارز بود. نرخ ارز که پیش‌تر حول و حوش ۴ هزار تومان نوسان می کرد به یکباره تا ۱۸ هزار تومان هم رسید. روزهای پر تلاطمی که نه تنها معیشت و زندگی مردم عادی را تهدید کرد بلکه موجب شد بازاریان نیز اعتراض کنند. بازاریانی که نمی‌دانستند کالا و خدمات خود را به چه قیمتی بفروشند. سرانجام پس از نوسان های بسیار، نرخ ارز کاهش یافت اما رسیدن به آن نرخ قبلی بیشتر به یک رویا شبیه است؛ نرخی که روزگاری ۴ هزار تومان بود امروز در حدود ۱۲ تا ۱۴ هزار تومان نوسان دارد یعنی بیش از سه برابر قیمت قبلی. این افزایش قیمت ارز بر قیمت تقریبا تمامی کالا و خدمات تاثیر گذاشت اما آنچه تغییر نکرده دستمزد نیروی کار و میزان یارانه‌ای است که هر ایرانی دریافت می کند.

در پرونده پیش رو تلاش کردیم به جوانب گوناگون گرانی نرخ ارز و افزایش تورم بپردازیم. چه طبقاتی و از چه مسیرهایی بیشترین ضرر را می کنند و استدلال طرفداران گرانی ارز چیست؟ تجربه‌های جهانی چه می گویند و چه ارتباطی میان دستمزد نیروی کار و افزایش تورم وجود دارد.

مسعود امیدی
پژوهشگر

بازندگان مضاعف

کاهش ارزش پول ملی از چند مسیر بر زندگی دستمزدبگیران تاثیر می گذارد؟

با افزایش قیمت نرخ ارز، مزدبگیران با چالش جدی روبه‌رو می‌شـــوند. از طرفی قیمت کالاها و خدمات مصرفی آنها افزایش می‌یابد، از ســـویی ارزش مزد آنها کم و در نهایت شکاف درآمد و هزینه آنها بیش از پیش بیشتر می‌شود.
طی سال‌های گذشته این فرایند چه روندی را طی کرده است؟ استدلال حامیان گران شدن ارز چیست و مطالعات داخلی و جهانی در این مورد چه می گوید؟

از منظر اقتصاد سیاســـی، نوســـان شـــدید (در واقع افزایش شدید) قیمت ارز در کشـــور به‌ویژه در ماه‌های گذشته را به هیچ‌وجه نمی‌توان فقط در ارتباط با متغیرهای اقتصادی مورد بررســـی و تحلیل قرار داد. جدا از جهت‌گیری‌های اقتصادی و سیاستگذاری‌های اقتصادی مســـئولان در حوزه مدیریت اقتصادی کشور، نمی‌توان از نظر دور داشت که یکی از عوامل مهم تاثیرگذار بر قیمت ارز در ایران به چگونگی فضای روابط خارجی ایران با غرب و مشخصا آمریکا برمی گردد. از این منظر فقط در ایران نیست که شاهد شکل‌گیری شرایط بحرانی در وضعیت اقتصادی، افزایش تورم همزمـــان با رکود اقتصادی (رکود تورمی)، سقوط ارزش پول ملی و... هستیم، نمونه دیگر تاثیر متغیرهای سیاســـی بر فضای اقتصادی را به‌رغم وجود تفاوت‌های معنادار در جهت‌گیـــری اقتصادی، در ونزوئلا نیز می‌توان به صورت آشکار مشاهده کرد. ترکیه نیز در ماه‌های اخیر مورد دیگری از تاثیر متغیرهای سیاست خارجی بر قیمت ارز و متغیرهای اقتصادی است.
در بازار آزاد سیستم ســـرمایه‌داری اساسا بازار سرمایه شامل بازار ارز، بازار طلا، بازار بورس (سهام شرکت‌ها) و بازار مسکن تعریف شـــده اســـت. با توجه به نوســـانات و نرخ سود، زمان بازگشـــت ســـرمایه و میزان ریسک ســـرمایه‌گذاری در این بازارهاست که سرمایه در آنها جابه‌جا می‌شود. هر جا ریسک ســـرمایه‌گذاری کمتر و ظرفیت و فرصت و نرخ سود بیشتر و زمان بازگشت ســـرمایه کوتاه‌تر باشد، سرمایه به آنجا هدایت می‌شود. این منطق بی‌چون‌وچرای اقتصاد بازار است. کسانی که شالوده مدیریت اقتصادی خود را بر آموزه‌های سرمایه‌داری نئولیبرال بنا نهاده‌اند، به خوبی بر این مسائل آگاهند و از این رو نمی‌تواننـــد معترض به رفتار اقتصادی صاحبان ســـرمایه باشند که چرا وارد بازار ارز می‌شوند و تقاضای ارز را بی‌جهت بالا می‌برند.
اما حقیقت آن است که تقاضا در بازار ارز به شدت تحت تاثیر مفهوم نقدینگی در اقتصاد ملی است. روند افزایش نقدینگی در ایران در نمودار شماره (۲) نشان داده شده است.
در گزارش پژوهشـــی مهمی با عنـــوان «آدرس‌های غلط و مســـئولیت‌گریزی‌های رندانه، نگاهی به نقش شوک‌درمانی در بحران‌سازی نقدینگی»، نوشته دکتر عباس شاکری آمده است:
«نکته مهم و اساسی این است که از سال ۱۳۸۰ به بعد، رشد پول و افزایش نقدینگی عمدتا در دست مردم قرار نمی‌گیرد که به بازار خوراکی، لوازم و کالا مراجعه کنند. عمده سپرده‌های موجود مربـــوط به عده‌ای محدود اســـت. خود ایـــن گواه بر ســـوداگرانه بودن بخش اعظم این شبه‌پول‌هاســـت. به طور مثال در سال ۱۳۷۹ حقوق کارمند و کارگر حدود ۱۰ درصد افزایش‌یافت (حتی کمتر)، لذا چگونه این ادعای واهی مطرح می‌شود که پول‌های انباشته در اقتصاد در دستان خیل عظیم تقاضاکنندگان قرار می‌گیرد؟ اینها که دسترسی بیشتر به پول و تسهیلات ندارند. بله نقدینگی انباشت شده از این جهت مانند بمب است که در دست ســـوداگران و غارتگران قرار گیرد. لذا شما نمی‌توانید تورم سال ۹۷ را به نقدینگی نسبت دهید، در حالی که رشد نقدینگی در دولت‌های قبل بیش از زمان فعلی بوده است.»
به گفته وی، در حالی که ما طی این سه دهه نرخ ارز را ۲ هزار برابر کرده‌ایم، اما صـــادرات ما همچنان به مشـــتقات نفت و محصولات خام محدود بوده و حتی صادرات ســـنتی‌مان نیز کاهش هم یافته است. شاکری معتقد است «دلیل آن این است که بخش اعظم پول مشغول زمین، مسکن، دلالی و شرخری شده که به معاملات مرتبط با تولید ناخالص داخلی (GDP) مربوط نمی‌شـــود. پول در دادوســـتد غیر (GDP) مشغول تخریب است و این تخریب بسیار زیانبار است.»
در آموزش‌های ســـرمایه‌گذاری و بـــورس، مفاهیمی مانند بازارگردانی به ســـرمایه‌گذاران و مشاوران ســـرمایه‌گذاری آموزش داده می‌شـــود که بر اســـاس آن و با توجه به تحلیل تکنیکی نمودارهای قیمت‌ها در بازار، از چه روش‌هایی برای مدیریت تصنعی و دســـتکاری عرضه و تقاضا استفاده‌کنند، یعنی چگونه در زمان‌هایی که به این نتیجه رسیده‌اند که باید سهامی را بخرند، دســـت به چه اقداماتی بزنند تا به افزایش عرضه و کاهش تقاضا و در نتیجه کاهش قیمت آن منجر شود و همین‌طور در زمانی که تصمیم به فروش سهامی می‌گیرند، با چه روش‌هایی بکوشند تا به افزایش تقاضا و کاهش عرضه و در نتیجه افزایش قیمت آن منجر شود. مفاهیم فنی و دقیقی در این زمینه‌ها در قالـــب چارچوب‌های نظـــری آکادمیک برای مدیریت روانـــی بازار و هدایت رفتـــار اقتصادی فعالان بازار اعم از متقاضیان یا عرضه‌کنندگان ســـهام در دانشگاه‌ها و مدارس کسب‌وکار آموزش‌داده می‌شـــوند. نکته اینجاست که این موضوع به بازار ســـهام و بورس محدود نمی‌شود و به نوعی می‌توان گفت کل بازار سرمایه از سوی لیدرهای بازار با چنین منطقی مدیریت می‌شود. حال باید دید لیدرهای بازار ارز چه کسانی هستند و چگونه نوسانات این بازار را مدیریت می‌کنند؟
این منطق ســـاده اقتصادی موضوع اســـت. بایـــد دید که آیا سازوکارهای مناســـب و اثربخشـــی برای شناسایی درست نیازهای ارزی و تخصیص و نظـــارت و کنترل بر ارز تخصیص یافته وجود دارد؟ آیا برنامه‌ریزی موفقی برای تامین ارز وجود داشته اســـت؟ (البته اگر از درآمد ارزی ناشی از فروش نفت بگذریم). آیا دولت و بانک مرکزی از اقتدار کافی و همچنین برنامه مناسبی برای مدیریت بازار ارز برخوردار هستند؟ و...، یا خود دولت و نهادهای حاکمیتی به فعالیت در این بازار مشغول بوده و از ذی‌نفعان این بازار هستند؟
مشکل اصلی آن است که اگر دولت و نهادهای حاکمیتی هم قرار باشد به عنوان یک بازیگر در بازار عرضه و تقاضا وارد شده و با توجه به اقتدار اقتصادی، سیاســـی و مدیریتی خود و نیز ساختار ناسالم، فسادآمیز و رانتی موجود در کشور، در این بازار به فعالیت اقتصادی مشغول شـــوند، بدیهی است که ناتوان از مدیریت و تنظیم بازار بازار خواهند بود.
در یک گزارش پژوهشـــی به نام «اقتصاد سیاســـی نرخ ارز و نئولیبرالیسم وطنی» به قلم «احسان سلطانی» در این زمینه آمده است:
«در اقتصاد ایران بیش از ۹۰ درصد ارز یا مســـتقیما حاصل فروش منابع ملی (نفت، گاز و معادن) اســـت یا غیرمستقیم به واسطه رانت منابع حاصل شده اســـت، در نتیجه ارز اموال شخصی یا خصوصی نیســـت و در شـــمول اموال و کالاهای عمومی محسوب می‌شود. اقتصاد ایران مانند اغلب کشورها نیســـت که ارز خارجی در اثر کار و تلاش و نـــوآوری بخش خصوصی حاصل شـــده باشـــد، بنابراین نظام یا بـــازار ارزی اقتصادهای بازار آزاد در ایران موضوعیـــت ندارد که بر طبق آن بتوان درباره چگونگی ســـپردن آن به بازار تصمیم گرفت. نئولیبرالیســـم وطنی که از علم اقتصاد فقط گرانی‌سازی هر نوع کالا یا خدمات بـــرای عامه مردم (اعـــم از اقلام کلیدی، خدمات عمومی، نرخ ارز یا سود بانکی) را فهمیده و اخذ کرده است، از سوی دیگر در برابر توزیع گسترده انواع رانت‌ها بین بنگاه‌های خصولتی و وابستگان قدرت، فساد عمیق و گسترده، نابرابری‌های گسترده اجتماعی و فقر و بسیاری مسائل کلیدی دیگر سکوت پیشه کرده یا از آنها دفاع می‌کند. استفاده ابزاری، مقطعی و گزینشی نئولیبرالیسم وطنی از اصول اقتصاد بازار در ایران، در اصل استمرار برخوردهای فرصت‌طلبانه و ظاهرسازانه با مسائل اقتصاد است. اجرای سیاست‌های متعارض اقتصادی و تلاش بـــرای آزادی عمل هر چه بیشـــتر فعالیت و رشـــد بانک‌های خصوصی و بخش‌های نامولد سفته‌بازی، سوداگری و رباخواری، ضمـــن تخریب بنیان‌های اقتصـــاد و تضعیف و تحدید بخش‌های مولد، از کارافتادگی سیســـتم بانکی را نیز به دنبال داشته اســـت. نیمی از حجم نقدینگی ایجاد شده در ۱۵ سال اخیر مازاد (نامرتبط) بر تولید ناخالص داخلی اقتصاد است. با این حجم عظیم از این نقدینگی، چگونه نظام عرضه و تقاضای بازار می‌تواند در اقتصاد ایران شکل گیرد و قیمت‌ها آزاد باشند و خود به خود به تعادل برسند، چنانچه در خصوص قیمت زمین ، مســـکن و پول (ســـود بانکی) و شرایط خاص اقتصاد ایران موجب شـــد که بالاترین نرخ‌های جهانی شکل گیرد. در این شرایط با سپردن چاره کار به دست نامریی بازار، بی‌تردید نیروهای نامولد ســـوداگر و سفته‌باز قادر هستند که نرخ ارز را تا دوبرابر قیمت‌های کنونی بالا ببرند.»

برنامه‌ریزی برای قیمت ارز

رسانه‌های مســـلط طی چند دهه آنقدر دربـــاره ضـــرورت و مزایای تک‌نرخی و واقعی شدن (افزایش) قیمت ارز سخن گفته‌اند که آن را به مثابه کلیـــد حل همه مشـــکلات اقتصادی ایران معرفـــی می‌کنند. نباید از نظر دور داشـــت که تیمی از صندوق بین‌المللی پول تحت هدایت «کاترینا بورفیلد» از دوم تا سیزدهم دسامبر سال

> در اقتصاد ایران بیش از ۹۰ درصد ارز یا مستقیما حاصل فروش منابع ملی (نفت، گاز و معادن) است یا غیرمستقیم به واسطه رانت منابع حاصل شده است، در نتیجه ارز اموال شخصی یا خصوصی نیست و در شمول اموال و کالاهای عمومی محسوب می‌شود

نمودار شماره (۱)
روند قیمت ارز در ایران
۱۳۵۷-۱۳۹۷

نمودار شماره (۲)
رشد نقدینگی در ایران
۱۳۵۲-۱۳۹۷

نمودار شماره (۳)
تصویر عمومی از تاثیر افزایش نرخ ارز بر زندگی کارگران و اقشار میانی جامعه

نمودار شماره (۴)
نمودار روند مقایسه‌ای افزایش حداقل دستمزد و نرخ تورم

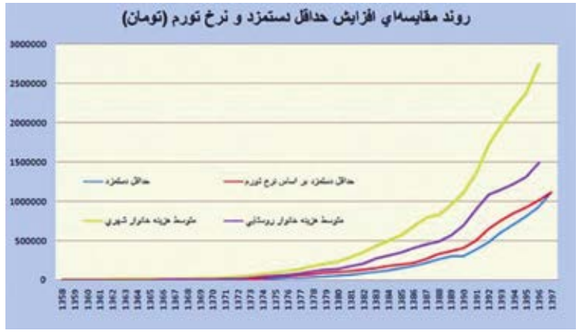

نمودار شماره (۵)
کاهش قدرت خرید ریال ۱۳۹۶-۱۳۶۸

۲۰۱۷ (۱۱ تا ۲۲ آذرماه سال ۹۶) جهت مشاوره اقتصادی به دولت در ایران مستقر بود و گزارشـــی را نیز در همین ارتباط منتشر کرد که در بخش‌هایی از آن آمده بود:

«انتظار می‌رود با افزایش نـــرخ حامل‌های انرژی، نرخ تورم در ســـال ۲۰۱۹ - ۲۰۱۸ به طور موقـــت از ۹/۹ درصد فراتر رود و در ادامه با اجرای سیاســـت‌های محتاطانه به یک رقم واحد بازگردد.» در این گزارش بر «یک بسته اصلاحی هماهنگ شده با اولویت تلاش برای کاهش بدهی‌های دولت به سیستم بانکی، تک‌نرخی کردن نرخ ارز و انتقال به چارچوب سیاســـت پولی مبتنی بر بازار» تاکید شـــده بود. بانک مرکزی در بازار ارزهای خارجی (FX) را با هدف ایجاد ثبات نرخ ارز در مقابل تقاضای واردات بالا و ایجاد شـــرایط عدم اطمینان افزایش داده است. تک‌نرخی کردن نرخ ارز و ایجاد امکان انعطاف بیشتر آن، باعث حفظ ذخایر ارز خارجی، حـــذف یارانه‌های گرانقیمت و ترویج رقابت می‌شود. به علاوه، حرکت به سمت یک چارچوب سیاست پولی مبتنی بر بازار که در آن بانک مرکزی از استقلال بیشتری برخوردار باشد، برای کنترل نقدینگی و حفظ نرخ پایین تورم و کســـب اعتبار برای رژیم جدید نرخ ارز ضروری است. با این وجود، باید توجه داشت که اصلاح بخش مالی، بدهی‌های دولتی و هزینه‌های بهره را به شـــدت افزایش می‌دهد. کارشناســـان، تنظیم مالی را از طریق اقدام برای اختصاص سهم از درآمد نفت جهت پوشش هزینه‌های سود از اوراق قرضه کمک‌های بانکی، افزایش بیشتر مالیات‌ها، حذف معافیت مالیاتی و اصلاح حقوق بازنشســـتگی به صورت تدریجی در یک چارچوب مالی جامع که بدهی را به سطوح محتاطانه برســـاند، پیشنهاد می‌کنند. اجرای سریعتر اصلاحات ســـاختاری، دست بخش خصوصی غیرنفتی را باز، پتانسیل رشد را بالا می‌برد و به حل چالش‌های شغلی کمک می‌کند. کارشناســـان از اصلاحات قانون گمرکی (جمهوری اسلامی ایران) قدردانی می‌کنند. این اقدامات باید هزینه تجارت را کاهش داده و به رشـــد صادرات منجر شود. به علاوه بررسی مقررات کار می‌تواند انگیزه‌های شرکت‌ها برای استخدام را بهبود بخشد.»

در پایـــان این گزارش نیز آمده اســـت: «ما مایل هســـتیم از همکاری عالی و مهمان‌نوازی سخاوتمندانه تشکر کنیم.»

این مشاوران و کارشناســـان البته هیچگاه نخواهند گفت که «ژوزف استیگلیتز» برنده نوبل اقتصاد و رییس اسبق صندوق بین‌المللی پول در مصاحبه‌ای درباره مجموعه سیاســـت‌های نئولیبرالی که اینک کارشناســـان این صندوق به دولت ایران ارائه می‌دهند، به این نتیجه رســـیده است که: «نئولیبرالیسم رشد ایجاد نمی‌کند، بلکه نابرابری ایجاد می‌کند... بازارهای رها شده به حال خود به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه ناکارآمد هستند... دست نامریی، نامریی است برای آنکه وجود ندارد... آنچه اکنون به عنوان علم اقتصاد به حراج عمومی گذاشته شده است، در واقع یک ایدئولوژی یا یک آیین مذهبی است...».

این کارشناسان هیچگاه نخواهند گفت که «یک گروه متشکل از سه اقتصاددان در بخش تحقیقات صندوق بین‌المللی پول (IMF) مقاله مشـــترکی نوشـــته‌اند که برخی جنبه‌های کلیدی آیین نئولیبرالیسم صندوق بین‌المللی پول را به نقد کشیده است.... این مقاله بر دستور کار نئولیبرالی از سه منظر متمرکز می‌شود. یکی اینکه شواهدی از طیف وسیعی از کشـــورها را نشان می‌دهد که دفاع از این ادعا را که نئولیبرالیسم همواره منجر به رشد اقتصادی می‌شود، مشکل می‌کند. دوم اینکه حتی اگر در برخی کشورها هم رشـــد اتفاق بیفتد، منجر به افزایش نابرابری می‌گردد و سوم اینکه تداوم نابرابری برای رشد پایدار (یا به عبارت درست‌تر برای تداوم رشد) مضر است. همه این سه انتقاد از خود عیان و از زبان خودشان است، چنانکه می‌توان گفت ناشی از ضربه‌ای سخت به مدافعان دستور کار نئولیبرالی است.»

به‌رغم این هشدارها، مســـئولان و تصمیم‌گیران در کشور به شـــدت کوشـــیدند تا از جهت‌گیری نئولیبرالی در چارچوب تعدیل ساختاری که افزایش قیمت ارز تنها یکی از محورهای آن است، دفاع کنند.

مســـاله آن اســـت که یکی از دســـتورات در میان مجموعه دستورات توصیه شده از سوی نهادهای مالی بین‌المللی چون صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی، یکسان‌سازی نرخ ارز اســـت. ظاهرا این اقدام با ادعای ایجاد فضای رقابتی و حذف فرصت‌های رانتـــی برخی از جریانات و اشـــخاص قدرتمندی که از رانت برخوردار هستند، صورت می‌گیرد تا رقابت اقتصادی در فضای ســـالمی دنبال شود. اما هوش زیادی لازم ندارد تا هر کس که با ساختار سیاسی و توازن قوای تصمیم‌گیری و سیاستگذاری‌های مدیریتی موجود در کشور اندکی آشنا باشـــد، بداند که این ادعا تا چه حد ممکن است در عمل قابل تحقق باشد.

تاثیر نرخ ارز بر اشتغال

مدافعان نئولیبرالیسم در طی چند دهـــه کوشـــیده‌اند تـــا مجموعه اندیشـــه‌های اقتصادی و اجتماعی اجماع واشـــنگتنی را تنها رویکرد علمی به اقتصاد معرفی و مفاهیمی چون تجارت آزاد، خصوصی‌سازی، مقررات‌زدایی و... را کلید گشایش همه قفل‌های اقتصادی و اجتماعی جامعه معرفی کنند. آنهـــا رویکرد فکری خود را بر فضاهای آکادمیک در همه جای جهان تحمیل کرده‌اند و در همین جهت می‌کوشـــند تا بـــه محافل علمـــی، اجتماعی و سیاستگذاری و برنامه‌ریزی اینگونه القا کنند که افزایش قیمت ارز می‌تواند با ایجاد انگیزه برای صادرات و به دست‌آوردن ارز خارجی، به عامل مشوق تولید و در نتیجه عامل افزایش اشتغال تبدیل شود. آنها در همین راستا و ظاهرا به منظور ممانعت از شـــکل‌گیری رانت و بـــه منظور ایجـــاد فضـــای رقابتی بین تولیدکنندگان، مروج یکسان‌سازی نرخ ارز بوده و سرانجام نیز گام بـــه گام اقدامات توصیه شـــده از ســـوی نهادهای مالی بین‌المللی را در این مورد در کشور به اجرا گذاشته‌اند.

در این زمینه، پژوهش‌های متعددی در کشـــور انجام شـــده که نتایج آنها به طور جدی فرضیات پیشـــین در مورد رابطه مستقیم نرخ ارز و اشتغال را رد می‌کند. در ادامه خلاصه‌ای از نتایج برخی از این پژوهش‌ها ارائه می‌شود:

۱- در نتیجه یک گزارش پژوهشـــی با عنوان «بررســـی اثر نوسانات نرخ ارز بر اشتغال در ایران» توسط «کریم امامی» و «الهه ملکی» در واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی تهران آمده است:

«...نوسانات نرخ ارز بر سایر متغیرهای کلان اقتصادی تاثیرگذار اســـت و یکی از مهمترین متغیرهای اقتصادی که از نوسانات نرخ ارز، تاثیر زیادی می‌پذیرد، متغیر اشتغال است. هدف کلی در این تحقیق بررسی اثر نوســـانات نرخ ارز بر اشتغال است. بر اساس نتایج به دست آمده در این تحقیق، به نظر می‌رسد یکی از متغیرهای مهم و تاثیرگذار بر اشتغال ایران، نوسانات نرخ ارز واقعی باشد. ضریب متغیر نوسانات نرخ ارز واقعی تاثیر منفی و معنادار بر لگاریتم اشتغال دوره زمانی مورد بررسی داشته است. این نتیجه نشان‌دهنده این است که اشتغال به سطح نوسانات نرخ ارز واقعی واکنش منفی نشان می‌دهد.»

۲- در یک پژوهش دیگـــر با عنوان «تاثیر نوســـانات نرخ ارز بر بیکاری در کشـــورهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا» در دانشکده امور اقتصادی دانشـــگاه مازندران توسط «سحر سپاســـی» در مقطع تحصیلی کارشناســـی ارشـــد در سال ۱۳۹۴ آمده است:

«هدف اصلی پژوهش حاضر، آزمون تجربی تاثیر نوسانات نرخ ارز بر نرخ بیکاری در کشـــورهای در حال توسعه است. برای این منظور از داده‌های کشورهای منتخب منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا (MENA) در دوره زمانی ۲۰۱۳- ۱۹۹۱ است. نتایج به دست آمده نشان‌داده که نوســـانات نرخ ارز موجب افزایش نرخ بیکاری می‌شود.»

۳- در پژوهشی با عنوان «بررســـی تاثیر نوسانات نرخ ارز بر نرخ بیکاری در کشورهای در حال توسعه» در اولین همایش بین‌المللی انسجام مدیریت و اقتصاد در توسعه شهری در سال ۱۳۹۵ آمده است:

«این پژوهش به بررسی اثرات نوسانات نرخ ارز بر نرخ بیکاری در کشورهای در حال توســـعه بین سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۴ می‌پردازد. نتایج به دست آمده به صورت قابل توجهی الگوی مورد نظر را به لحاظ علامت و معناداری آماری ضرایب تایید می‌کند و نشـــان می‌دهد که بیکاری با نوسانات نرخ ارز رابطه مستقیم دارد.»

۴- در مقاله پژوهشـــی با عنوان «اثر نـــرخ حقیقی ارز بر نرخ بیکاری در ایران» به قلم مهدی بهنامیان آمده است:

«مقاله حاضر به بررسی اثر نرخ حقیقی ارز بر نرخ بیکاری در اقتصاد ایران طـــی دوره (۱۳۸۹-۱۳۵۳) می‌پردازد. فرضیه اساســـی که در این پژوهش مطرح می‌شود این است که نرخ حقیقی ارز بر نرخ بیکاری تاثیر منفی دارد. نتایج به دست آمده نشان می‌دهند طی سال‌های (۱۳۸۹-۱۳۵۳) نرخ حقیقی ارز بر نرخ بیکاری اثر منفی داشته است.»

نرخ ارز و زندگی کارگران

در نمودار شـــماره (۳) که توســـط نگارنده تهیه شده، تصویر عمومی از تاثیرات افزایش نـــرخ ارز بر برخی متغیرهـــا و شـــرایط اقتصـــادی، اجتماعی، سیاسی، امنیتی و... ارائه شده است. البته تعداد این متغیرها می‌تواند بسیار بیش از آنچه در نمودار تصویر شده، باشد. اما مساله مهم آن است که به این نکته توجه شود که تاثیر افزایش قیمت ارز در مدلی ســـاده رخ نمی‌دهد و تاثیرات بین آنها نیز تنها به خطوط و جهت‌های ترسیم شده محدود نمی‌شود، بلکه در مدلی پیچیده با مجموعه بر هم موثری از متغیرها مواجه هستیم که به نوبه خود نیازمند مطالعه جداگانه و متمرکزی نیز هســـتند تا ســـازوکار تاثیرپذیری و تاثیرگذاری متقابل متغیرها به درستی مورد توجه قرار گیرند.

یکی از ویژگی‌های برنامه‌های نئولیبرالی، مالی‌سازی اقتصاد است. مشاهده انواع نهادهای مالی در قالب بانک‌های خصوصی متعدد و موسسات اعتباری در همین ارتباط قابل بررسی است.

> مدافعان نئولیبرالیسم در طی چند دهه کوشیده‌اند تا مجموعه اندیشه‌های اقتصادی و اجتماعی اجماع واشنگتنی را تنها رویکرد علمی به اقتصاد معرفی و مفاهیمی چون تجارت آزاد، خصوصی‌سازی، مقررات‌زدایی و... را کلید گشایش همه قفل‌های اقتصادی و اجتماعی جامعه معرفی کنند

نمودار شماره (۶)
تورم نقطه به نقطه مسکن در تهران ۱۳۹۷-۱۳۹۵

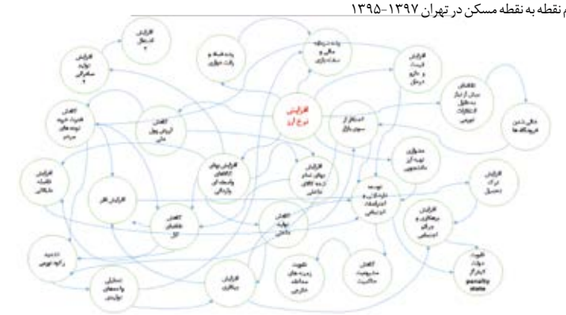

نمودار شماره (۷)
سهم هزینه‌های مسکن، آب، برق، گاز و سوخت از بودجه خانوار ۱۳۹۵-۱۳۷۱

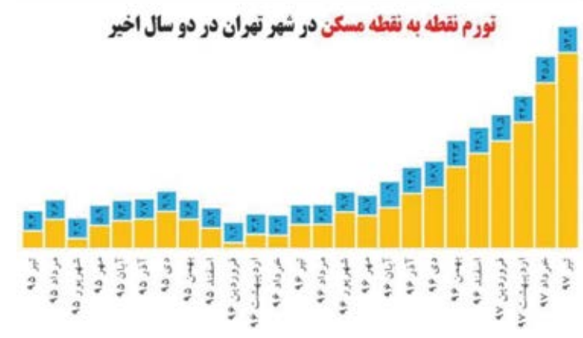

نمودار شماره (۸)
افزایش قیمت برخی اقلام پرمصرف خانوارها

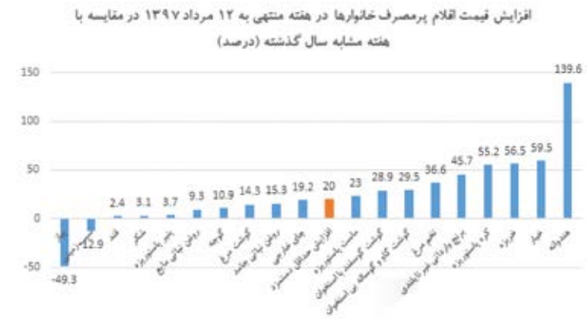

در کشـــوری که به دلایل مختلف تولید بسیار ضعیف است، پرداخت بهره‌هـــای ۲۰ تا ۳۰ درصدی از ســـوی این بانک‌ها محل پرسش است. اگر این منابع را از سرمایه‌گذاری در بازار ارز و سکه و.... به دست نمی آورند، چگونه ممکن است از عهده پرداخت آن برآیند؟

نگاهی به نمودار شـــماره (۳) می‌تواند کمـــک کند تا درک روشن‌تری از فرایند تاثیرگذاری افزایش قیمت ارز بر زندگی کارگران و اقشار میانی جامعه داشته باشیم.

با اینکه نمی‌توان منکر این حقیقت شـــد که افزایش نرخ ارز می‌تواند یک فرصت تاریخی بـــرای افزایش تولید صادراتی و توسعه صادرات ایجاد کند، اما نمی‌توان این گزاره را در فضای انتزاعی مورد بحث قرار داد. در تحلیل از وضعیت مشـــخص اقتصاد ایران که با سه دهه جهت‌گیری نئولیبرالی عملا به یک اقتصاد غیرتولیدی و واردات‌محور نئولیبرالی وابسته است و در جست‌وجوی سهم در تقسیم کار بین‌المللی تبدیل شده، این نگاه فاقد بنیان اجتماعی و اقتصادی واقعی است و تا زمانی که جهت‌گیری نئولیبرالی جای خود را به یک جهت‌گیری مردمی و تولیدی ندهد، انتظار رشد تولید صادراتی و افزایش اشتغال صادراتی عملا جز یک شعار بی‌پایه نخواهد بود.

در پژوهشی با عنوان «بررسی اثر شکاف نرخ ارز بر بیکاری در اقتصاد ایران با استفاده از روش مارکوف سوییچینگ» در این زمینه آمده است:

«... ســـازوکار تاثیر تغییرات نرخ ارز بر بیکاری، هم می‌تواند مثبت باشد و هم منفی و این بستگی به میزان صادرات‌محور بودن و همچنین ارزبـــری کالاهای تولیدی کشـــور دارد. به عبارت دیگر، افزایش نرخ ارز برای صادرکنندگان کشـــور که ارزبری چندانی ندارند، اثر مثبتی بر تولید و اشتغال آنها بر جای می‌گذارد، در حالی که افزایش نـــرخ ارز برای تولیدکنندگانی که وابســـتگی زیادی به ارز دارند (به منظور واردات کالاهای سرمایه‌ای، واسطه‌ای و مواد اولیه)، منجر به افزایش هزینه‌های تولید و در نتیجه کاهش تولید و سطح اشتغال آنها می‌شود.»

طرفداران نئولیبرالیسم از یک‌سو از واگذاری سازوکار قیمت به دست بازار آزاد و عرضه و تقاضا جانبداری می‌کنند، اما از سوی دیگر، از آنجا که ارز وارداتی در ایران اساسا در اختیار دولت و شرکت‌های دولتی اســـت، عملا در بازار به شکل‌های مختلف مداخله می‌کنند.

در ســـاختار اقتصـــادی کشـــور در نتیجـــه سیاســـت‌های خصوصی‌ســـازی با مجموعه‌ای از ســـازمان‌ها، شـــرکت‌ها و نهادهای مقتدری روبه‌رو هستیم که به «خصولتی» معروف شده‌اند. اینها از یک‌سو از معافیت‌ها و یارانه‌های قابل‌توجهی برخوردارند و از ســـوی دیگر درآمدهای صادراتی خود را در اختیار دولت قرار نمی‌دهند. بدیهی اســـت که اینها آشکارا از افزایش هر چه بیشتر قیمت ارز بیشتر منتفع شوند.

نمودار شماره (۴) به روشنی نشان می‌دهد که میلیون‌ها نفر از مزدبگیران و اقشار میانی جامعه از افزایش نقدینگی که در نمودار روند نقدینگی در ابتدای این نوشـــته ارائه شد، نه‌تنها سهمی نبرده و به قدرت خرید آنها در طی دهه‌های گذشته چیزی اضافه نشده ، بلکه به صورت مداوم و هر سال از قدرت خرید آنها کاسته شده است.

همانگونه که در نمودار شـــماره (۴) مشـــاهده می‌شود، روند عمومی حداقل دستمزد واقعی و اعمال شـــده و هزینه‌های متوســـط خانوارهای شهری و روســـتایی در طی چهل سال گذشته از ۱۳۷۹ - ۱۳۵۸ همواره بسیار پایین‌تر از نرخی بوده که بر اساس ماده ۴۱ قانون کار باید برابر نرخ تورم اعلام شده از سوی بانک مرکزی به صورت ســـالانه به دستمزدها اضافه شود. اهمیت موضوع در ارتباط با افزایش قیمت ارز آن است که بر اساس تجربه همواره افزایش قیمت ارز با افزایش سطح عمومی قیمت‌ها (تورم) همراه بوده است.

در تبصره اول ماده ۴۱ قانون کار بر افزایش دستمزد سالانه کارگران برابر نرخ تورم اعلام شده از سوی بانک مرکزی تاکید شده، اما در نمودار بالا، تصویر کارنامه دولت‌های مختلف از اواخر دهه ۶۰ به بعد در این زمینه مشاهده می‌شود.

همانگونه که مشاهده می‌شـــود، به گواه آمار رسمی منتشر شـــده از ســـوی بانک مرکزی طی چند دهه گذشته اساسا هیچگاه نرخ افزایش دستمزدها به اندازه نرخ تورم نبوده و هر سال فاصله آنها نیز بیشتر شده است.

از ســـوی دیگر، در تبصره دوم ماده ۴۱ قانـــون کار با فرض اینکه افزایـــش دســـتمزدها برابر نـــرخ تورم اگـــر نتواند تامین‌کننده درآمد کافی برای یـــک زندگی قابل‌قبول و در حدی شایســـته برای یک خانواده کارگری باشد، ضرورت تعیین حداقل دســـتمزد بر اساس ســـبد هزینه یک خانوار متوســـط به عنوان یک اقدام اصلاحی و مکمل مورد تاکید قرار گرفته است. چنین است که دســـتمزد تعیین شده از سوی دولت عملا به یک «کیفرخواســـت» علیه کارگران و مزدبگیران تبدیل می‌شود.

قابل توجه است که بر اساس شـــواهد موجود، در دولت‌های مختلف تلاش‌های متعددی مانند تغییر ســـال پایه و تغییر ضرایب اهمیت اقلام مصرفی خانوارها صورت گرفته تا برای نرخ تورم رقم پایین‌تری از میران واقعی آن محاســـبه شود. با این وجود، بر اســـاس همین آمارهای رسمی نیز مشاهده می‌شـــود که حداقل حقوق کارگری اساســـا همواره بسیار پایین‌تر از نرخ تورم و متوســـط هزینه خانوارهای شـــهری و روستایی است.

نمودار شماره (۵) نشـــان می‌دهد که با افزایش قیمت ارز در طی دهه‌های گذشته، چگونه ارزش پول ملی و قدرت خرید کارگران و مزدبگیران و اقشار میانی جامعه (که به هیچ‌وجه درآمدهای‌شان برابر افزایش نرخ ارز و تورم رشد نداشته است) کاهش یافته است. با توجه به افزایش چندبرابری قیمت ارز و متعاقب آن سطح عمومی قیمت‌ها، قابل پیش‌بینی است که ادامه این نمودار در سال ۹۷ با ســـقوط بسیار شدید منحنی همراه است. تاثیرات چندین برابر شدن نرخ ارز طی چند ماه بر زندگی کارگران و اقشار میانی جامعه را می‌توان در نمودار شماره (۶) نیز مورد توجه قرار داد.

بی‌تردید اکنون در آبان ماه ۹۷ شیب صعودی این منحنی و درصد افزایش نقطه به نقطه قیمت مسکن پس از افزایش ۲ ماه گذشته در قیمت ارز به مراتب بیشتر نیز بوده است. واضح است که کارگران و اقشـــار میانی به تناسب جایگاه اجتماعی خود اساسا از ســـرمایه‌گذاران و ذی‌نفعان بازار سرمایه مسکن نیستند.

این وضعیت سبب جابه‌جایی بسیاری از خانواده‌های کارگری به حاشیه شـــهر و در نتیجه در مواردی بیش از دوبرابر شدن اجاره‌ها در مناطق حاشیه شهر تهران نیز شده است. نیاز به تاکید نیست که شهرستان‌ها نیز وضعیت مشابهی داشته‌اند. از سویی دیگر، همانگونه که در نمودار مشاهده می‌شود، در ســـال‌های اخیر به صورت مداوم بر سهم هزینه‌های مسکن، آب، برق، گاز و ســـایر ســـوخت‌ها در بودجه خانوارها اضافه شده و این نسبت در ســـال ۹۵ به بیش از ۳۵ درصد رسیده است. روشن است با افزایش شدید نرخ اجاره‌بها در سال ۹۷ می‌توان انتظار داشت که این نرخ امروز از این رقم هم بسیار بالاتر باشد.

نمودار شماره (۸) رشـــد قیمت اقلام پرمصرف خانوارها را به صورت مقایسه‌ای بین مرداد ماه ســـال‌های ۹۶ و ۹۷ نشان می‌دهد. فارغ از اینکه این درصدهـــای افزایش قیمت اقلام پرمصرف خانوارها تا چه حد دقیق و درست مورد محاسبه قرار گرفته‌اند، چنانچه سهم همین اقلام با ضریب واقعی در بودجه خانوار در کنار هزینه‌ای اساسی و مهم مانند اجاره‌بها و انرژی برای محاســـبه تورم مورد توجه قرار گیرند، نرخ تورم ســـال جاری به یکی از رکوردهای تاریخی خود دست خواهدیافت که بدیهی است متناسب با افزایش دستمزد سالانه نیست و این امر به معنای کاهش شدید قدرت خرید توده‌های مردم و در واقع تشدید فقر و نابرابری است.

مزدبگیران، بیکاران و زحمتکشـــان شـــهر و روستا و کسبه جزء که فاقد قـــدرت مالی برای خرید و انبـــار کردن کالاها هســـتند، از بازنـــدگان اصلـــی افزایش قیمت‌ها به شـــمار می‌آیند. افزایش قیمت ارز که از مدت‌ها قبل و در چارچوب مجموعه برنامه‌های نئولیبرالی و تعدیل ساختاری در ایران برای اجرای آن برنامه‌ریزی شـــد، همانگونـــه که در نمودار «تصویر عمومی از تاثیر افزایـــش نرخ ارز بر زندگی کارگران و اقشار میانی جامعه» نشـــان داده شد، از یک‌سو به افزایش فرصت‌های رانتخواری و تشدید فســـاد و رشد سرمایه مالی و سفته‌بازی می‌انجامد، از یک‌ســـو با افزایش سطح عمومی قیمت‌ها (تورم) به کاهش ارزش پول ملی، کاهش چشمگیر قدرت خرید کارگران و اقشار کم‌درآمد جامعه، افزایش فقر و فاصله طبقاتی، رشـــد نابســـامانی‌های اجتماعی، توسعه نارضایتی و اعتراضات اجتماعی، کاهش مشروعیت سیاسی و تقویت زمینه‌های مداخله خارجی و... می‌انجامد و از سوی دیگر برخلاف ادعای نظریه‌پـــردازان نئولیبرال و مدافعان و کارگزاران آنها به افزایش بهای کالاهای واسطه‌ای وارداتی، کاهش تولید داخلی و تعطیلـــی واحدهای تولیدی، افزایش بیـــکاری و پیامدهای اجتماعی و سیاســـی چنین تغییراتی می‌انجامد. تنهـــا راه برون‌رفـــت از این بحـــران اقتصادی، اجتماعی و نیز سیاسی، کنار گذاشتن جهت‌گیری نئولیبرالی با همه دستور کار آن که از ســـوی نهادهای مالی بین‌المللی توصیه می‌شـــود و روی آوردن به یـــک جهت‌گیری مردمی و عدالتخواهانـــه در اقتصـــاد همراه با ایجاد ســـازوکارهای مناســـب برای نظـــارت دموکراتیک بـــر تصمیم‌گیری‌ها و سیاســـتگذاری‌های کلان اقتصادی و اجتماعـــی از طریق نهادهای اجتماعی چـــون ســـندیکاها، اتحادیه‌ها، احزاب، انجمن‌ها و... اســـت که البته جزییـــات آن باید در قالب یک برنامه تدوین و تعریف شود.

بدیهی اســـت که در این صورت با تقویـــت اعتماد جامعه به یک حاکمیت ملی، دموکراتیـــک و مردمی، تهدید خارجی نیز زمینه اجتماعی مبتنی بر نارضایتی مردم از حاکمیت در داخل کشور را از دســـت خواهد داد. چنین تغییری نیازمند تغییرات ساختاری گسترده، مبارزه بی‌امان با فساد و ایجاد سازوکارهای مناسب برای نظارت مردمی است.

منابع:
- «اقتصاد سیاسی نرخ ارز و نئولیبرالیسم وطنی»، احسان سلطانی، اردیبهشت ۱۳۹۷
- «در برابر نئولیبرالیسم و جهانی‌سازی»، مسعود امیدی، نشر گل آذین، ۱۳۹۶
- «بررسی اثر نوسانات نرخ ارز بر اشتغال در ایران»، کریم امامی و الهه ملکی، واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی تهران، ۱۳۹۲
- «تاثیر نوسانات نرخ ارز بر بیکاری در کشورهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا» (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)، سحر سپاسی، دانشکده امور اقتصادی دانشگاه مازندران، ۱۳۹۴
- «بررسی تاثیر نوسانات نرخ ارز بر نرخ بیکاری در کشورهای در حال توسعه»، سینا طاهری و غلامرضا کاظمی‌زاده، اولین همایش بین‌المللی انسجام مدیریت و اقتصاد در توسعه شهری، ۱۳۹۵
- «اثر نرخ حقیقی ارز بر نرخ بیکاری در ایران»، مهدی بهنامیان، مجله اقتصادی، شماره ۱۲-۱۱، ۱۳۹۱
- بررسی اثر شکاف نرخ ارز بر بیکاری در اقتصاد ایران با استفاده از روش مارکوف سوییچینگ، هدی زبیری، یونس نادمی، فصلنامه علمی و پژوهشی برنامه و بودجه، سال بیستم، شماره ۱، بهار ۱۳۹۴

علی انامی و نورالاستیگ
دانشگاه تولان

برگردان: مسعود امیدی

تورم و یارانه‌ای که آب شد

پرداخت یارانه نقدی در ابتدا جمعیت زیر خط فقر را کاهش داد اما افزایش تورم آثار مثبت آن را از بین برد

پژوهشی که ترجمه آن در پی می‌آید، کوشیده است با رویکردی آکادمیک و بر اساس روش‌شناسی پژوهش‌های علمی، تاثیر برنامه هدفمندی یارانه‌ها در ایران را که از سال ۱۳۹۰ با حذف یارانه انرژی و پرداخت آن در قالب یارانه نقدی همگانی برقرار شد، بر نسبت جمعیت زیر خط فقر در مناطق روستایی و شهری و کل جامعه ایران مورد بررسی قرار دهد.

مقدمه مترجم

این گزارش با محاسبات اقتصادسنجی مفصل و دقیق و با پردازش داده‌های حاصل از پیمایش‌های انجام شده طی سال‌های ۲۰۱۶-۲۰۱۱ نشان می‌دهد که پرداخت یارانه نقدی همگانی در سال اول توانست نسبت جمعیت زیر خط فقر را هم در مناطق روستایی و هم در مناطق شهری کاهش دهد. اما افزایش تورم در سال‌های بعد به تدریج این اثر مثبت پرداخت یارانه نقدی را خنثی کرد. در مجموع این گزارش مطرح می‌کند که پرداخت یارانه نقدی همگانی بر کاهش جمعیت زیر خط فقر موثر بوده است.

اما اگر از یک‌سو بر اساس محاسبات این گزارش مبالغ یارانه نقدی پرداختی به خانوارها، بخشی از آنها را از زیر خط فقر خارج کرد، از سوی دیگر حذف یارانه انرژی با افزایش بهای تمام شده و بهای فروش عمومی کالاها و خدمات مورد نیاز مردم (عموما به میزانی بیش از نسبت سهم انرژی در بهای تمام شده) همراه بوده و در عین حال این یارانه نقدی پرداختی به خانوارها سبب افزایش نقدینگی در جامعه و به دنبال آن افزایش سطح عمومی قیمت‌ها (تورم) شده است. فرض پژوهش مبنی بر ثابت نگه داشتن سایر متغیرها به جز میزان یارانه پرداختی و تورم، یک فرض غیرواقعی و نشدنی است و به نوعی روش‌شناسی پژوهش را از این زاویه به زیر سوال می‌برد. به علاوه پژوهشگران هیچ اشاره‌ای به آمارهای رسمی اعلام شده در مورد میزان درآمدی که خط فقر را در هر سال مشخص می‌کند، ارائه نداده‌اند تا مشخص شود که یارانه ۴۵۵ هزار ریالی ماهانه به هر نفر (به عنوان مثال با بعد خانوار ۳/۳ نفر بر اساس سرشماری سال ۹۵) با توجه به تاثیرات تورمی آن، آیا اساسا از نظر قدر مطلق در مقایسه با رقم تعیین شده برای خط فقر در هر سال می‌تواند بخشی هر چند اندک از خانوارهای زیر خط فقر را از این منطقه درآمدی خارج کند؟ و اگر محاسبات در این مورد پاسخ مثبت می‌دهند، آنگاه آیا این نسبت اساسا در مقایسه با میزان نسبت خانوارها و جمعیت زیر خط فقر قابل ملاحظه به نظر می‌رسد؟ پژوهش به این پرسش‌های مهم نپرداخته است. پژوهش سرانجام نیز پیشنهاد می‌کند که بهتر است دولت یارانه چهار دهک بالای درآمدی را قطع و آن را به چهار دهک پایینی درآمدی تخصیص داده و در کنار آن با شاخص‌ها و روش‌های دقیق‌تری به دنبال آن باشد تا سیستم هدفمندتری را برای پرداخت یارانه به‌ویژه به جمعیت فقیر روستایی طراحی کرده و به اجرا گذارد.

پژوهشگران با توجه به متدولوژی انتخاب شده برای پژوهش خود در این مورد خطایی را مرتکب نشده‌اند اما مشکل در انتخاب این روش پژوهش برای مطالعه پدیده پیچیده و پویایی چون شرایط اقتصادی جامعه ایران است. به طور کلی به نظر می‌رسد که اینگونه پژوهش‌ها پیش از وارد شدن به حوزه محاسبات اقتصادسنجی و... باید بکوشند تا مدل پژوهشی و چارچوب نظری خود را بر مبنای رویکرد پویایی سیستمی (System Dynamics) و در ارتباط با تاثیر متقابل متغیرهای پژوهش و پویش دیالکتیکی آنها طراحی کنند. این مهم است بدانیم که چه نسبتی از افزایش تورم در سال‌های مورد بررسی ناشی از افزایش بهای تمام شده و فروش محصولات پس از حذف یارانه انرژی و افزایش نقدینگی و قدرت خرید مرتبط با پرداخت یارانه نقدی به مردم بوده است. با اینکه پژوهشگران، تورم و تاثیر آن بر افزایش نسبت جمعیت زیر خط فقر را در مطالعه خود مورد بررسی قرار داده‌اند، اما نشانی از بررسی تاثیر پرداخت یارانه نقدی همگانی بر افزایش قیمت‌های تمام شده و فروش محصولات و نیز افزایش نقدینگی مرتبط با پرداخت یارانه نقدی همگانی در جامعه که با افزایش قدرت خرید مردم و به دنبال آن افزایش سطح عمومی قیمت‌ها (تورم) همراه بوده، در این کار پژوهشی ارزشمند مشاهده نمی‌شود. می‌توان گفت هر بخشی از تورم که به افزایش عمومی قیمت محصولات و افزایش نقدینگی ناشی از پرداخت یارانه نقدی همگانی مربوط می‌شود، می‌تواند نتیجه‌گیری پژوهشگران در مورد تاثیر پرداخت یارانه نقدی همگانی بر کاهش جمعیت زیر خط فقر را با تعدیل و تردید مواجه کرده و شاید هم آن را رد کند. مطالعه این جنبه از موضوع و تاثیر دادن آن در پردازش‌های ارائه شده در این گزارش پژوهشی، بی‌تردید از آنجا که تاثیر پرداخت یارانه نقدی بر افزایش تورم را مورد مطالعه قرار می‌دهد، یافته‌های آن هر نسبتی از این تاثیر را که مورد تایید قرار دهد، حداقل به همان میزان یافته پژوهش را در زمینه تاثیر مثبت پرداخت یارانه نقدی بر کاهش جمعیت زیر خط فقر با چالش مواجه می‌کند.

اصل مقاله پژوهشی

ایران در دسامبر سال ۲۰۱۰ یارانه انرژی و نان خود را با پرداخت بدون قیدوشرط و همگانی پول نقد جایگزین کرد. این تغییر از یارانه عمومی به پرداخت پول نقد در کوتاه‌مدت تاثیر قابل توجهی بر فقر گذاشت. مطالعات نشان می‌دهد که تاثیر مستقیم این اصلاح، کاهش نسبت جمعیت زیر خط فقر از ۲۲/۵ درصد به ۱۰ درصد بود. در حالی که از زمان آغاز اصلاحات به بعد تورم به‌شدت ارزش واقعی این پرداخت پول نقد را کاهش داده زیرا ارزش بسیار اندک این مبالغ در مقایسه با تورم ناچیز بوده است. ما با محاسبه نشان دادیم که ارزش واقعی این یارانه نقدی بعد از یک دوره زمانی ۵ ساله (از سال ۱۳۹۰) با ۱۳۶/۵ درصد افزایش تجمعی قیمت‌ها، تقریبا به نصف کاهش یافت. در نتیجه این کاهش، تاثیر این یارانه نقدی بر کاهش فقر با حدود ۴۰ درصد افت مواجه شد که تقریبا به معنای ۵ درصد افزایش در نسبت جمعیت زیر خط فقر است. ما دریافتیم که پیامد زیانبار این تورم در مناطق روستایی که در آنها پرداخت این یارانه نقدی به کاهش میزان فقر از ۲۱/۹ درصد به ۱۱ درصد در طول این دوره ۵ ساله کمک کرده بود، بسیار بیشتر بوده است. تنها راه برای بازیابی نتایج کاهش فقر مشاهده شده در ابتدای پرداخت یارانه نقدی همگانی بدون افزایش بودجه، این است که این پرداخت نقدی به یک برنامه هدفمند متمرکز بر ۴۰ درصد فقیرترین بخش جمعیت تبدیل شود.

اطلاعات زمینه‌ای وسوال تحقیق

ایران در دسامبر سال ۲۰۱۰ یارانه انرژی و نان را با یک پرداخت یارانه نقدی همگانی و بی‌قیدوشرط جایگزین کرد. این تغییر مبتنی بر ۴۵۵ هزار ریال یا در حدود ۴۰ دلار (برابر قدرت خرید ۹۰ دلار در سال ۲۰۱۱) به ازای هر نفر در ماه برای همه ایرانی‌ها بود.

برآوردهای ما (بر اساس بررسی هزینه‌ها و درآمدهای خانوارهای ایرانی) نشان می‌دهند که اکثریت خانوارهای ایرانی (نزدیک به ۹۵ درصد) برای دریافت یارانه نقدی همگانی ثبت‌نام کردند (انامی و دیگران، سال ۲۰۱۶).

بررسی دوره ۲۰۱۱-۲۰۱۰ خانوارهای ایرانی که در اولین سال اجرای کامل این اصلاح یارانه انجام شد، نشان داد که پرداخت یارانه نقدی همگانی هم به اکثریت خانوارهای روستایی و هم به اکثریت خانوارهای شهری رسید (انامی و دیگران، ۲۰۱۶). با توجه به شیوع فقر در مناطق روستایی و میزان نسبتا زیاد پرداخت یارانه نقدی همگانی، شماری از مطالعات نشان دادند که برنامه پرداخت یارانه نقدی تاثیر قابل توجهی بر کاهش فقر در طول سال ابتدایی اجرای برنامه داشت (صالحی اصفهانی و دیگران، ۲۰۱۵؛ انامی و دیگران، ۲۰۱۶؛ گهواری و کریمی، ۲۰۱۶). برای مثال انامی و... در سال ۲۰۱۶ دریافتند که فقر محاسبه شده بر اساس نسبت جمعیت زیر خط فقر و با توجه به خط فقر، برابر با قدرت خرید ۴ دلار آمریکا در سال ۲۰۰۵، از ۲۲/۵ درصد به ۱۰/۶ درصد کاهش یافت که آن را به تغییر پرداخت یارانه از یارانه همگانی به پرداخت‌های یارانه نقدی همگانی (به جای حذف یارانه‌ها) نسبت دادند.

با این وجود، با افزایش نرخ تورم، ارزش واقعی پرداخت یارانه نقدی حفظ نشد. ما در این گزارش تغییرات تاثیر پرداخت یارانه نقدی بر کاهش فقر را بررسی می‌کنیم. این تغییر می‌تواند به تورم در سال‌های بعدی ۲۰۱۲-۲۰۱۱ نسبت داده شود.

ما به منظور مرتبط کردن این کار با کارهای پیشین خود در مورد این موضوع، همان چارچوب تعهد به عدالت استفاده شده در انامی و دیگران در سال ۲۰۱۶ را دنبال کردیم. توصیف مختصری از این چارچوب در بخش بعد ارائه شده است. ما مانند

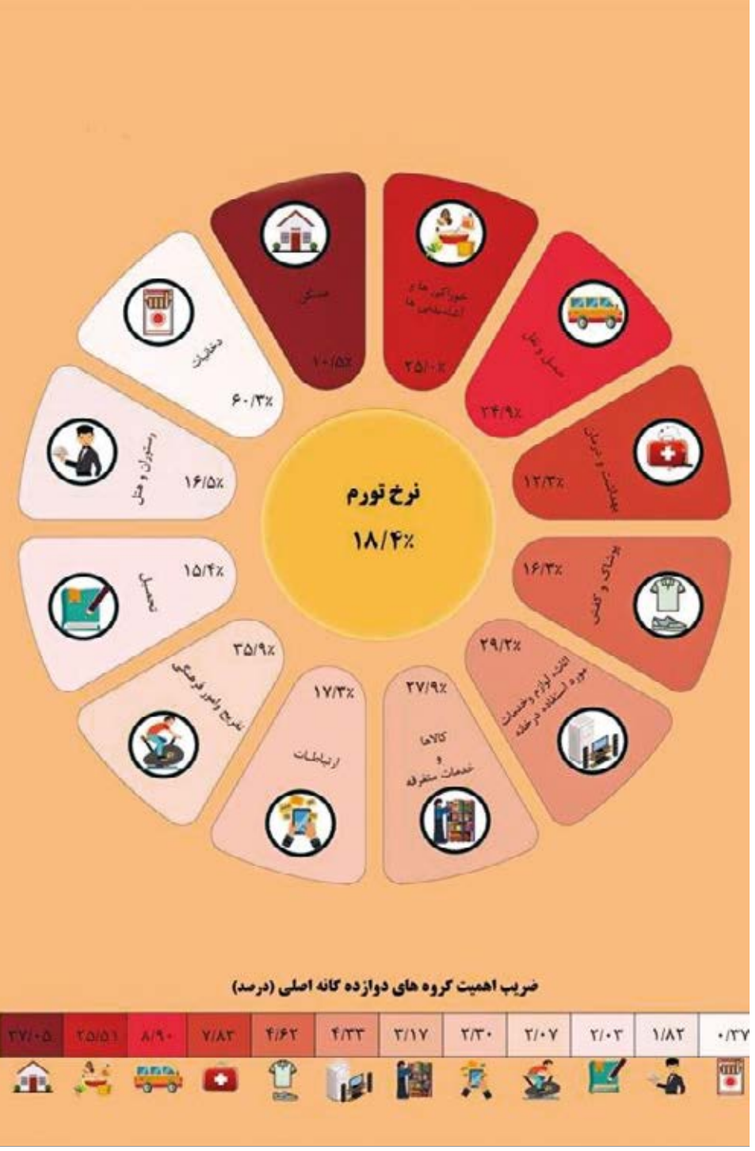

۸
شاخص بهای کالا و خدمات مصرفی در مناطق شهری ایران
منبع: بانک مرکزی

شکل ۱

چارچوب تعهد به عدالت در تعریف مفاهیم درآمدی و ترکیب مداخلات مالی

طبقه اصلی	طبقه فرعی	شرح
درآمد بازار	درآمد فاکتور	کلیه درآمدهای پولی و غیرپولی دریافت شده یک مستخدم یا یک فرد کاسب منهای هرگونه کمک‌های مالی و اجتماعی و شامل اجاره متعلق به مالکان خانه‌ها. تمام اجزا به صورت مستقیم در پیمایش مورد ملاحظه قرار گرفته‌اند.
	مستمری بازنشستگی	کلیه حقوق‌های دریافت شده از طریق برنامه‌های بازنشستگی. این اطلاعات به صورت مستقیم در پیمایش مورد ملاحظه قرار گرفتند.
	مشارکت کارکنان در بیمه تامین‌اجتماعی	کسوراتی که بابت بیمه تامین‌اجتماعی (یعنی حقوق بازنشستگی) از حقوق و دستمزد کارکنان کسر می‌شوند. اطلاعات مربوطه به صورت مستقیم در پیمایش مورد ملاحظه قرار گرفته‌اند.
	مشارکت کارفرمایان در بیمه تامین‌اجتماعی	پرداختی کارفرمایان جهت بیمه تامین‌اجتماعی کارکنان (یعنی حقوق بازنشستگی). از آنجا که این یک پرداخت اجباری است و فرض ما این است که این پرداخت منجر به کاهش پرداخت‌ها به کارکنان می‌شود، ما آن را نوعی کسورات در نظر گرفتیم. اطلاعات مربوطه به صورت مستقیم در پیمایش مورد ملاحظه قرار گرفته‌اند.
مالیات‌ها و کمک‌های مستقیم	مالیات بر درآمد	مالیات بر درآمد کاسبان مستقل (به صورت مستقیم در پیمایش مورد مشاهده قرار گرفته) و مالیات بر درآمد کارکنان (با استفاده از داده‌های مربوط به درآمد ناخالص و خالص و نیز کمک‌های اختصاص یافته به حقوق بازنشستگی) در نظر گرفته شده است.
	مشارکت کارکنان در بیمه درمانی	کسورات از حقوق کارکنان که بابت بیمه درمانی پرداخت شده است. اطلاعات مربوطه به صورت مستقیم مورد ملاحظه قرار گرفته‌اند.
	مشارکت کارفرمایان در بیمه درمانی	پرداخت کارفرمایان بابت بیمه بهداشتی کارکنان. از آنجا که این یک پرداخت اجباری است و فرض ما این است که این منجر به پرداخت‌های پایین‌تر به کارکنان می‌شود، ما آن را جز کسورات حساب می‌کنیم. اطلاعات مربوطه به صورت مستقیم در پیمایش مورد ملاحظه قرار گرفته‌اند.
پرداخت مستقیم	پرداخت یارانه نقدی بی‌قیدوشرط	برنامه پرداخت مستقیم پولی که از سوی دولت به دنبال اصلاح یارانه انرژی در ایران برقرار شده است. اطلاعات مربوطه به صورت مستقیم در گزارش مورد ملاحظه قرار گرفته‌اند.
	کمک‌های اجتماعی	شامل همه پول‌های پرداختی به افراد کم‌درآمد از طریق سازمان‌های عمومی است. اطلاعات مربوطه به صورت مستقیم مورد ملاحظه قرار گرفته‌اند.
	پرداخت‌های نیمه‌نقدی (غذا)	شامل ارزش پولی همه اقلام خوراکی که یک خانوار به صورت رایگان دریافت می‌کند. این ارزش‌ها بر اساس همه کالاهای خوراکی که «رایگان اما نه از دیگر خانوارها» بلکه از سازمان‌های عمومی مختلف دریافت شده‌اند، محاسبه شده‌اند.
مالیات‌های غیرمستقیم	–	مالیات‌های فروش. محاسبه شده بر اساس ۳درصد نرخ قانونی (که بر بیشتر کالاها اعمال می‌گردد) و اطلاعات در دسترس در پیمایش در باره هزینه مصرف خانوار.

توضیح: مفاهیم درآمدی اصلی در مستطیل‌های تیره و مداخلات مالی در مستطیل‌های سفید نشان داده شده‌اند.[۸]

کار پیشین خود، استفاده از داده‌های پیمایشی (نظرسنجی) دوره ۲۰۱۲ - ۲۰۱۱ خانوارها را دنبال کردیم. به منظور ثابت نگه داشتن تاثیر سایر اجزا و ارزیابی تاثیر فقط تورم بر پرداخت یارانه نقدی همگانی، داده‌های نظرسنجی‌های دوره‌ای از سال‌های ۲۰۱۳ - ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۶ - ۲۰۱۵ خانوارها و همچنین شاخص‌های قیمت مصرف‌کننده این سال‌ها را برای سنجش ارزش پرداخت‌های نقدی یارانه همگانی در سال ۲۰۱۲ - ۲۰۱۱ مورد استفاده قرار دادیم. در بخش بعد توضیح بیشتری درباره این روش شبیه‌سازی داده شده است. از آنجا که همه عوامل دیگر مانند منابع درآمدی، مالیات‌ها و پرداخت‌ها یکنواخت بوده و تورم بر آنها بی‌تاثیر بوده است، تجزیه و تحلیل ما به صورت روشن تاثیر تورم بر قدرت پرداخت یارانه نقدی همگانی در کاهش فقر را مورد شناسایی قرار می‌دهد.

روش‌شناسی

این روش تعهد به عدالت در تجزیه و تحلیل تاثیر مالیات‌ها و پرداخت‌ها، دو سیستم مالی را مقایسه می‌کند، یکی با مالیات یا پرداخت بهره و دیگری بدون آن. تفاوت بین این دو سیستم (با توجه به شاخص فقر انتخابی) سهم آن مالیات یا پرداخت در کاهش (یا افزایش) فقر است.

به دنبال این روش‌شناسی ما سهم پرداخت نقدی یارانه همگانی بر کاهش فقر را با تمرکز بر مفاهیم درآمد در دسترس و درآمد قابل مصرف اندازه می‌گیریم. تعاریف مفاهیم درآمدی مختلفی که در این خلاصه مورد استفاده قرار گرفته، در شکل ۱ به همراه جدول ۱ آمده است.

به منظور محاسبه تاثیر تورم بر پرداخت یارانه نقدی بی‌قیدوشرط، با ثابت نگه داشتن همه عناصر دیگر سیستم مالی، بیشتر تحلیل‌های خودمان را بر سال اول اصلاحات قرار دادیم. بنابراین، ما تنها ارزش پرداخت یارانه نقدی همگانی را با استفاده از اطلاعات سال‌های سابق تعدیل کردیم. برای انجام این کار از شاخص قیمت مصرف‌کننده و میانگین پرداخت یارانه نقدی همگانی در سال‌های بعد استفاده کردیم. این به ما ضریبی را ارائه می‌کند که برای تعدیل ارزش پرداخت یارانه نقدی همگانی به هر خانوار به منظور شبیه‌سازی تاثیر تورم بر پرداخت یارانه نقدی همگانی در سال‌های بعد مورد استفاده قرار دادیم. با این حال، این روش نه تنها تورم بلکه تعدیل‌هایی را که دولت ایران با توجه به ارزش اسمی پرداخت یارانه نقدی همگانی انجام داد، شامل می‌گردد. جدول ۲ ضرایبی را ارائه می‌دهد که برای تعدیل ارزش پرداخت یارانه نقدی همگانی برای هر سال مورد استفاده قرار دادیم.

نتایج

جدول شماره ۳ نسبت جمعیت زیر خط فقر برای درآمد در دسترس (تابلوی A) و درآمد قابل مصرف (تابلوی B) را با استفاده از قدرت خرید ۴ دلار آمریکا برای خط فقر در سال ۲۰۰۵ نشان می‌دهد. نرخ‌های فقر ارائه شده برای کشور به عنوان یک کل و نیز مناطق شهری و روستایی به صورت جداگانه ارائه شده‌اند. همانطور که پیشتر ذکر شد، نسبت‌های فقر برای سال ۲۰۱۲ - ۲۰۱۱ با استفاده از داده‌های پیمایشی همان سال محاسبه شده‌اند. ما برای سال‌های ۲۰۱۳ - ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۶ - ۲۰۱۵ از داده‌های ۲۰۱۲ - ۲۰۱۱ استفاده کردیم ولی ارزش هر پرداخت یارانه نقدی همگانی را با استفاده از اطلاعات واقعی پیرامون ارزش تعدیل شده پرداخت‌های نقدی بر اساس تورم برای خانواده‌ها در سال‌های آتی، تعدیل کردیم. این روش به ما اجازه می‌دهد که تنها بر تاثیر تورم بر پرداخت یارانه نقدی همگانی تمرکز کنیم، در حالی که هر جز دیگری از سیستم مالی ایران را ثابت نگه داشتیم.

تابلوهای A و B جدول ۳ الگوی مشابهی را نشان می‌دهند که در آن نسبت جمعیت زیر خط فقر از درآمد در دسترس و درآمد قابل مصرف برای سال‌های ۲۰۱۲ - ۲۰۱۱ و ۲۰۱۳ - ۲۰۱۲ نسبتا مشابه باقی می‌ماند اما در سال ۲۰۱۶ - ۲۰۱۵ در حدود ۵ درصد (به ترتیب ۱۴/۳ درصدو ۱۵/۸درصد) افزایش می‌یابد. افزایش فقر در مناطق روستایی در مقایسه با مناطق شهری بسیار شدیدتر بوده است. از سال ۲۰۱۲ - ۲۰۱۱ تا سال ۲۰۱۶ - ۲۰۱۵ نسبت جمعیت زیر فقر از لحاظ درآمد در دسترس (درآمد قابل مصرف) در مناطق روستایی از (۲۲/۸درصد) ۲۰/۶درصد به (۳۳/۷درصد) ۳۱/۱درصد افزایش می‌یابد. در همین بازه زمانی نسبت جمعیت زیر خط فقر از لحاظ درآمد در دسترس (و درآمد قابل مصرف) در مناطق شهری از (۵/۶ درصد) ۴/۸ درصد به(۸/۵ درصد) ۷/۵ درصد افزایش می‌یابد. در حالی که افزایش فقر از نظر درصد در مناطق شهری در طول این دوره ۵ ساله بیشتر است (در حدود ۵۶/۳ درصد در مناطق شهری در مقایسه با ۵۰درصد در مناطق روستایی بر مبنای نسبت جمعیت زیر خط فقر از نظر درآمد قابل مصرف)، این تنها کسر نسبتا کوچکی از خانوارها در مناطق شهری، در حدود یک‌دوازدهم خانوارها در برابر یک‌سوم خانوارها در مناطق روستایی را که در سال ۲۰۱۶ - ۲۰۱۵ در فقر زندگی می‌کنند، تحت تاثیر قرار می‌دهد.

با ثابت نگه داشتن تمام اجزای سیستم مالی به جز پرداخت یارانه نقدی همگانی، افزایش ذکر شده در فقر تنها به تاثیر تورم بر پرداخت یارانه نقدی همگانی نسبت داده شد. برای داشتن درک بهتری از از تحلیل رفتن قدرت یارانه نقدی پرداختی همگانی در کاهش فقر، جدول شماره ۴ تاثیر این برنامه را در سال‌های مختلف با توجه به تابلوی A (درآمد در دسترس) و تابلوی B (درآمد قابل مصرف) نشان می‌دهد. این ارزش‌های تخصیص یافته نشان می‌دهند که اگر پرداخت یارانه نقدی همگانی وجود نداشت، نسبت جمعیت زیر خط فقر تا چه میزان می‌توانست بیشتر باشد. به عبارت دیگر ما با ترکیب ارزش‌های مربوطه از تابلوهای ۳ و ۴ نسبت جمعیت زیر خط فقر را از یک سیستم مالی بدون پرداخت یارانه نقدی همگانی داریم. برای مثال تابلوی A از جدول شماره ۳ نشان می‌دهد نسبت جمعیت زیر خط فقر برای درآمد قابل دسترس در سال ۲۰۱۲ - ۲۰۱۱ برابر با ۹/۴ درصد است. رقم نسبت مربوطه از سهم پرداخت یارانه نقدی همگانی جهت کاهش فقر در همان سال در تابلوی A از جدول ۴ ارائه شده و برابر با ۱۱/۳درصد است. با جمع این دو ارزش معلوم می‌شود که اگر پرداخت یارانه نقدی همگانی در سال ۲۰۱۲ – ۲۰۱۱ وجود نداشت، نسبت جمعیت زیر خط فقر در حدود ۲۰/۷درصد (به جای ۹/۴درصد) می‌بود. این نشان می‌دهد پرداخت یارانه نقدی همگانی تاثیر عمده‌ای بر فقر داشته و در سال ۲۰۱۲ - ۲۰۱۱ در حدود ۵۰درصد آن را کاهش داده است.

جدول ۲

میانگین پرداخت یارانه نقدی همگانی، شاخص قیمت مصرف‌کننده و عوامل تعدیل برای ۵ سال اول اصلاح یارانه انرژی در ایران

سال	میانگین یارانه پرداختی نقدی به خانوارها در سال (اسمی)		شاخص قیمت مصرف‌کننده	میانگین یارانه پرداختی نقدی به خانوارها در سال (واقعی-۲۰۱۲ - ۲۰۱۱)		عامل تعدیل	
	شهری	روستایی		شهری	روستایی	شهری	روستایی
۲۰۱۲ - ۲۰۱۱	۱۴،۱۶۷،۶۰۷	۱۶،۱۴۲،۰۷۷	۱۲۰،۶	۱۴،۱۶۷،۶۰۷	۱۶،۱۴۲،۰۷۷	۱،۰۰	۱،۰۰
۲۰۱۳ - ۲۰۱۲	۲۰۱۳ - ۲۰۱۲	۱۹،۹۶۴،۵۱۴	۱۵۳،۶	۱۵،۶۷۵،۱۹۱	۱۷،۴۶۵،۷۹۰	۱،۱۱	۱،۰۸
۲۰۱۴ - ۲۰۱۳	۲۰۱۴ - ۲۰۱۳	۲۰،۹۳۹،۶۱۲	۲۱۴،۰	۱۱،۸۰۵،۸۷۷	۱۳،۲۱۰،۵۶۶	۰،۸۳	۰،۸۲
۲۰۱۵ - ۲۰۱۴	۲۰۱۵ - ۲۰۱۴	۱۸،۰۰۷،۰۰۰	۲۵۰،۹	۸،۶۵۹،۸۹۰	۹،۶۸۹،۰۸۳	۰،۶۱	۰،۶۰
۲۰۱۶ - ۲۰۱۵	۲۰۱۵ - ۲۰۱۴	۱۷،۶۹۵،۴۰۲	۲۸۵،۲	۷،۴۸۴،۲۶۰	۸،۳۵۳،۲۹۰	۰،۵۳	۰،۵۲

جدول ۳

نسبت جمعیت زیر خط فقر از نظر مفاهیم متفاوت درآمدی از سال ۲۰۱۲ - ۲۰۱۱ تا سال ۲۰۱۶ - ۲۰۱۵ (خط فقر در سال ۲۰۰۵ برابر با قدرت خرید ۴ دلار آمریکا است).

	سال				
	۲۰۱۲ - ۲۰۱۱	۲۰۱۳ - ۲۰۱۲	۲۰۱۴ - ۲۰۱۳	۲۰۱۵ - ۲۰۱۴	۲۰۱۶ - ۲۰۱۵
شهری	٪۴،۸	٪۴،۳	٪۵،۷	٪۶،۸	٪۷،۵
روستایی	٪۲۰،۶	٪۱۸،۸	٪۲۴،۴	٪۲۹،۲	٪۳۱،۱
کل	٪۹،۴	٪۸،۵	٪۱۱،۱	٪۱۳،۳	٪۱۴،۳

تابلوی A: درآمد قابل دسترس

	سال				
	۲۰۱۲ - ۲۰۱۱	۲۰۱۳ - ۲۰۱۲	۲۰۱۴ - ۲۰۱۳	۲۰۱۵ - ۲۰۱۴	۲۰۱۶ - ۲۰۱۵
شهری	٪۵،۶	٪۴،۹	٪۶،۵	٪۷،۹	٪۸،۵
روستایی	٪۲۲،۸	٪۲۱،۲	٪۲۶،۹	٪۳۱،۸	٪۳۳،۷
کل	٪۱۰،۶	٪۹،۷	٪۱۲،۴	٪۱۴،۸	٪۱۵،۸

تابلوی B: درآمد قابل مصرف

منبع: محاسبات ما با اســتفاده از پیمایش‌های ادواری ۲۰۱۲-۲۰۱۱ تا ۲۰۱۶ - ۲۰۱۵ انجام شده است (۲۰۱۲ - ۲۰۱۱ برابر با سال ۱۳۹۰ در تقویم ایرانی است).

یادداشت: ارزش‌های سال ۲۰۱۲ - ۲۰۱۱ از پیمایش خانوار همان سال هستند در حالی که ارزش‌های سال‌های ۲۰۱۳ - ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۶ - ۲۰۱۵ با استفاده از داده‌های ۲۰۱۲ - ۲۰۱۱ و اطلاعات پیشین تعدیل مرتبط با ارزش یارانه پرداختی نقدی همگانی بر مبنای میزان افزایش تورم در آن سال‌ها شبیه‌سازی شده‌اند. در محاسبه ارزش‌های برابری قدرت خرید، ما از برنامه مقایسه بین‌المللی که از سوی بانک جهانی به عنوان شاخص‌های توسعه جهانی منتشر شد، استفاده کردیم. برای تغییر ارزش پول از سال آغاز پیمایش تا سال ۲۰۰۵، ما از شاخص قیمت مصرف‌کننده از شاخص‌های توسعه جهانی استفاده کردیم.

جدول ۴

سهم پرداخت یارانه نقدی همگانی در کاهش نسبت جمعیت زیر خط فقر برای مفاهیم مختلف فقر از سال ۲۰۲ - ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۶ - ۲۰۱۵ (خط فقر در سال ۲۰۰۵ برابر قدرت خرید ۴ دلار آمریکا بوده است).

	سال				
	۲۰۱۲ - ۲۰۱۱	۲۰۱۳ - ۲۰۱۲	۲۰۱۴ - ۲۰۱۳	۲۰۱۵ - ۲۰۱۴	۲۰۱۶ - ۲۰۱۵
شهری	٪۷،۲	٪۷،۷	٪۶،۴	٪۵،۲	٪۴،۶
روستایی	٪۲۱،۳	٪۲۳،۱	٪۱۷،۵	٪۱۲،۷	٪۱۰،۸
کل	٪۱۱،۳	٪۱۱،۲	٪۹،۶	٪۷،۴	٪۶،۴

تابلوی A: درآمد قابل دسترس

	سال				
	۲۰۱۲ - ۲۰۱۱	۲۰۱۳ - ۲۰۱۲	۲۰۱۴ - ۲۰۱۳	۲۰۱۵ - ۲۰۱۴	۲۰۱۶ - ۲۰۱۵
شهری	٪۷،۸	٪۸،۴	٪۶،۹	٪۵،۵	٪۴،۹
روستایی	٪۲۱،۹	٪۲۳،۵	٪۱۷،۸	٪۱۲،۹	٪۱۱،۰
کل	٪۱۱،۹	٪۱۲،۸	٪۱۰،۱	٪۷،۷	٪۶،۹

تابلوی B: درآمد قابل مصرف

منبع: محاسبات ما با استفاده از نظرسنجی‌های ادواری ۲۰۱۲ - ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۶ - ۲۰۱۵ انجام شده است (۲۰۱۲ - ۲۰۱۱ برابر با ۱۳۹۰ در تقویم ایرانی است).

یادداشت: مقادیر سال ۲۰۱۲ - ۲۰۱۱ از پیمایش همان سال است در حالی که مقادیر سال‌های ۲۰۱۳ - ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۶ - ۲۰۱۵ با استفاده از داده‌های سال ۲۰۱۲ - ۲۰۱۱ و تعدیل‌های مربوطه در این ارقام در ارتباط با پرداخت یارانه نقدی همگانی با استفاده از اطلاعات پیشین درباره میزان تاثیر تورم بر این برنامه در آن سال‌ها شبیه‌سازی شده است.

قلمرو رفاه

مقالات

حاشیه‌ای بر یک متن

ساکنان «ده ونک» نسبت به تخریب منازل‌شان توسط دانشگاه الزهرا(س) معترض هستند. اکنون از حدود ۸۰ خانوار، تقریبا خانه ۲۸ خانوار گرفته شده تا به دانشگاه ملحق شود. مروری داریم بر مناسباتی که می‌تواند به فرودستی و طردشدگی حاشیه‌نشینان بینجامد.

نیکزاد زنگنه

پژوهشگر اجتماعی

تخریب منازل شهروندان عرب در «دارخوین»، تخریب زاغه‌های مهاجران پاکستانی در شهرری، تخریب خانه‌های بخشی از محله باغ خلج شهر اراک، تخریب خانه‌های محله اتابک در تهران و حالا تخریب خانه‌های ده ونک تهران. اینها تنها بخشی از بازتاب خبری بی‌سرپناه شدن ساکنان این مناطق در سال‌های اخیر است.

گرچه تخریب این خانه‌ها به دلایل متفاوتی از جمله احداث اتوبان، اجرای طرح‌های تفصیلی شهرداری، پاکسازی سکونتگاه‌های غیررسمی و... صورت می‌گیرد، اما ساکنان آنها معمولا به سرنوشت مشابهی دچار می‌شوند؛ فرودستی و طردشدگی بیشتر.

از چه حرف می‌زنیم؟

«حاشیه» در ترکیب پرتکرار واژه «حاشیه‌نشینی»، الزاما به این معنا نیست که این مناطق از لحاظ مکانی همیشه در حاشیه شهرها قرار دارند بلکه به این معناست که این سکونتگاه‌ها به طور غیرقانونی در حاشیه سکونتگاه‌های قانونی شکل گرفته و برخلاف آنها، فاقد امکانات و تاسیسات شهری، بهداشتی، امنیتی و رفاهی مناسب هستند. بنابراین، این مناطق حاشیه‌ای می‌توانند از لحاظ جغرافیایی هم در مرکز شهر واقع شوند و هم خارج از حریم رسمی شهر. از این‌رو، «حاشیه‌نشین» به کسی گفته می‌شود که به هر دلیل نتوانسته جذب نظام اقتصادی و اجتماعی شهر شود تا از امکانات و خدمات آن استفاده کند. به عبارت دیگر حاشیه‌نشین در این مفهوم، پیش از آنکه امری کالبدی باشد، واقعیتی طبقاتی است و این واقعیت، افراد درگیر را در موضع آسیب‌پذیری قرار می‌دهد.

پیشینه حاشیه‌نشینی در ایران

پدیده حاشیه‌نشینی در ایران از حدود سال ۱۳۲۰ آغاز شد و تا سال ۱۳۵۰ بشدت رشد کرد. بعد از اصلاحات ارضی در سال ۱۳۴۱ نیروی عظیمی از جمعیت روستایی به علت از بین رفتن سیستم مدیریت سنتی با از دست دادن زمین و یا کاهش بهره‌برداری از آن برای یافتن درآمد مناسب راهی شهرها شدند. در تابستان و پاییز سال ۱۳۵۶ برخوردهای شدیدی میان پلیس و حاشیه‌نشینان رخ داد. متعاقب انقلاب سال ۱۳۵۷ تملک زمین‌ها با جدیت بیشتری پی گرفته شد، اما آپارتمان‌های خالی غصبی، محدود بودند و درگیر شدن در ضبط املاک ساخته‌شده هم پیچیدگی خاص خود را داشت؛ لذا انتخاب حاشیه‌نشینی به عنوان یک استراتژی برای ساکنان ارجح دانسته شد.

پس از انقلاب، مهمترین و بزرگترین فعالیت حاشیه‌نشینان در تهران اتفاق افتاد. به طوری که جمعیت زاغه‌نشین تهران در اوایل دهه ۶۰ به ۱۰۰ هزار خانواده رسید. تا سال ۱۳۶۴ بیش از ۲۰ منطقه در اطراف شهر تهران و در محدوده سرویس اتوبوسرانی شهری به‌شکل ناموزون رشد کرده بودند و جمعیت این شهرک‌ها به نسبت سال ۱۳۵۶، ۶ برابر شد. حاشیه‌نشینی در مشهد، تبریز، شیراز، کرج، کرمانشاه، اراک، همدان و بسیاری دیگر از شهرها نیز وجود داشت. در مشهد تعداد حاشیه‌نشینان به ۵۰۰ هزار نفر رسید. شهرداران تبریز و ارومیه در سال ۱۳۶۳ نسبت به خطر حاشیه‌نشینی و ساخت‌وسازهای شبانه هشدار دادند. در پایان دهه ۶۰ حاشیه‌نشینی حتی به شهرهای متوسط هم رسید. اعتراضات شهری در ابتدای دهه ۷۰ که در چند شهر مهم ایران روی داد، ناشی از تبعات همین حاشیه‌نشینی افسارگسیخته دهه پیش بود. شیوه و درونمایه این اعتراضات همواره یکسان نبود و در برخی موارد، اعتراضات نه معطوف به یک فرد یا مالک حقیقی بلکه متوجه یک نهاد رسمی است.

یکی از پرسروصداترین این اعتراضات بیش از دو دهه قبل در محله‌ای قدیمی در قلب شهر مشهد روی داد که کوی طلاب خوانده می‌شد و به بزرگترین کلونی حاشیه‌نشینان مشهد بدل شده بود. آیت‌الله سبزواری از علمای حوزه مشهد، در سال ۱۳۳۸ زمین این محله را برای اسکان طلاب بی‌بضاعت حوزه مشهد از آستان قدس با این شرط اجاره کرد که ۲۰ سال از پرداخت اجاره معاف و شروع اجاره به شرط تملیک از آغاز سال بیست‌ویکم باشد. پس از انقلاب این محله در طرح توسعه حرم قرار گرفت و به همین دلیل مسئولان شهری از ارائه امکانات مورد نیاز اهالی سر باز زدند تا مردم را از ماندن در این محله منصرف کنند، در حالی که برنامه‌ای برای اسکان مجدد اهالی این محله در نقطه‌ای دیگر نداشتند. در روز نهم خرداد سال ۱۳۷۱، استاندار وقت خراسان دستور تخریب بخشی از سکونتگاه‌های کوی طلاب و دیگر مناطق حاشیه حرم را صادر کرد. بولدوزرها با مقاومت مردم مواجه شد. درگیری میان ماموران امنیتی و اهالی کوی طلاب بالا گرفت و در جریان این درگیری تعدادی جان باختند.

۲ حاشیه در یک متن

تخریب خانه‌های ده ونک به اعتراضاتی به گستردگی واقعه کوی طلاب مشهد منتهی نشد، اما شباهت‌هایی بین این دو مورد وجود دارد:

- هر دو محله از لحاظ دسترسی به امکانات و برخورداری از خدمات اولیه شهری، وضعیتی کاملا حاشیه‌ای داشتند. این در حالی است که نه‌تنها در حریم رسمی شهر قرار داشتند بلکه در منطقه‌ای واقع شدند که ارزش زمین در آن بسیار بالاست.
- اکثر خانه‌های هر دو محله به دلیل فرایند تاریخی شکل‌گیری آن، فاقد سند مالکیت رسمی بودند. منطقه کنونی ده ونک در تهران در سال ۱۳۱۷ محل استقرار کارخانجات صنعتی شماره ۵ بود. خانه‌هایی هم برای سکونت کارگران در اطراف کارخانه ایجاد شد. در سال ۱۳۵۳ کارخانه تغییر کاربری داد و در نهایت به کرج منتقل شد اما خانه‌های سازمانی در محل قبلی باقی ماندند. پس از چندی، کارکنان تقاضای سند کردند. قرار شد ماهانه از حقوق آن‌ها کسر شود تا به صورت اجاره به شرط تملیک، خانه‌ها به نام ساکنان شود، اما ثبت این اسناد وارد چرخه بوروکراسی و ناتوانی مالی ساکنان هم مزید بر علت شد تا ثبت سند هیچگاه تحقق نپذیرد.
- تخریب خانه‌های هر دو منطقه با هدف توسعه نهادی صورت گرفت که در مورد نیاز به گسترش کالبدی آن چون و چرا وجود دارد. در سال ۱۳۸۲ به دنبال درخواست دانشگاه الزهرا(س) از وزارت علوم برای گسترش فضا، اسناد این واحدهای مسکونی برای بهره‌برداری در اختیار این دانشگاه قرار گرفت، در حالی که ساکنان چند سال بعد با اخطاریه دادگاه برای تخلیه از این مساله مطلع شدند. پس از سال ۱۳۸۴ ماجرا به شورای حل اختلاف کشیده شد و اهالی ده ونک در همان سال‌ها و در اعتراض به این اتفاق در خیابان پاستور تجمع کردند. بعد از رایزنی دولت با ساکنان این خانه‌ها این ماجرا مسکوت ماند و اطلاعیه‌ای برای اهالی محل و ساکنان صادر نشد. باز از سال ۱۳۹۰ به خاطر دستوری که مبنی بر مستندسازی اسناد دولتی و تحت تصرف درآمدن املاک دولتی در دستگاه‌های دولتی صادر شد، دانشگاه الزهرا پیگیری کار را آغاز کرد و علیه تک‌تک خانوارها طرح دعوا کرد. بعد از برگزاری ۲۰۰ جلسه در دادگاه، نهایتا رای خلع ید متصرفین برای دانشگاه الزهرا(س) صادر و در جلسه تجدیدنظر هم رای به نفع دانشگاه صادر شد. دانشگاه مدعی است پس از آن، با تمام ساکنان صحبت و اعلام شد که هیچ حقی برای سکونت در ده ونک ندارند و باید آنجا را تخلیه کنند. ۲۰ روز قبل از حکم دادگاه مبنی بر تخلیه، در تابستان سال جاری نماینده دادستانی به خانه ساکنان رفت و حکم مربوطه را به همه ساکنان ابلاغ کرد. در نهایت تخریب خانه‌های ده ونک از ۲۷ مرداد سال جاری آغاز و تا پایان مهرماه بخش زیادی از خانه‌ها تخریب شد.

وقتی متن، حاشیه را می‌بلعد

رییس دانشگاه الزهرا(س) در مصاحبه‌ای با ایرنا در شهریور امسال می‌گوید: «... وزارت علوم در سال ۸۲ نزدیک به ۵۲ هزار مترمربع زمین به دانشگاه الزهرا(س) واگذار کرد که از این مقدار، مساحتی نزدیک به ۱۳ هزار مترمربع در اختیار ساکنان این ساختمان‌ها قرار داشت. فرض بر این بود که ساکنان این خانه‌ها پس از بازنشستگی این خانه‌ها را به دولت پس می‌دهند. برای ما برطرف کردن نیازهای‌مان، تخریب این خانه‌ها و ساخت ساختمان‌های جدید برای استادان و دانشجویان، اهمیت استراتژیک داشت. سعی کردیم در این ماجرا با رعایت موازین اسلامی و انسانی و همچنین کمک خیرین برای افراد نیازمند مبلغی برای اجاره پرداخت شود. البته برای ۵ خانواده‌ای که در ابتدا با دانشگاه مصالحه کرده‌اند به مدت کوتاه خانه‌هایی در شهر جدید پردیس را رهن کرده‌ایم.»

در این میان، پرسش‌های مهمی وجود دارد که شاید پاسخ به آن‌ها، صورت‌بندی دقیق‌تری از این مساله ارائه دهد: آیا هیچ فضای دیگری وجود ندارد که برای برطرف کردن نیازهای این دانشگاه به آن اختصاص داده شود؟ گسترش فضای کالبدی دانشگاه الزهرا(س) دقیقا با چه هدفی انجام می‌شود و در راستای تامین منافع چه کسانی است؟ در حالی که تعداد صندلی‌های دانشگاه‌ها بیش از داوطلبان کنکور است، چرا باید یک دانشگاه به فکر گسترش فضای کالبدی خود آن هم به قیمت آواره کردن عده‌ای از خانه‌های قدیمی خود باشد؟ آیا چنین اقدامی صرفا مبتنی بر جریان مسلط پولی‌سازی آموزش عالی است یا می‌تواند همزمان مبتنی بر ایده گسترش یک دانشگاه تک‌جنسیتی در مقابل دانشگاه‌های مختلط نیز باشد؟

تشکیلات و سازوبرگ اداری- دولتی، پاساژها و برج‌های لوکس سرمایه‌داران کلان بعضا روی ویرانه خانه‌های افرادی بنا می‌شود که غالبا در ازای از دست دادن سرپناه‌شان، محل سکونت یا مابه‌ازای مالی مناسبی دریافت نمی‌کنند و یا عمدتا به دلیل عدم مالکیت محل سکونت خود، نمی‌توانند ادعایی داشته باشند. در نتیجه بیش از پیش در چنبره محرومیت و طردشدگی گرفتار می‌شوند. این فرایند می‌تواند نوعی سیاستگذاری دیرپا در قبال فرودستان و حاشیه‌نشینان را تداعی کند که در آن فرودستان غایبان اصلی عرصه برنامه‌ریزی برنامه‌های توسعه و مطرودان قطعی طرح‌های عملیاتی‌شده هستند. بینشی که باید متناسب با واقعیت تغییر کند. حاشیه‌نشینی بی‌شک یکی از مهمترین پیامدهای توزیع ناعادلانه ثروت و امکانات در جامعه و برایند سیاستگذاری‌های توسعه نئولیبرالی است. مورد «ده ونک» تبلور بارز آن مناسبات اقتصادی مسلط است؛ که در آن توسعه‌یافتگی با توسعه‌طلبی مترادف می‌شود و مالکیت خصوصی، تاریخ سکونت ده‌ها ساله صدها خانواده را بی‌اعتبار می‌کند. تا زمانی که ساختارهایی از این دست برپا هستند، فرودستان اِلمان‌های بی‌رنگ خارج از نقشه حریم اصلی شهر خواهند بود.

> «حاشیه» در ترکیب پرتکرار واژه «حاشیه‌نشینی»، الزاما به این معنا نیست که این مناطق از لحاظ مکانی همیشه در حاشیه شهرها قرار دارند بلکه به این معناست که این سکونتگاه‌ها به طور غیرقانونی در حاشیه سکونتگاه‌های قانونی شکل گرفته‌اند و برخلاف آنها، فاقد امکانات و تاسیسات شهری، بهداشتی، امنیتی و رفاهی مناسب هستند

منابع:

- بیات، آصف (۱۹۹۴): «حاشیه‌نشینان و دولت؛ سیاست پس‌کوچه‌ای در ایران»، ترجمه سعید انوری‌نژاد، وبسایت آبسکورا.
- گزارش خبری «از صفر تا صد ماجرای تخریب خانه‌های ونک»، وب‌سایت ایران آنلاین، منتشر شده در تاریخ ۱۳۷۹/۸/۹
- گزارش خبری «صفر تا صد ماجرای دانشگاه الزهرا(س)»، وب‌سایت خبری ایرنا، منتشر شده در تاریخ ۹۷/۶/۱۸

قلمرورفاه
تجربه

جنبشی برای تغییر

M A Y 1 9 6 8

گزارشی از وقایع می سال ۶۸، پس از نیم قرن

جونا بیرچ
ترجمه: بهنام ذوقی

در دهم «می» یعنی «شب سنگربانی»، سوسیالیست بلژیکی «رنست مندل» در پاریس بود و خطاب به دانشجویانی که نزدیک بود با پلیس ضدشورش در محله لاتین مواجه شوند، سخنرانی می کرد. زمانی که مندل سخنرانی خود را تمام کرد و به سمت خودرو اش رفت، آن را در آتش یافت. واکنش او چه بود؟ به بالای نزدیک ترین سنگر پرید و با بلندترین صدای ممکن فریاد زد «چه زیباست؛ این یک انقلاب است.[1]»

البته در واقع مندل شاهد یک انقلاب نبود و امروز داستان او ممکن است به یک تبلیغ هوشمندانه بیمه خودرو تبدیل شود. اما ما می توانیم در لذت غریب او روح «می» سال ۶۸ را ببینیم. طغیانی که از محوطه حومه دانشگاه نانت به سراسر فرانسه گسترش یافت و چپ جدیدی را ایجاد کرد که تاثیری شگرف بر جای گذاشت. در نهایت اینکه می تنها به دانشجویان متعلق نبود.

امروز، تصویر ما از فرانسه در سال ۱۹۶۸ حول جلسات در سوربن یا اشغال تئاتر اودئون می گردد یعنی همان مکان‌هایی که دانشجویان انقلابی و روشنفکران چپ از جمله «ژان پل سارتر» آنها را با عنوان نیروهای نظام سرمایه‌داری و بوروکراسی محکوم می کردند. ما می سال ۶۸ را با نوشته‌های موقعیت گراها[2]، تصاویر ماندگار چاپ شده بر روی پوسترهای عظیم توسط دانشجویان هنر در دانشکده‌های هنرهای زیبا و شعارهای مردمی نوشته شده بر دیوارهای گوشه گوشه پاریس به خاطر می آوریم: «دریایی زیر سنگفرش خیابان است»، «بدو رفیق، جهان کهن در پس پشت توست»، «واقع گرا باشید، بی نهایت را طلب کنید.»

اما این تصویر ناقص است. ورود کارگران به این جنبش در میانه ماه می به اشغال کارخانه‌ها منجر شد که جرقه اعتصاب‌های سراسری چند هفته‌ای ۱۰ میلیون کارگر برافروخته شود (بزرگترین اعتصاب‌ها در تاریخ اروپا). در سال ۱۹۶۰ شمار روزهای کاری که به اعتصاب گذشته عدد شگفت یک میلیون روز بود. در سال ۱۹۶۷ این رقم به ۲.۴ میلیون رسید. یک سال پس از آن، این عدد ۱۵۰ میلیون بود. اغلب این اعتصاب‌ها توسط کارگران متمایل به حزب قدرتمند کمونیست فرانسه (PCF) و متحدش یعنی کنفدراسیون اتحادیه‌های صنفی (CGT) یا فدراسیون رقیب آن یعنی (CFDT) که یک اتحادیه سابقا کاتولیک بود و حالا به «مدیریت کارگران بر خود» متعهد شده، هدایت می‌شدند.

در انتهای ماه می اوضاع داشت از کنترل حکومت خارج می‌شد. در ۲۹ می، رییس جمهور فرانسه، «شارل دوگل»[3] که از شکست خود در کنترل این جنبش شوکه شده و امیدوار بود که با کمک نیروهای نظامی موقعیت خود را تثبیت کند، از کشور فرار کرد تا در آن سوی مرز در آلمان غربی به طور مخفیانه با رهبران نظامی خود ملاقات کند. در نهایت دوگل توانست که نظم را بازگرداند و جنبش به طور ناگهانی پایان یافت. شکست جنبش با نتایج انتخاباتی همراه بود که در انتهای ماه ژوئن توسط حکومت برگزار شد و در آن طرفداران دوگل توانستند با استفاده از اغتشاش و درگیری‌های داخلی جناح چپ، یک پیروزی قاطع را کسب کنند. اما حتی اکنون نیز می سال ۶۸ به مانند یک سمبل سیاسی قدرتمند از آرزوهای جناح چپ در جهت یک جنبش توده‌ای برای چالش سرمایه‌داری باقی مانده است. در طول نیم قرن گذشته در هیچ جای دیگری از جهان غرب چنین تهدیدی علیه سرمایه‌داری طرح نشده است.

۳۰ سال شکوهمند

خاستگاه‌های جنبش می، در بازسازی مدیریت دولتی و اقتصاد درهم‌شکسته فرانسه پس از جنگ است. در سال‌های پیش از سال ۱۹۶۸، فرانسه شاهد یک رشد اقتصادی سریع بود که تجسم محیط مساعد سی سال شکوهمند (Les Trente Glorieuses) بود. اما در آغاز سال ۱۹۶۸ جامعه فرانسه یک جامعه عمیقا نابرابر و غیردموکراتیک شده بود. در طول دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۶۰، کارگران کارخانجات شاهد بودند میانگین ساعات کاری هفتگی‌شان به طور اساسی افزایش یافته زیرا کارفرمایان عجله داشتند تا کمبود نیروی کار خود را که به دلیل رشد سریع اقتصادی به وجود آمده بود، پر کنند. تا اواسط دهه ۶۰، بسیاری از کارگران به طور معمول بیش از ۵۰ ساعت در هفته کار می کردند. به طور مشابهی، برای زنان در فضای کار و نیز در بیرون فضای کار، فرانسه دوگل یک جامعه به‌شدت سرکوبگر بود؛ اجرای سخت قواعد سنتی در مورد جنس و جنسیت به این معنا بود که تا سال ۱۹۶۵ زنان نمی‌توانستند بدون اجازه همسرشان کار کنند. حتی در سال ۱۹۶۵ نیز قانون به زنان اجازه نمی‌داد که تحت هیچ شرایطی سقط جنین کنند و دسترسی آنان به لوازم کنترل موالید به‌شدت محدود بود.

فرانسه به لحاظ سیاسی یک دولت شدیدا متمرکز و به نوعی از مدرنیزاسیون محافظه کارانه متعهد بود که حقوق دموکراتیک را محدود می کرد. به لحاظ اقتصادی، یک سرمایه‌داری دولتی و به‌شدت تنظیمی، صنعتی‌سازی و رشد اقتصادی سرکوبگرانه‌ای را تولید کرده بود. این سیستم پیش از هر چیز ساخته ژنرال دوگل، قهرمان آزادی بود که مقاومت علیه «رژیم ویشی» حمایت شده توسط نازی‌ها را رهبری کرده بود.

در طول دهه ۱۹۵۰، دوگل خارج از صحنه سیاست ملی بود و فرانسه توسط رژیم پارلمانی جمهوری چهارم اداره می‌شد. در این رژیم، ائتلافی ناپایدار پس از دیگری حکومت را به دست می گرفت و این کشور درگیر دو جنگ استعماری خونین بود؛ یکی در ویتنام و دیگری در الجزایر. در پایان دهه ۱۹۵۰ بحران سیاسی به وجود آمده به دلیل تلاش ناموفق فرانسه در جهت نگه داشتن الجزایر یعنی آخرین دژ این امپراتوری در حال فروپاشی، دوگل را متقاعد ساخت که به سیاست بازگردد. او با حمایت از سوی نیروهای نظامی و بخش اعظم جناح راست در سال ۱۹۵۹ به کاخ الیزه بازگشت.

دوگل به عنوان صدای لابی حامی استعمار فرانسه به قدرت بازگشت. بازگشت او پس از یک کودتای نافرجام در الجزایر اتفاق افتاد که توسط بخش‌هایی از ارتش آغاز شده بود و توسط ژنرال «ژاک ماسو» هدایت می‌شد که اعمال شکنجه توسط او در الجزایر شهرت فراوانی داشت. هدف افسران دست راستی که در این کودتا شرکت داشتند از این توطئه مسدود کردن مذاکرات پیشنهادی با جبهه آزادی ملی (FLN) بود. اما زمانی که دوگل به قدرت رسید، با مذاکرات برای توافقی در جهت استقلال الجزایر به سرعت طرفداران خود در جناح راست را خشمگین کرد. دوگل با امضای توافقنامه اویان[4]، نفرت عریان پاسیاهان (صدها هزار نفری که تصمیم گرفته بودند این سرزمین را ترک کنند و در الجزایر مستقل باقی نمانند) را برای خود خرید. در سال ۱۹۶۱، مخالفان دست راستی استقلال الجزایر یک گروه تروریستی (OAS) با هدف براندازی دوگل ایجاد کردند و او در موارد متعددی به سختی از تلاش‌های تروریستی آنها گریخت. اما با اینکه دولت طرفدار دوگل در جنگ با راست افراطی بود، دشمن حقیقی این دولت جناح چپ بود. رییس جمهور همواره شدیدا ضد کمونیست بود و ملی گرایی او جایی برای یک چپ مستقل یا جنبش کارگری برای به چالش کشیدن قدرت دولت باقی نمی گذاشت. زمانی که او پس از کودتا در الجزایر به قدرت رسید، بسیاری در جناح چپ او را به عنوان نماینده عناصر راست افراطی در نیروهای نظامی فرانسه تقبیح می کردند. در اوایل دهه ۱۹۶۰، پلیس ملی شبه‌نظامی (CRS) توسط بازماندگان دوره ویشی مدیریت می‌شد. با این پیش‌زمینه، جای تعجب نیست که آنها بارها اقداماتی خشونت‌آمیز علیه چپگرایان، مهاجران و دیگر دشمنان سازمان انجام دادند، به‌ویژه قتل‌عام تظاهرات الجزایری‌ها در سال ۱۹۶۱ که صدها کشته بر جای گذاشت. این حادثه و دیگر حملات مرگبار پلیس علیه معترضان در سال بعد به آن معنا بود که چپگرایان، حکومت و پلیس را به همکاری مخفیانه با فاشیست‌ها متهم می کردند.

اما دوگل یکی دیگر از دست راستی‌های اقتدارگرا نبود. او به‌رغم ضدکمونیست بودن، تلاش کرد تا با ترسیم یک سیاست خارجه مستقل با هژمونی آمریکا مخالفت کند. دوگل در زمینه سیاست اقتصادی، طرفدار سیاست‌های بازار آزاد نبود و از دولت‌سالاری قدرتمندی دفاع می کرد که سرمایه‌داری فرانسوی در دوره پس از جنگ را تبیین کرد. این رویکرد بازتاب‌دهنده تعهد دوگل به احیای ملی فرانسه و همچنین تمایل به مقابله با جناح چپ بود.

در سراسر دوره سی سال شکوهمند پس از جنگ، حکومت فرانسه، اولویت‌های سرمایه‌گذاری و تولید را هدایت و اهدافی برای واردات، قیمت‌ها، اشتغال و رشد درآمدها معین می کرد. حکومت مجموعه عظیمی از کسب‌وکارهای دولتی را کنترل می کرد و از کنترل خود بر اختصاص اعتبارات بهره می‌برد تا «برنامه‌ریزی اخباری» را انجام دهد. این برنامه‌ریزی یک استراتژی بود که طبق آن ادارات، برنامه‌ریزی دولتی یک طرح سرمایه‌گذاری چندساله را طراحی و اعتبارات را به شرکت‌هایی در صنایع مطلوب‌شان روانه می کردند. اوایل جمهوری پنجم شاهد گسترش این رژیم برنامه‌ریزی بود که دوگل آن را یک «التزام ضروری» می‌نامید. در فرانسه، برنامه‌ریزی دولتی یک ابزار برای کنار گذاشتن سرمایه‌داری بخش خصوصی نبود بلکه ابزاری برای تقویت آن بود. این امر به طور خاص در مورد دوگل صدق می کرد که حکومتش با مدیران کسب‌وکار و صنایع پیشتاز روابط نزدیکی داشت. رابطه بین منافع عمومی و خصوصی چنان نزدیک بود که یک ناظر، رژیم برنامه‌ریزی فرانسوی را به عنوان «توطئه‌ای توسط کسب‌وکار بزرگ و دولت» توصیف کرد.

این سیستم باعث مخالفت شدید از سوی کارگران و جناح چپ شد. در طول دهه‌های پس از جنگ، کمونیست‌ها و اتحادیه‌های صنفی متحدشان این مخالفت را رهبری می کردند. حزب کمونیست که به خاطر نقش خود در این مقاومت تحسین می‌شد، به محبوب‌ترین حزب در فرانسه پس از جنگ جهانی دوم تبدیل شد و بیش از یک‌چهارم تمامی آرا را در انتخابات مجلس ملی کسب کرد. (PCF) در اواخر دهه ۱۹۴۰ و اوایل دهه ۱۹۵۰ به فعالیت خود ادامه داد و ۲۰۰ هزار عضو جذب کرد. علاوه بر این، (PCF) کنفدراسیون اصلی اتحادیه‌های صنفی یعنی (CGT) را که در پایان جنگ حدود ۴ میلیون عضو داشت، تحت کنترل خود درآورد.

اما در سال ۱۹۵۶، این جنبش کمونیستی با تاثیر «سخنرانی مخفی» «خروشچف» که سرکوب دوران «استالین» را با جزییات توصیف می کرد و همچنین حمله شوروی به مجارستان، دچار بحران شد. در فرانسه، چهره‌های عمومی معروف این حمله را محکوم کردند و از (PCF) فاصله گرفتند. این حزب دریافت که نمی‌تواند برخی از هواداران افراطی خود را قانع کند تا جزواتی را پخش کنند که از حکومت شوروی حمایت می کردند، لذا هزاران عضو خود را از دست داد. اما (PCF) پس از این ضربه خود را بازیابی کرد و در دهه ۱۹۶۰ نماینده کمونیسم «راست کیش» در اروپای غربی شد و به مخالفت با «تجدیدنظرطلبی» حزب کمونیست ایتالیا (و مخالفان داخلی که با عنوان «ایتالیایی‌ها» کنار گذاشته می‌شدند) برخاست.

در همین زمان، نیروهایی که ذیل چپ (PCF) قرار می گرفتند از آن به دلیل مخالفت نه‌چندان جدی با استعمارگری فرانسویان در الجزایر انتقاد می کردند. متحدان اندکی برای کمونیسم فرانسوی باقی مانده بودند. انشعاب‌های مربوط به جنگ سرد و ضدیت رسمی با کمونیسم تضمین می کردند حتی در صورتی که (PCF) از حمایت عمیق مردمی بهره‌مند بوده و اعضای فراوانی داشته باشد، نمی‌تواند از انزوا خارج شود یا یک اکثریت انتخابی را کسب کند. اما هژمونی این حزب بر روی جناح چپ به حوادث می سال ۶۸ شکل داد.

رویکرد (PCF) در مورد این جنبش بازتاب‌دهنده خصومت آنها با جوانان رادیکالی بود که اعتراضات دانشجویی را رهبری می کردند و اینکه آنان را غیرقابل اعتماد و تحریک کنندگانی از طبقه متوسط می‌دانستند و حزب در ابتدا از اعتراضات به کنار ایستاد. به عنوان مثال در اوایل ماه می «ژرژ سگی»[5]، دبیر کل (CGT) پاسخی معروف به پرسشی در مورد اعتراضات داد. «کوهن بندیت اصلا کیست؟ بی‌شک به جنبشی اشاره می کنید که فراوان تبلیغ شده که به نظر ما هیچ هدف دیگری ندارد جز اینکه با اعتماد به جنبش دانشجویی، طبقه کارگر را به مخاطره بیندازد.» «ژرژ مارچیس»[6] رهبر (PCF) بعدها مقاله‌ای در هیومنیته[7] نوشت که کوهن بندیت را متهم می کرد به اینکه «او یک آنارشیست آلمانی است... که هیجانش در مخالفت با توده دانشجویان و به دنبال انگیزش‌های فاشیستی است.» مارچیس نتیجه‌گیری می کند «این انقلابی‌های دروغین باید افشا شوند زیرا آنان عینا در خدمت منافع قدرت گلیست‌ها و امتیازهای انحصاری سرمایه‌داری بزرگ هستند.»

در همین زمان، نفوذ کمونیست‌ها بین جنبش کارگری، کارگران را به شیوه‌هایی دچار سیاسی‌سازی کرد که کمک کند آنان تا رویارویی با مدیران پیش بروند. اعضای (PCF) و (CGT) با الهام از جنبش اعتصابی ژوئن سال ۱۹۳۶ به گسترش تاکتیک «اعتصاب نشسته» کمک کردند. در موارد زیادی تلاش‌های آنان در نهایت به مقابله با مقامات حزب کمونیست انجامید. اما با وجود این اختلاف‌ها، تعداد زیادی از کارگران در طول اعتصاب‌های ژوئن و می هم به حزب و هم به اتحادیه پیوستند.

در سراسر این بحران، (PCF) و جریان‌های برجسته درون چپ غیرکمونیست، دوگل را تحت فشار قرار دادند تا با یک حکومت چپگرا جایگزین شود. چنین حکومتی باید توسط یکی از دو نیروی چپگرا یعنی «مندس فرانس» یا «فرانسوا میتران» رهبری می‌شد. پیر مندس فرانس نخست‌وزیر و رهبر سابق حزب رادیکال بود که در آن زمان با یک گروه سوسیالیستی کوچک ارتباط داشت که حزب متحد سوسیالیست[8] (PSU) نام داشت. فرانسوا میتران کاندیدای سابق ریاست‌جمهوری در برابر دوگل در انتخابات سال ۱۹۶۵ و نماینده فدراسیون چپ سوسیالیست و دموکراتیک[9] (FGDS) بود، اما اختلافات بین آنها باقی ماند و با پیشرفت جنبش، این اختلاف‌ها پیامدهایی جدی برای فرصت‌های رو به زوال چپ داشت.

این پویایی‌ها باعث موازی شدن پیشرفت‌های درون جنبش کارگری شد که شکاف‌های بین چپ سوسیالیست و کمونیست که به دلیل جنگ سرد نیز تقویت شده بود، به سازمان اتحادیه‌های صنفی فرانسه شکل دادند. اتحادیه‌ها به‌طور سنتی اتحادیه‌های صنفی بین گروه‌های کنفدراسیونی رقیب تقسیم شده بودند. بزرگترین گروه، (CGT) به رهبری کمونیست‌ها بود و پس از آن (CFDT) بود که هرچه رادیکال‌تر می‌شد اما کمونیست نبود و بعد از آن نیروی کارگران[10] (FO) غیرسیاسی بود که به دلیل مسائل مربوط به جنگ سرد از اتحادیه کمونیستی جدا شده بود.

فرانسه دوره دوگل برای کارگران فضای مساعدی نبود. اتحادیه‌های صنفی فرانسوی از طریق یک سیستم چانه‌زنی در گستره صنایع قادر

> در فرانسه برنامه‌ریزی دولتی یک ابزار برای کنار گذاشتن سرمایه‌داری بخش خصوصی نبود بلکه ابزاری برای تقویت آن بود

کارگرستیزی دوگل

فرانسه دوگل برای کارگران فضای مساعدی نبود. اتحادیه‌های صنفی فرانسوی از طریق یک سیستم چانه‌زنی در گستره صنایع قادر بودند تا در مورد مسائلی همچون حداقل دستمزد مذاکره کنند. اما آنها قدرت اندکی در فضای کار داشتند و همیشه مطیع کنترل دولتی بودند

بودند تا در مورد مسائلی همچون حداقل دستمزد مذاکره کنند. اما آنها قدرت اندکی در فضای کار داشتند و همیشه مطیع کنترل دولتی بودند. تراکم اندک اتحادیه‌های صنفی با عدم تاثیرگذاری کارگران بر دولت رابطه نزدیکی داشت.

این سیستم سهمی در منازعات دائمی بین کارگران و مدیران داشت که روابط صنعتی فرانسه را بی‌ثبات ساخته بود. به عنوان مثال، در طول دهه ۱۹۶۰، سرمایه‌داری فرانسوی از نرخ بالای اعتصاب‌ها به ستوه آمده بود. کارگران در غیاب مجراهای نهادی برای رسیدن به توافقات مصالحه‌آمیز با کارفرمایان، برای حل منازعات با کارفرمایان به اعتصاب‌های غیرمجاز، ترک کار یا دیگر اعمال مختل کننده نظم کار، روی می‌آوردند. نارضایتی‌ها اغلب از طریق اعتصاب‌های موقت حل می‌شد. کم پیش می‌آمد که این اعتصاب‌ها با فراخوان اتحادیه‌ها باشد و اغلب پس از انجام‌شان توسط مقامات اتحادیه مورد تایید قرار می‌گرفت.

این امر دارای پیامدهای مهمی بود. مقامات که نمی‌توانستند مبارزات طبقه کارگر و مطالبات مربوط به دستمزد کارگران را از طریق چانه‌زنی عمومی محدود سازند، در عوض تصمیم گرفتند که سرعت فعالیت اقتصادی را کاهش دهند تا رشد دستمزدها و در نتیجه تورم را محدود سازند. نتیجه این کار یک الگوی تثبیت توسعه[11] و نوسان اقتصاد در فرانسه بین دوره‌های انبساط سریع و رکود با مهندسی دولتی بود. به عنوان مثال در سپتامبر سال ۱۹۶۳، وزیر اقتصاد، «ژیسکار دستن» یک «برنامه ایجاد موازنه» معرفی کرد که برای مقابله با فشارهای تورمی طراحی شده بود. این کار با کاهش سرمایه‌گذاری صنعتی، کاهش هزینه‌های حکومت و تثبیت هزینه‌ها برای اقلام مصرفی خاصی انجام شد. در واقع این رویکرد در کاستن از سرعت رشد اقتصادی موفق بود.

این مدل اقتصادی، رشد سریع پس از جنگ جهانی دوم را ایجاد کرد. اما این مدل همچنین باعث ناپایداری جدی نیز شد که بعدها به عواملی بدل شد که منجر به شورش می سال ۶۸ شد. در نیمه دوم دهه ۱۹۶۰، فرانسه مکررا دوره‌هایی از رکود را تجربه کرد که یکی از آنان درست پیش از می سال ۱۹۶۸ اتفاق افتاد. بین بهار سال ۱۹۶۷ و پایان آن سال، تعداد کارگران بیکار به میزانی بیش از ۲۵ درصد افزایش یافت و در آغاز سال ۱۹۶۸ حدود ۵۰۰ هزار نفر بیکار بودند. این رقم در دوره پس از جنگ که فرانسه به اشتغال کامل نزدیک شد، بی‌سابقه بود.

شورش دانشجویان

اما این اثر منفی کاهش سرعت رشد اقتصادی نبود که باعث فوران شورش می ماه شد، بلکه افزایش تنش‌ها در دانشگاه‌ها این نقش را داشت. جرقه این شورش، یک درگیری مبهم بین دانشجویان و مقامات دانشگاه در دانشگاه نانتر در حومه پاریس بود. در آنجا شکایت‌های دانشجویان در مورد اجرای سفت و سخت قوانینی که مردان و زنان را از ماندن در کنار یکدیگر در خوابگاه‌ها بازمی‌داشت، به خشمی فزاینده تبدیل شد. وزیر ورزش و جوانان در بازدید از دانشگاه با رهبر دانشجویان، «دنیل کوهن بندیت» مواجه شد و در پایان، وزیر به این دانشجوی ۲۳ ساله گفت «اگر مشکلات جنسی داری، در آب سرد خیس بخور.»

سپس در ۲۲ مارچ، چند صد دانشجوی دانشگاه «نانتر» یک راهپیمایی را سازمان دادند. این راهپیمایی در همبستگی با فعالان دانشجویی بود که در تظاهرات علیه جنگ ویتنام دستگیر شدند. آنان مدت کوتاهی یک ساختمان مدیریتی را اشغال کرده بودند و در آنجا در مورد نابرابری طبقاتی و بوروکراتیزاسیون در دانشگاه بحث و دیوارها را با شعارهای رادیکالی همچون «نه به دانشگاه بورژوازی» پر کردند.

این تنش‌ها در نهایت در پایان آوریل به فوران درآمد. در دوم ماه می پس از اعتراضات بیشتر، مدیریت دانشگاه اعلام کرد که دانشگاه برای مدتی نامعلوم تعطیل خواهد بود. دانشجویان جناح چپ در واکنش، یک اجتماع با تعداد بالا در دانشگاه سوربن در محله لاتین پاریس سازمان دادند که بعدها به یکی از کانون‌های اصلی شورش دانشجویی و تالار بزرگ این دانشگاه به صحنه جلسات جمعی بدل شد. خیابان‌ها و کوچه‌های اطراف این دانشگاه نیز به یکی از نقاط کانونی منازعات بین دانشجویان و مقامات تبدیل شدد. شب بعد، ترس از سرکوب احتمالی دانشجویان داخل سوربن به گرد هم آمدن جمعیتی خشمگین منجر شد. عصر آن روز، پلیس تلاش کرد تا به ساختمان وارد شود و دانشجویانی که می‌خواستند خارج شوند را بازداشت کند که جمعیت شروع به پرتاب سنگ و بطری به سمت آنان کرد. به دنبال آن اتفاق، شبی پر از خشونت پدید آمد که ۱۰۰ زخمی بر جای گذاشت و ۵۹۶ نفر بازداشت شدند. روز بعد سوربن هم تعطیل شد و گروه‌های دانشجویی اعتصابی نامحدود را آغاز کردند.

با بالا گرفتن منازعه بین دانشجویان و حکومت، مقامات تصمیم گرفتند تا تظاهرات در بخش مرکزی پاریس را ممنوع اعلام کنند. در واکنش به این اقدام، در ششم ماه می، ده‌ها هزار نفر از معترضان به رهبری اتحادیه ملی دانشجویان (UNEF) و اتحادیه استادان رادیکال در محله لاتین گرد هم آمدند. آنها که خود را در معرض حمله پلیس یافتند که می‌خواست با گاز اشک‌آور و باتوم معترضان را متفرق کند، شروع کردند به ساخت سنگرهای موقتی برای مبارزات خیابانی که در نهایت به دستگیری ۴۲۲ نفر و تقریبا یک هزار زخمی منجر شد. این اعتراضات به سرعت به دیگر دانشگاه‌ها و دبیرستان‌ها گسترش یافت و دانشجویان خواستار این شدند که حکومت بپذیرد پلیس از دانشگاه‌ها خارج شود، دانشگاه‌های تعطیل شده سوربن و نانت بازگشایی شوند و اتهامات علیه بازداشت‌شدگان پیگیری نشوند. حکومت در برابر این جنبش در حال گسترش هیچ انعطافی نشان نداد. پس از چندین روز مذاکرات بی‌نتیجه، در ۹ می ماه، وزارت علوم دوباره بر تصمیم خود مبنی بر تعطیلی این دانشگاه‌ها تاکید و با این کار صحنه را برای حوادث دهم و یازدهم می ماه آماده کرد.

در این دو روز، دانشجویانی که خیابان‌های اطراف سوربن را اشغال کرده بودند، تلاش کردند هزاران پلیس ضدشورش را در «شب سنگربندی‌ها» پس بزنند. معترضان به وسیله سنگ‌های کنده شده از سنگفرش قرون وسطایی محله لاتین و هر چیز دیگری که برای ساخت استحکامات قابل استفاده بود، ده‌ها سنگر ایجاد کردند. آنان در مواجهه با حضور تعداد زیاد پلیس در بلوار «سن‌میشل» خود را با کلاهخود، چماق و اجسامی برای پرتاب مجهز کردند. در زمان شروع یورش در ساعت ۲ صبح، دانشجویان تلاش کردند تا مقابله به مثل کنند. آنان پیش از اینکه به سرعت درهم شکسته شوند، فریاد می‌زدند «دوگل قاتل».

سرکوب حکومتی پس از آن، آنقدر شدید بود که حتی ناظران همراه با حکومت نیز به انتقاد از تدابیر شدید پلیس پرداختند. در پایان شب، محله لاتین صحنه‌ای از ویرانی با صدها خودروی سوخته، حدود ۹۰۰ زخمی و ۴۶۹ بازداشتی بود. اما حکومت مجبور شد تا با مطالبات اصلی دانشجویان موافقت کند؛ نخست‌وزیر «پمپیدو» موافقت کرد که دانشگاه‌ها باز و بازداشت‌شدگان اعتراضات آزاد شوند.

اما این ترکیب امتیاز دادن و سرکوب نتوانست مانع رشد این جنبش شود و زمانی که سوربن در ۱۳ می ماه بازگشایی شد، فعالان سریعا این دانشگاه را اشغال کردند و کمیته‌ای تشکیل دادند برای هدایت فعالیت‌های مربوط به «دانشگاه مردم» که تازه به رهایی رسیده بود. در روزهای بعد حدود ۴۰۰ کمیته فعالیت مردمی در دانشگاه‌ها و محله‌های مختلف در سراسر پاریس تشکیل و دانشگاه‌های سراسر کشور توسط معترضان تسخیر شد.

در همین زمان، اتحادیه‌های صنفی از جمله (CGT) به رهبری کمونیست‌ها زیر فشار فزاینده برای حمایت از دانشجویان اعلام کردند که از روز ملی فعالیت متحد (شامل اعتصاب و اعتراضات توده‌ای در پاریس) حول مطالبات پایان سرکوب دولتی، «اصلاح دموکراتیک نظام آموزشی» و «تحول اقتصاد توسط مردم و برای مردم» در ۱۳ می ماه حمایت می کنند. اقتصاد فرانسه در آن روز متوقف شد زیرا بیش از یک میلیون نفر به تظاهرات در پایتخت پیوستند و خواستار پایان حکومت گلیست‌ها شدند؛ «۱۰ سال کافی است.»

اعتصاب عمومی

روزهای بعد شاهد گسترش جنبش اعتراضی و تبدیل شدن این جنبش به یک اعتصاب نامحدود بودیم. این گسترش اعتصاب‌ها در کارخانه هواپیمایی جنوب در «بوگنه» در نزدیکی شهر نانت شروع شد. در این اعتصاب در روز سه‌شنبه چهاردهم می ماه بیش از ۲ هزار و ۵۰۰ نفر از کارکنان این کارخانه که پیش از آن، ماه‌ها بود علیه تصمیمی برای کم کردن ساعات کاری مبارزه کرده بودند، اولین اعتصاب عمده به شیوه نشسته در ماه می را آغاز کردند. روز بعد شاهد اشغال یک کارخانه دیگر در شرکت رنو در کلئون بود. در روز پنجشنبه، اعتصاب‌ها رشد سریعی یافت و کارگران شروع کردند به اشغال مراکز تولیدی کلیدی. یکی از این مراکز، مجتمع تولیدی «بولن - بیلانکورت» رنو (یک مرکز تاریخی تولید خودروی فرانسه) در حومه پاریس بود.

موج اعتصاب‌ها تقریبا تمامی مجتمع‌های صنعتی، تعداد زیادی از بیمارستان‌ها و سیستم آموزشی، حمل‌ونقل هوایی، شبکه قطار محلی پاریس، سیستم ملی راه‌آهن و تعدادی از تاسیسات عمومی فرانسه را به تعطیلی کشاند. در شرکت‌های تلویزیونی و رادیوی دولتی، کارکنان محل کار خود را ترک کردند. کارکنان رسانه‌های چاپی نیز همین کار را کرده و اعتصاب، موقتا باعث توقف توزیع روزنامه‌ها شد.

این جنبش اعتصابی نه‌فقط به دلیل وسعت بلکه به دلیل ستیزه‌جویی آن شگفت‌آور بود که انعکاسش در اشغال کارخانه‌ها و تصاحب کارگاه‌ها توسط کارگران در سراسر فرانسه دیده می‌شد. این اعتصاب‌ها با مطالباتی یکپارچه انگیزه نمی‌یافت ولی کارگران اغلب با نارضایتی‌های مشترک در مورد کسادی دستمزدهای‌شان، ساعات کار طولانی، تسریع مداوم کار و تهدید دائمی به سرکوب به دست مدیران به فعالیت تحریک می‌شدند.

همگی اعتصاب‌کنندگان مرد نبودند؛ در برخی صنایع مانند صنایع نساجی، زنان نسبت بزرگی از مشارکت‌کنندگان در اعتصاب را تشکیل می‌دادند. شورش در فضای کارخانجات نیز به کارگران جوان‌تر یا حاشیه‌ای‌تر محدود نبود. در حقیقت، در صنایع کلیدی همچون تولید خودرو و هواپیما در کارخانه‌های بزرگ‌تر همانند شرکت‌های بزرگ که در حومه غربی یا شمالی پاریس قرار داشتند و اتحادیه‌های صنفی قدرتمندتری بودند و کارگران سازماندهی داخلی قوی‌تری داشتند، اعتصاب‌ها معمول‌تر بود. اعتصاب‌ها اغلب توسط کارگران باتجربه‌تر که بیش از ۳۰ سال داشتند، هدایت می‌شد. این افراد، مبارزانی باتجربه بودند که ریشه‌هایی قدرتمند در محل کار و تجربه فعالیت صنفی داشتند.

در هفته بعد، اعتصاب‌ها باز هم قدرت گرفتند. در روز دوشنبه ۲۰ می بیش از ۵ میلیون کارگر در اعتصاب بودند. در جناح رادیکال جنبش دانشجویی، گسترش اشغال کارخانه‌ها باعث شد بسیاری به این نتیجه‌گیری برسند که فرانسه در آستانه یک موقعیت انقلابی است. بنابراین، در ۲۱ می جوانان انقلابی کمونیست (JCR) که اعضای‌شان نقش عمده‌ای در جنبش دانشجویی داشتند، جزوه‌ای توزیع کردند که جنبش را فرامی‌خواند تا از تغییر صرف دولت پا را فراتر نهند و درعوض برای ایجاد یک سوسیال دموکراسی مبارزه کنند: «قدرتی که ما به دنبال آن هستیم، ایجاد یک دموکراسی مستقیم سوسیالیستی است که بر اساس قدرت کمیته‌های محلی در کارگاه‌ها و در محله‌ها بنا شده باشد». این جزوه نتیجه‌گیری می‌کرد که «ما فرصتی منحصربه‌فرد به دست آورده‌ایم، نباید آن را از دست دهیم».

> جنبش اعتصابی نه‌فقط به دلیل وسعت بلکه به دلیل ستیزه‌جویی آن شگفت‌آور بود و انعکاسش در اشغال کارخانه‌ها و تصاحب کارگاه‌ها توسط کارگران در سراسر فرانسه دیده می‌شد

۸

حرف معترضین

«خطاب بـه آنانی که می‌خواهند جنبش مردم را محدود سـازند یا اهداف آن را محـدود کنند تا آن را بهتر کنترل کننـد، خطاب به آنانی که فکـر می‌کنند می‌توانند به صرف تغییر تـوازن پارلمانی یا یک فرمول حکومتـی، به چالش جامعه سرمایه‌داری پاسخ گویند، خطاب به آنانی کـه هنوز تردید دارند زیرا به شورش دانشجویان باور نداشـتند و در مـورد اتحاد کارگران و دانشـجویان در طول این مبـارزه مشـکوک بودند، ما باید... با گشـودن افق‌ها به آنان پاسخ دهیم...»

(PCF) که نسبت به دانشجویان رادیکال عمیقا بدگمان باقی ماند، در ادبیات و پیشنهادهای خود بسیار سنجیده‌تر بود. کمونیست‌ها از مذاکرات بین اتحادیه‌های صنفـی و دولت برای حل این منازعه حمایت می‌کردند و همچنین درخواست استعفای دوگل را داشتند. این امید وجود داشت که خروج او از قدرت امکان ایجاد یک حکومت متحد متشکل از احزاب چپ میانه و همسو با جبهه اتحاد مردمی «لئون بلوم» ۱۹۳۶ را بدهد.

در ۱۸ می، دبیر کل (PCF)، «والدک روشه» بیانیه‌ای صادر کرد که درخواست «ایجاد یک حکومت مردمی و اتحادیه دموکراتیک» را برای مقابله با این بحران داشت و نوید می‌داد حزب کمونیست آماده است مسئولیت‌های مربوط به رهبری این فعالیت را بر عهده گیرد.

برای احزاب سـنتی چپ سوسیالیست، رها شـدن از دوگل یک اولویت بود ولی مساله جایگزینی او برای‌شان روشن نبود، در حالی که برخی سوسیالیست‌ها، به‌ویژه آنان که حول محور میتران جمع شده بودند، همانند (PCF) بر یک اتحاد گسترده چپ تاکید داشتند. دیگران اعتقاد داشـتند که اعتصاب‌ها حاکی از تغییری اساسی‌تر در توازن قدرت اسـت. بنابرایـن، در اوایل ماه مـی، حزب متحد سوسیالیست (PSU) مندس فرانس جزوه‌ای آماده کرد که درخواست استعفای دوگل را داشـت ولی نتیجه‌گیری می‌کرد که «هیچ فرم دیگری از جامعه بورژوازی نباید پس از دولت دوگل حاکم شود، بلکه جامعه‌ای سوسیالیستی تحت کنترل دموکراتیک کارگران باید به حکومت برسد.»

دو هفته بعد در اوج بحران سیاسی، بیانیه دیگری از (PSU) درخواست گسترش کمیته‌های فعالیت مردمی را داشت که در مکان‌های زیادی در تمامی بخش‌های جامعه ظاهر شده بودند. (PSU) این کمیته‌ها را نه‌تنها به عنوان نهادهایی برای هدایت اعتراضات می‌دید بلکه آنها را ابزاری برای یک حکومت خودگردان سوسیالیستی می‌دانست:

«در چنین کمیته‌هایی است که فرم جدیدی از جامعه باید از طریق گفت‌وگو و مواجهه و همچنین از طریق فعالیت و ساخت قدرت‌هایی تاثیرگذار، خود را ابراز کند.»

در پایان بیانیه گروهی که نماینده جریان اصلی سوسیال دموکراسی فرانسـوی بود، هشـداری وجود داشـت که به وضوح خطاب به محافظه‌کاری متصور آنها در مورد حزب کمونیست بود:

«خطاب به آنانی که می‌خواهند جنبش مردم و یا اهداف آن را محدود سازند تا آن را بهتر کنترل کنند، خطاب به آنانی که فکر می‌کنند می‌توانند به صرف تغییر توازن پارلمانی یا یک فرمول حکومتی، به چالش جامعه سرمایه‌داری پاسخ گویند، خطاب به آنانی که هنوز تردید دارند زیرا به شورش دانشجویان باور نداشتند و در مورد اتحاد کارگران و دانشجویان در طول این مبارزه مشکوک بودند، ما باید... با گشودن افق‌ها به آنان پاسخ دهیم.»

این بیانیه بازتابی از رادیکالیسـم فزاینده چپ غیرکمونیست در فرانسه بود که حتی احزاب سنتی سوسیالیست‌های اصلاح‌طلب را نیز متحول ساخت. به طور مشابهی نیز نزدیک‌ترین اتحادیه صنفی به (PSU) یعنی (CFDT) این اعتراض‌ها را راهی برای گردهم آوردن کارگران و دانشـجویان حول مطالبه دموکراتیک‌سـازی زندگی اقتصادی و اجتماعی می‌دانست که نمونه‌ای شاخص از آن، مطالبه این اتحادیه در جهت دموکراسـی صنعتی و مدیریت خودگردان کارگران بود. در ۱۶ می، اداره ملی (CFDT) از کارگران خواسـت تا «ساختارهای دموکراتیکی بر اساس مدیریت خودگردان سازمان دهند.»

عمیق شدن بحران

حکومت در این زمان خود را در حالت تدافعی یافت. در ۱۴ می، اپوزیسیون در مجلس ملی توسـط میتران و روشه حزب کمونیست هدایت می‌شد. در یک جلسه جنجالی که در ۲۲ می برای بحث در مورد جنبش برگزار شـد، میتران این مطالبه را مطرح کرد که حکومت «مجلس ملی را منحل سـازد و انتخابات عمومی برگزار کند.» میتران، همسو با کمونیست‌ها پیشنهاد یک حکومت ائتلافی را مطرح کرد که «از اتحادیه چپ آغاز خواهد شد و تمامی جمهوریخواهان به آن خواهند پیوست» و وعده داد که اگر انتخابات جدیدی برگزار شـود، هواداران او آمـاده خواهند بود تا «اکثریت را به دست گیرند و حکومت تشکیل دهند.»

در پاسخ، نخست‌وزیر پمپیدو اعلام کرد که با مطالبات معترضان همراه است و وعده داد که به اصلاحات سـرعت بخشد. اما پشت این ژست‌های مسالمت‌آمیز، سـایه سرکوب بیشتر ظاهر می‌شد، چشم‌اندازی که پمپیدو در یک هشـدار به آن اشاره کرد که «خط قرمزی وجود دارد که نمی‌توان از آن عبور کرد، نقطه‌ای که پس از آن حکومت نمی‌تواند مطالبات را حتی اگر صادقانه باشند و حتی اگر مشروع باشند، بپذیرد و زندگی در امنیت و صلح برای تمامی فرانسه ناممکن خواهد شد.»

در همیـن زمـان، دوگل در ۱۴ تا ۱۹ می در یک جلسـه دولتی در رومانی حضور داشـت و در آغاز جنبش اعتصابی غایب بود. او مسئولیت کنترل منازعات را به پمپیدو سپرد و با بدتر شدن اوضاع، حکومت از یک استراتژی سازشی به یک استراتژی مقابله روی آورد. در ۱۹ می، دوگل از سفر بازگشت و مقامات حکومتی خود را واداشت تا سختگیرانه‌تر عمل کنند. در ۲۱ می، «کوهن بندیت» یهودی و متولد آلمان از ماندن در فرانسه محروم شد. این تصمیم باعث تحریک ده‌ها هزار نفر شد که به تظاهراتی به طرفداری از او بپیوندند و فریاد بزنند «ما همه یهودی‌های آلمانی هستیم.»

این اشـتباهات تاکتیکی حکومت باعث تشدید بحران شد. در ۲۴ می، دوگل در تلویزیون ظاهر شد تا خطاب به مردم صحبت کند. او اعلام کرد که فرانسه «در آستانه فلج شدن است» و این تصور را پیش کشید که اگر وضعیت بهتر نشود، «جنگ داخلی» پیش می‌آید. به همین دلیل او برگزاری یک رفراندوم ملی در ماه ژوئن را اعلام کرد که به مردم اجازه خواهد داد تا در جهت کنترل این بحران نظر خود را ابراز کنند. او از رای‌دهندگان خواست تا اعتماد خود به او را با یک رای آری «عظیم» نشان دهند و وعده داد اگر نتایج رفراندوم علیه او بود، استعفا دهد.

اما این شـگرد دوگل نتیجه معکوس داد. این سـخنرانی به جای بازگرداندن آرامش بلافاصله باعث واکنش معترضان شـد. تنها در پاریس ۵۰ هزار نفر از راهپیمایی کنندگان و دانشجویان ساختمان بورس را اشغال کردند (و تلاشی ناموفق انجام دادند که آن را به آتش بکشند). آن روز عصر بدترین شکل خشونت در تمامی جنبش‌های می رخ داد و تنهـا در پایتخت ۴۵۶ نفر زخمـی و حدود ۸۰۰ نفر بازداشت شدند. در جناح راست، طرفداران حکومت اعلام کردند که برای دفاع از جمهوری (CDR) کمیته‌هایی محلی تشکیل می‌دهند تا با آنچه «خشونت یک اقلیت» می‌نامیدند، مقابله کنند.

توافقات جرنل

در تلاش برای پایان دادن به اعتصاب‌ها، حکومت کنفرانسـی برگـزار کرد که اتحادیه‌ها و کارفرمایان را گرد هم آورد. توافقات «جرنل» که در ۲۷ می مورد موافقت قرار گرفتند بـه کارگران در فضای کار، حقوق متنوع و تازه‌ای اعطا می‌کرد که شامل حق سـازماندهی در فضای کارگاه، حق انتشار مطالب و حق جمع‌آوری پرداختی‌ها از اعضای درون کارخانه می‌شد. این توافق همچنین افزایش حقوقی چشمگیر را فراهم می‌ساخت، شامل ۳۵ درصد افزایش حداقل حقوق و ۱۰ درصد افزایش حقوق برای کارگران با حقوق بیشتر. علاوه بر این، ساعات کار کارکنان باید یک تا دو ساعت کاهش می‌یافت.

هم برای اتحادیه‌های صنفی و هم برای مقامـات این امید وجود داشت که توافقات دوگل پایان سریع جنبش اعتصابی را به همراه داشته باشـد. اما پیش از اینکه این توافق بتواند اجرایی شود، باید رضایت نیروی کاری را جذب می‌کرد که سازش‌ناپذیری‌اش با اشغال کارخانه‌ها افزایش یافته بود. مشـکل این بود که بخش اعظمی از کارگران در اعتصاب به دلیل امتیازهای نسبتا محدود فراهم شده در این توافقات ناامید شده بودند. به‌طور خاص، بسیاری از آنان بندی را ناعادلانه می‌یافتند که به مدیران اجازه می‌داد تا ساعات کاری از دست رفته به دلیل اعتصاب را با ساعات کار اضافی جبران کنند.

اتحادیه‌های صنفی فرانسوی که به دلیل بیش از یک دهه خصومت حکومت و سیاست‌های کارگری نامساعد در دوره حکومت دوگل تضعیف شـده بودند، فاقد نفوذ کافی بین کارگران بودند تا بر این مقاومت چیره شوند. مخالفت با این توافق بخصوص در شرکت‌های بزرگ که بر تولیدات فرانسـه غالب بودند، بیشتر بود. کارگران در برخی مجتمع‌های صنعتی کلیدی فرانسـه شامل رنو، سیتروئن و هواپیمایی جنوب این توافقـات را نپذیرفتند. مقامات اتحادیه‌ها مجبور بودند تا گردشی انجام دهند و از رویکردی بیشتر بر مبنای مقابله دفاع کنند. در ۲۷ می، یک گردهمایی بزرگ کارگران رنو به رهبری فدراسیون‌های عمده، این توافق را به سختی رد کرد.

شکسـت توافق جرنل در متوقف کردن اعتصاب‌ها باعث تضعیف بیشتر مشروعیت رژیم گلیست شـد. در ۲۷ می، ده‌ها هزار نفر به رهبری دانشجویان چپ برای راهپیمایی به صفوف استادیوم شارلی

> دستاورد اصلی کارگری می ۶۸ شامل ۳۵ درصد افزایش حداقل حقوق و ۱۰ درصد افزایش حقوق برای کارگران با حقوق بیشتر بود. علاوه بر این، ساعات کار کارکنان باید یک تا دو ساعت کاهش می‌یافت

در روزهای آخر می، چشم‌انداز برای دوگل ناامیدکننده به نظر می‌رسید. فعالیت حکومت ملی در عمل متوقف شده بود

در پاریس به فرانس مندس پیوستند که در آن زمان به دنبال تقویت موقعیت خود به عنوان آلترناتیو اصلی (PCF) بود. او در این کار تنها حمایت (PSU) را داشت ولی فدراسیون اتحادیه (CFDT) نیز از او دفاع کرد. «اوژن دشامپس»، رییس (CFDT)، فرانس مندس را به عنوان تنها کسی توصیف می کند که قادر است حقوق کارگران را تضمین کند؛ حقوقی که در کارخانه‌ها از آنها گرفته شده است. او تنها کسی است که می تواند اصلاحات ساختاری ضروری را به پیش برد و می‌تواند تیمی را رهبری کند که بتواند به تمایل به دموکراتیزاسیون اظهار شده توسط کارگران و دانشجویان پاسخ دهد.

مندس فرانس اعلام کرد در صورتی که دولت ائتلافی «تمامی جناح چپ» شامل کمونیست‌ها را دربر گیرد، آماده است به عنوان نخست‌وزیر در این دولت خدمت کند. (PCF) هیچگاه از ایده شراکت در ائتلاف با نخست‌وزیر سابق استقبال نمی کرد و در آن زمان تلاش کرد تا او را کنار بزند و با میتران و دیگر رهبر سوسیالیست میانه‌رو یعنی نخست‌وزیر سابق، «گی موله» متحد شود. اما در این زمان بیشتر چپ‌های خارج از حزب کمونیست (و حتی برخی گلیست‌ها) مندس فرانس را تنها چهره‌ای می‌دانستند که می‌توانست کنترل حکومت را بر عهده گیرد.

در ۲۸ می، میتران که رقیب مندس فرانس برای رهبری چپ غیر کمونیست بود، یک کنفرانس مطبوعاتی برگزار و اعلام کرد «هیچ دولتی وجود ندارد و آنچه که امروزه در جایگاه دولت می‌نشیند، حتی دارای ظواهر قدرت نیز نیست». او که خواستار استعفای دوگل بود، پیشنهاد ایجاد یک حکومت موقت مشروط به رهبری خود او یا مندس فرانس را مطرح ساخت که به «پایه گذاردن دموکراسی سوسیالیستی و گشودن این دورنمای امیدبخش برای جوانان، اتحاد جدید سوسیالیسم و آزادی اختصاص خواهد داشت.»

آسودگی آلمانی

در روزهای آخر می، چشم‌انداز برای دوگل ناامیدکننده به نظر می‌رسید. فعالیت حکومت ملی در عمل متوقف شده بود. یکی از مقامات حکومتی بعدها تعریف می کند که نخست‌وزیر پمپیدو «کل حکومت را خود بر عهده داشت.» در ۲۸ می، دوگل به حامیان خود گفت «من هیچ حکومتی ندارم». گفته می‌شد یکی از وزیران کنجکاو بود تا بداند آیا باید منتظر حضور شورشیان در وزارتخانه‌ها باشند و اگر اینطور است، آیا سلاح گرم در دسترس خواهد بود یا خیر. رییس پلیس پاریس اظهار کرده بود «معلوم نیست که چه کسی از حکومت بیرون از اداره پلیس دفاع می‌کند.»

در ۲۹ می، (CGT) در یک نمایش قدرت، یک راهپیمایی را سازمان داد که ۵۰۰ هزار نفر از معترضان را گرد هم آورد که فریاد می‌زدند «خداحافظ دوگل» و خواستار یک «حکومت مردمی» بودند. برای دوگل، ترس از اینکه این تظاهرات به فرصتی برای کمونیست‌ها بدل خواهد شد برای آغاز یک قیام (چیزی که آنها اصلا قصد آن را نداشتند)، به ناامیدی او اضافه شد. رییس جمهور که می ترسید فرایند از دست رفتن قدرتش برگشت‌ناپذیر باشد، به دنبال حمایت نیروهای نظامی بود و مامورانی را به دنبال ژنرال‌های اصلی فرستاد تا نظرات آنان را در مورد این بحران جویا شود.

کمی بعد در همان روز ۲۹ می، با وجود برنامه‌ریزی قبلی مبنی بر صحبت رییس جمهور با مردم در چند ساعت بعد، دوگل تصمیم گرفت که پایتخت را ترک کند. شیوه مرموز ناپدید شدن او باعث شایع شدن حدس و گمان‌هایی در مورد موقعیت او شد. حکومت بعدها ادعا کرد که او به بازدیدی برنامه‌ریزی شده به زادگاه خود رفته؛ ادعای پوچی که باورپذیر نبود. در واقع دوگل به آلمان رفته بود؛ کشوری که فرماندهان ارتش فرانسه در شهر «بادن - بادن» مستقر بودند. در آنجا او با دشمن دیرینه خود ژنرال ماسو که در آن زمان فرماندهی نیروهای فرانسوی را در آلمان بر عهده داشت، ملاقات کرد. هیچکس نمی‌دانست که قصد دوگل از ترک کشور چه بود ولی ماسو بعدتر گفت «رییس جمهور آنقدر ناامید بود که تنها درخواست خود او دوگل را قانع کرد که به پاریس بازگردد.»

پس از شش ساعت، دوگل به فرانسه بازگشت و ناپدید شدن موقت خود را به عنوان «لغزش لحظه‌ای» بی‌اساس دانست. در آن بعدازظهر، او در یک نطق تلویزیونی اعلام کرد کناره‌گیری نخواهد کرد و پمپیدو جایگزین او نخواهد شد. دوگل با این ادعا که تظاهرات توسط کمونیست‌های «توتالیترین» تحریک شده و متهم کردن کمونیست‌ها به تلاش برای تصاحب قدرت از طریق ترکیبی از «ارعاب، استبداد و تحریک»، به عموم مردم گفت تصمیم گرفته تا برنامه‌های مربوط به رفراندوم را به تعویق بیندازد و در عوض پارلمان را منحل خواهد ساخت تا انتخابات جدید برگزار شود.

دوگل پس از وعده استفاده از روش‌های قانونی برای پایان دادن به این بحران، گفت: «تهدید به قیام، تنها باعث خواهد شد او تصمیم به اتخاذ اقدامات شدیدتری بگیرد.» او گفت «دورنمای چنین قیامی تصور یک دیکتاتوری از جنس شوروی را پیش چشم می‌آورد.» او وعده داد «در برابر چنین خطری شدت عمل خواهد داشت و حتی به اقدامات فراقانونی دست خواهد زد تا کشور را از «انهدام» حفظ کند.» او در پایان بیان کرد «اگر وضعیت نیروها به همین شکل باقی بماند، مجبور خواهد شد تا برای حفظ جمهوری، متدهای متفاوتی را به کار گیرد... متدهایی غیر از رای مستقیم مردم.»

دانستن اینکه آیا واقعا ممکن بود دوگل این کارها را انجام دهد، ممکن نیست. اما (PCF) در پاسخ، رژیم را متهم کرد که زمینه را برای کودتای نظامی آماده می کند و استدلال کرد «حمله به حزب کمونیست طراحی شده تا میل ژنرال دوگل برای برقراری دیکتاتوری خود را پنهان سازد.» در همین هنگام، کنفدراسیون‌های عمده اتحادیه‌های صنفی در یک بیانیه مشترک، دوگل را محکوم کردند و خواستار پایان مصالحه‌ناپذیری کارفرمایان شدند. این بیانیه اینطور پایان یافت که «ما دعوت رییس دولت به جنگ داخلی را رد می کنیم.» «تنها رسیدن به مطالبات‌مان است که ما را از اعتصاب باز خواهد داشت.»

ضدحمله دوگل

اما در آن زمان، تکانه‌ای در حمایت رژیم به وجود آمد. در پاسخ به نطق دوگل، ۴۰۰ هزار نفر از حامیان حکومت در شانزه‌لیزه راهپیمایی کردند، پرچم‌های فرانسه را تکان دادند و شعارهای در حمایت راست افراطی سر دادند، از جمله شعاری که وعده می‌داد «کوهن بندیت را به داخائو بفرستند.» این استقبال از راست افراطی اتفاقی نبود. برای حمایت از موقعیت حکومت در این جبهه، وزیر داخلی اعلام کرد اعضای زندانی سازمان تروریستی (OAS) را آزاد خواهد کرد.

با مساعد شدن فضا به نفع حکومت، کارگران به آرامی شروع به عقب‌نشینی کردند. فقدان تکانه در جنبش با یک تعطیلات مذهبی همزمان شد، به این معنا که تعطیلاتی طولانی در ۴-۲ ژوئن در پیش بود. این روزهای تعطیل اضافی پس از سخنرانی دوگل به برگرداندن

امواج اعتصاب کمک کرد. در بخش دولتی، حکومت امتیازهای چشمگیری در مورد دستمزدها و دیگر مسائل مورد منازعه پیش کشید و در طول دو هفته بعد اعتصاب‌ها را متوقف کرد.

کنفدراسیون اتحادیه‌های صنفی (CGT) در این تلاش‌ها نقشی مهم ایفا کرد. در مجموع، مقامات اتحادیه تلاش کردند تا لابی کنند که کارگران این توافق‌ها را بپذیرند و امتیازهای مهمی که کارفرمایان پیشنهاد می کردند را برجسته ساختند. در ۵ ژوئن، (CGT) بیانیه‌ای صادر کرد که در آن پیروزی کارگران اعتصاب‌کننده را اعلام و استدلال کرد «هر جا که به مطالبات اساسی رسیدگی می‌شود، به نفع کارکنان است که همگی با همبستگی به کار خود بازگردند.»

این رویکرد باعث بیشتر شدن شکاف بین کمونیست‌ها و مخالفان آنان در جناح چپ رادیکال شد و هر طرف، دیگری را به رفتار خالی از صداقت متهم کرد. در ۶ ژوئن، ایتان فاجون، عضو دفتر سیاسی (PCF) و سردبیر نشریه «اومانیته»، مقاله‌ای در حمایت از مشی (CGT) نوشت مبنی بر اینکه اعتصاب‌ها باید هرچه زودتر پایان یابند. «فاجون» استدلال کرد نقد این موضع توسط «گروه‌های انقلابی دروغین» انجام می‌شود که «با این بهانه که مطالبات آنان دیگر مطرح نیست، در این جنبش بزرگ خرابکاری می کنند»، «اکنون تلاش می کنند از شروع مجدد کار جلوگیری کنند.» او ادعا کرد دست رژیم «گلیست» پشت این چپ‌های افراطی است و هشدار داد «شکست کسانی که به آنان خدمت می کنند، شکست خود آنان نیز خواهد بود.»

با شکاف در جناح چپ و خیزش موجی علیه اعتصاب‌ها، حکومت احساس جسارت کرد تا کمپین سرکوب کسانی را که به مقاومت ادامه می‌دادند، تشدید کند. پمپیدو استدلال می کرد «در این موقعیت، شعار «کار کردن» باید شعار فرانسه باشد» و حکومت نشان داد می‌خواهد این شعار را به زور اجرایی کند. برای سنجش این موضع سختگیرانه‌تر، دولت یورشی علیه کارگران صنعت خودرو آغاز کرد. در ۶ ژوئن، پس از اینکه مدیریت کارخانه اشغال شده رنو در «فلینز»، فعالان اتحادیه را متهم کرد به اینکه در رای گیری بر سر اینکه آیا باید به اعتصاب خاتمه داده شود، خرابکاری کرده‌اند، یک هزار پلیس ضدشورش از (CRS) این کارخانه را محاصره کردند. سپس پلیس آن کارخانه را اشغال کرد.

حکومت این کار را با یک حمله مشابه دیگر ادامه داد. این بار، قربانیان، کارگران اعتصاب‌کننده در یکی از بزرگترین کارخانه‌های فرانسه یعنی کارخانه «پژو - شواکس» بودند. بیش از ۲۵ هزار نفر در این کارخانه کار می کردند. در ۱۰ ژوئن، پس از سه هفته توقف کار و پس از شکست مذاکرات با کارگرانی که کارخانه را اشغال کرده بودند، مدیران با حمایت حکومت تصمیم گرفتند تا به زور کارخانه را بازگشایی کنند. آن شب، ۶ هزار مامور از (CRS)، هزار کارگر و حامیان آنان را محاصره کردند؛ کسانی که سنگرهایی بیرون از کارخانه ساخته و خود را با هر وسیله‌ای که می یافتند، مسلح کرده بودند. در مبارزه‌ای که پیش آمد، پلیس از اسلحه، گاز اشک‌آور و باتوم علیه کارگران اعتصاب‌کننده استفاده کرد و در این میان دو کارگر کشته و ۱۵۰ نفر از آنان نیز زخمی شدند.

در واکنش به این اتفاق، اتحادیه دانشجویان (UNEF) فراخوان یک راهپیمایی در ۱۲ ژوئن را صادر کرد. این راهپیمایی به آخرین تظاهرات سازماندهی شده به عنوان بخشی از جنبش می - ژوئن بدل شد. این راهپیمایی پیش از آغاز خود درهم شکسته شد و خیابان‌های اطراف محل پیشنهادی تجمع پر از پلیس‌هایی بود که از به هم پیوستن شرکت‌کنندگان در تجمع جلوگیری می کردند. روز بعد حکومت اعلام کرد تجمعات عمومی را به مدت چند هفته ممنوع و سازمان‌هایی از جناح چپ افراطی را منحل اعلام می کند. علاوه بر این، حکومت اعلام کرد خارجی‌هایی که در حین تجمعات بازداشت شده‌اند، از کشور اخراج خواهند شد.

در هفته بعد، کارآمدی این رویکرد ستیزه‌جویانه‌تر روشن شد. کارگرانی که به مقاومت ادامه داده بودند، پس از حدود یک ماه اعتصاب درهم‌شکسته و از پا درآمدند و با دورنمای انزوا، کم‌کم بر سر کار بازگشتند. در همین زمان، حکومت شروع کرده بود به تخلیه بیشتر مکان‌های اشغال شده که به لحاظ نمادین اهمیت داشتند و معترضان را از آخرین سنگرهای خود بیرون می کرد. در ۱۴ ژوئن، «اودئون» بازپس گرفته شد، دو روز بعد «سوربن» توسط پلیس تخلیه شد و در روز بیست و هفتم، اشغال مدرسه هنرهای زیبا به پایان رسید.

توانایی حکومت در پایان دادن به جنبش اعتصابی، موقعیت مناسبی برای انتخابات پارلمانی در ۲۳ ژوئن فراهم ساخت. برای طبقه متوسط، بی‌ثباتی‌های به‌وجود آمده توسط این جنبش نمایانگر خطر چپ اقتدارگرا بود. به‌رغم محکومیت افراطی گری‌های «ماجراجویان چپ افراطی» توسط حزب کمونیست و با وجود تلاش‌های حزب کمونیست در جهت پایان سریع و موفق این اعتصاب‌ها، در اذهان بسیاری از رای‌دهندگان فرانسوی، (PCF) مسئول این اغتشاشات بود. با نمایش ایده یک دیکتاتوری مشابه شوروی، گلیست‌ها توانستند مخالفان خود را به عنوان اقتدارگرایانی در کنترل مسکو و خودشان را به عنوان مدافع نظم و آزادی نشان دهند.

در همین زمان، جناح چپ با وجود تمامی این شکاف‌ها و سرگردانی‌ها به انتخابات وارد شد. حزب کمونیست مخالفت

آخرین روزها

کارگرانی که به مقاومت ادامه داده بودند، پس از حدود یک ماه اعتصاب درهم‌شکسته و از پا درآمدند و با دورنمای انزوا، کم‌کم بر سر کار بازگشتند. در همین زمان، حکومت شروع کرده بود به تخلیه بیشتر مکان‌های اشغال شده که به لحاظ نمادین اهمیت داشتند و معترضان را از آخرین سنگرهای خود بیرون می‌کرد

شدیدی با دیگر گروه‌های متعلق به جناح چپ داشت. با گذشتن ماه می و در طول ماه ژوئن، روابط حزب کمونیست با دانشجویان رادیکال (که همواره نیز در بهترین حالـــت رابطه‌ای ضعیف بوده است) بیشتر به منازعه بدل شد. زمان برگزاری انتخابات، روابط بین کمونیست‌ها و همتایان سوسیالیست‌شان نیز خشونت‌آمیز بود. این امر نه‌تنها در مورد مندس فرانس (که (PCF) هیچ‌گاه برایش ارزشی قائل نبود) بلکه در مورد میتران هم صدق می‌کند، که امید داشتند با او دولتی ائتلافی تشکیل دهند. در شامگاه ۳۰ ژوئن، زمانی که دور دوم انتخابات به پایان رســـیده بود، روشن بود جناح چپ متحمل شکست سنگینی شده است؛ (PCF) نزدیک به ۴۰ کرسی را از دست داده بود (از ۷۳ کرسی به ۳۴ کرسی) و نمایندگان فدراسیون چپ سوسیالیست و دموکراتیک میتران از ۱۱۸ به ۵۷ نفر رسید.

اما با اینکه گلیســـت‌ها در انتخابات پیروز شدند، این پیروزی برای دوگل دوام چندانی نداشـــت. وقایع می، نقاط ضعف اساســـی این حکومت را عیان ســـاخته بود و هرگز نتوانســـت حیثیت از دست رفته‌اش را بازیابی کند. دوگل، خود هر چه بیشتر به شکل شخصی واپسگرا پدیدار می‌شد که تصویر او دیگر با مطالبات جامعه مدرن سازگاری نداشـــت. بی‌طرفی پمپیدو در طول این بحران منجر به اخراج او در ۱۰ جولای ســـال ۱۹۶۸ شـــد. کمتر از یک سال بعد، دوگل خود مجبور شد از مقامش کناره‌گیری کند. این مساله پس از شکســـت او در رفراندوم آپریل ســـال ۱۹۶۹ در مورد دو اصلاح پیشنهادی بر قانون اساسی سال ۱۹۵۸ پیش آمد. عزیمت دوگل فضا را برای پیروزی پمپیدو در انتخابات ریاست‌جمهوری در تابستان آن سال فراهم ساخت. شکست انتخاباتی جناح چپ در سال‌های ۱۹۶۸ و ۱۹۶۹ پیامدهای مهمی برای آینده این جناح داشت.

مندس فرانس که به‌شدت از گردش به چپ (PSU) ناراضی بود، از حزب استعفا داد و کمی بعد از سیاست کناره گرفت. اما افراد دیگر در جناح چپ غیرکمونیست متقاعد شدند که برای رقابت با نفوذ (PCF) و به چالش کشیدن قدرت گلیســـت‌ها در حکومت، به ابزار قدرتمندتری نیاز اســـت. بنابراین، در سال ۱۹۷۱ میتران تصمیم گرفت تا به حزب سوسیالیست تازه تاسیس بپیوندد. او بلافاصله به پرچمدار این حزب بدل شد. او که وعده «جدایی» از سرمایه‌داری را می‌داد به مذاکرات با (PCF) وارد شد. این مذاکرات به توافق مشترک برای «برنامه مشترک» در سال ۱۹۷۲ منجر شد. در حالی که روابط میتران با کمونیست‌ها در ســـال‌های بعد فراز و نشیب‌های زیادی داشت، این پیشرفت‌ها تا حدودی فضا را برای انتخابات سال ۱۹۸۱ فراهم ساخت.

دستاورد «می»

برای چپ افراطی، می سال ۶۸ نشانگر فرازی از دوره‌ای از اعتراضات رادیکال بود که در دهه ۱۹۷۰ ادامه می‌یافت. در حالی که در فرانســـه، بســـیج مردمی هیچ‌گاه به قله‌های آن ماه نرســـید، در کشورهای دیگر اروپا جنبش‌هایی پدید آمد که مقیاس و وســـعت مشـــابهی داشـــتند، از جمله جنبش کارخانجات در ایتالیا در طول تابستان گرم سال ۱۹۶۹. اما در هیچ جای دیگری، چنین غریوی از مبارزات متمرکز کارگری و دانشجویی به وقوع نپیوست.

امروزه بســـیاری از ناظران این باور که انگیزه می سال ۶۸، اهداف سیاسی رادیکال بوده را زیر سوال می‌برند و می‌پرسند که «آیا این جنبش واقعا خطری برای نظام فرانسه بوده است؟» در حلقه‌های لیبرال، این دریافت توسط ناظرانی که بر تمایل معترضان به تحول

۸

ترس از سقوط

برای دوگل و پمپیدو روزهای آخر «می» با ترس فزاینده از ســـقوط کامل حکومت همراه بود. «میشل ژوبرت» که دفتر پمپیدو را اداره می‌کرد، می‌گوید: «در می ســـال ۱۹۶۸، نه طبقه سیاسی و نه حزب کمونیست هیچ کدام نقطه ضعف دولت و میزان آسیب‌پذیری آن را درک نکردند.»

هنجارهای فرهنگی مستقر و مبارزه با محافظه‌کاری سنتی جامعه فرانسوی تاکید دارند، به چالش کشیده شده است. «تونی جوت»، تاریخدان معاصر می‌نویسد: «حوادث می در فرانسه تاثیری روانی بسیار بیش از اهمیت حقیقی‌شان داشتند.» او استدلال می‌کند این اعتراضات نمایانگر «وضعیتی بود که اساسا غیرسیاسی بود» و بیانگر «آزردگی و سرگردانی بودند ولی خشم بسیار اندکی داشتند.» جوت تا حدودی بر حق است که دولت گلیست‌ها نه‌تنها از مهلکه گریخت بلکه «نهادهایش هیچ‌گاه به طور جدی به چالش کشیده نشدند.»

اما اگر این ادعا صحت داشته باشد، این امر برای دوگل و پمپیدو زیاد روشن نبود. برای آنها روزهای آخر «می» با ترس فزاینده از سقوط کامل حکومت همراه بود. «میشل ژوبرت» که دفتر پمپیدو را اداره می‌کرد می‌گوید «در می سال ۱۹۶۸، «نه طبقه سیاسی و نه حزب کمونیست هیچ کدام نقطه ضعف دولت و میزان آسیب‌پذیری آن را درک نکردند.» گزارش شده در ۲۹ می درست پیش از اینکه دوگل آلمان را ترک کند، به دامادش، «ژنرال دوبویسوا» گفته است: «من نمی‌خواهم به آنها این فرصت را بدهم تا به کاخ الیزه حمله کنند... تصمیم گرفته‌ام که آنجا را تـــرک کنم؛ هیچ‌کس به یک کاخ خالی حمله نمی‌کند.» در حالی که ادعا می‌شـــود که رییس‌جمهور در «بادن –بادن» به ماســـو گفته اســـت «همه چیز تمام شده است. کمونیست‌ها کشور را فلج کرده‌اند. هیچ چیز در کنترل من نیست.» تفسیرهای ارائه شده توســـط کســـانی مثل «جوت» که بر فقدان ایدئولوژی مشترک سیاســـی یا برنامه انقلابی درون جنبش تاکید دارند، با ارزیابی‌های عده‌ای از اعضای سرشناس جنبش می سال ۶۸ که بلندپروازی‌های رادیکال گذشته خود را انکار می‌کنند، همپوشانی دارد. دنیل کوهن بندیت که اکنون یک پارلمانتارین عضو حزب سبز است، کتابی با عنوان «۶۸ را فراموش کن»، نوشته است. کوهن بندیت تقریبا تنها چهره از نسل جنبش سال ۶۸ است که سیاست رادیکال دوران دانشجویی خود را با یک برچسب لیبرالی قابل احترام‌تر معاوضه کرده است. افراد دیگری که چنین مسیری را طی کردند، از این هم فراتر رفتند و به مقابله با همان رادیکالیسمی برخاستند که زمانی آنان را به مشارکت در اعتراضات سال ۶۸ هدایت کرد. در میانه دهه ۱۹۷۰، جمعی از چپ‌های سابق با عنوان «فیلسوفان جدید» با هدف احیای ایدئولوژی‌های مارکسیستی، این جنبش را که حامل بذر اقتدارگرایی شوروی می‌دانستند، محکوم کردند.

امروزه، «برنـــارد هنری لـــوی» و لیبرال‌های دیگـــر می‌توانند به جنبه‌هایی از جنبش اشاره کنند که هنوز هم ارزش تجلیل کردن دارند، از جمله نقش این جنبش در به چالش کشـــیدن ارزش‌های سرکوبگرانه و هنجارهای منســـوخی که در فرانسه در پایان دهه ۱۹۶۰ شایع بود. از ســـوی دیگر برای بخش زیادی از جناح راست فرانسه همین ویژگی‌ها به عنوان مخرب‌ترین عناصر می سال ۶۸ دانسته می‌شود. «نیکلاس سارکوزی»، رییس‌جمهور سابق فرانسه در گفته‌ای معروف، «وارثین ۱۹۶۸» را به دلیل مشارکت در تنزل اخلاقی و فرهنگی جامعه فرانسه محکوم کرد و تاکید کرد که میراث این جنبش باید در نهایت «از میان برداشته شود.»

پس دستاورد حقیقی می سال ۶۸ چه بود؟ در کوتاه‌مدت این جنبش از افزایش چشمگیری در حقوق کارگران فرانسوی (حدود ۱۱ درصد در تنها یک سال) دفاع کرد. مخارج عمومی که توسط حکومت برای آرام ساختن اعتصاب‌کننده‌ها ارائه شـــدند نیز ۲.۱ میلیارد فرانک بیشتر را برای خانوارها فراهم ساخت. اما پس از ژوئن، شکست موج اعتصاب‌ها به کسب‌وکار فرانسه اجازه داد تا از دستاوردهای رونق اقتصادی استفاده کنند. در مجموع، اقتصاد فرانسه به‌رغم زیان به تولید به دلیل اعتصاب‌ها در سال ۱۹۶۸ با نرخ بیش از ۳ درصد رشد کرد. تولید صنعتی با رقم چشمگیر ۴.۷ درصد افزایش یافت.

بعدها معلوم شد که با وجود اینکه شکست دردآور جنبش در ژوئن ضربه‌ای به جناح چپ بود، اما نشـــانه گردش به راست در سیاست فرانسه نبود. در حقیقت فضای سیاسی اوایل دهه ۱۹۷۰ برای یک برنامه اصلاحی بهتر مساعد شد. در طول این سال‌ها فمینیست‌ها، فعالان حقوق اقلیت‌های جنســـی و دیگران شروع کردند به بسیج عمومی و اقداماتی انجام شدند که یک دهه پیش ناممکن بود. برای مثال، در سال ۱۹۷۴ قانونی در حمایت از حق سقط جنین تصویب شد. علاوه بر این، می سال ۶۸ به افزایش مبارزات کارگری و افزایش ۳۵ درصدی در درآمد حقیقی بین سال‌های ۱۹۶۹ و ۱۹۷۳ منجر شد. در حقیقت سال‌های پس از ۱۹۶۸ شاهد اصلاحاتی چشمگیر در نظام سرمایه‌داری فرانسه بود. این دوره شاهد عرضه تعداد زیادی از مزایای رفاهی -اجتماعی تقویت شده یا جدید، یک حداقل دستمزد قانونی جدید و تغییر قوانینی بود که در کنار اقدامات دیگر، به افزایش حمایت از اتحادیه‌های صنفی و سازماندهی در فضای کار کمک کرد. اما روشن است که دستاوردهای جنبش از چیزی که بیشتر مبارزان در طول روزهای مشوش «می» امیدش را داشتند، کمتر بود. از نظر بسیاری در جناح چپ، مقصر این نتیجه ناامیدکننده (PCF) بود که محافظه‌کاری حزبی و اصرار آنها برای پایان زودهنگام اعتصاب‌ها، جنبش را به سرنوشـــت بدی دچار کرد. درســـت است که حزب کمونیست، دانشجویان چپگرا را بی‌ارزش می‌دانست و نسبت به آنها خصومت داشت (اغلب به شـــیوه‌هایی بسیار مخرب) و تلاش کرد تا به توافقی با حکومت و کارفرمایان دست یابد تا در کمترین زمان به جنبش اعتصابی پایان دهد. این کار تا حدودی به خاطر این ترس بود که ممکن بود کارگران به انزوا کشیده شوند و تا حدودی با هدف جلوگیری از این امر بود که رژیم گلیست بهانه‌ای پیدا کند تا سرکوب خود را افزایش دهد یا حتی یک کودتای نظامی صورت دهد. یکی از رهبران (PCF) اســـتدلال کرد «اگر ما تحت حکومت دیکتاتوری نیستیم، به این دلیل اســـت که خود را به ناشکیبایی نسپردیم.» اما تا حدودی این حزب به دنبال کنترل یک وضعیت به‌شـــدت وخیم برای جنبش کارگری بود کـــه مدت‌ها بود بر آن تسلط داشت. بالاتر از همه اینکه کمونیست‌ها با هدف ایجاد یک دولت ائتلافی همسو با جبهه مردمی دهه ۱۹۳۰ به اتحاد انتخاباتی با رهبران سوسیالیســـتی همچون میتران امید بسته بودند. این استراتژی به شکست انجامید.

اما این امر به این معنا نیست که انقلاب در برنامه سال ۱۹۶۸ بود. همانطور کـــه «کریوین و دنیل بن‌ســـعید»، از طرفداران قدیمی جنبش سال ۶۸ اظهار می‌کند، «اعتصاب‌کننده‌ها می‌خواستند در بین خود یک مشکل اجتماعی را حل کنند، آنها می‌خواستند از یوغ یک رژیم اقتدارگرا رها شوند. از آنجا تا انقلاب راه بلندی در پیش بود.» اما این امر به این معنا نیست که نتیجه بهتری امکان‌پذیر بود. چشم‌انداز یک نتیجه بهتر قابل بحث است. قطعا آنها می‌توانستند توافقاتی را بیش از آنچه در توافقات جنرل پیشنهاد شد، حفظ کنند؛ جناح چپ سوسیالیست می‌توانست از جنبش به شکلی قدرتمندتر سربرآورد، با تکانه‌ای قوی‌تر و همبستگی بیشتری نسبت به آنچه که اتفاق افتاد و حکومت دوگل ممکن بود از قدرت برکنار شود.

اگر ضروری است که از احساس دلتنگی برای امید از دست رفته یک دوره کوتاه از ترقی رادیکال در نیم‌قرن قبل اجتناب کنیم، باید از این تقدیرگرایی که می‌گوید: «هیچ نتیجه دیگری ممکن نبود» نیز اجتناب کنیم.

> می سال ۶۸ به افزایش مبارزات کارگری و افزایش ۳۵ درصدی در درآمد حقیقی بین سال‌های ۱۹۶۹ و ۱۹۷۳ منجر شد

چگونه می سال ۶۸ بدیل جدیدی از اداره کارخانه‌ها توسط کارگران ارائه کرد؟

گشودن دروازه‌ها

در سال ۱۹۷۳ کارگران کارخانه ساعت‌سازی «لیپ» در بسانسون فرانسه که با موج بیکاری عظیمی مواجه بودند، این کارخانه را به تسخیر خود درآوردند تا این مطالبه را مطرح و محقق سازند که «هیچکس نباید کارش را از دست بدهد». آنها مواد اولیه کارخانه را از آن خود کردند، ساعت‌های جدیدی ساختند و فروختند تا دستمزد خودشان را پرداخت کنند. اقدام آنها در جهت بازپس گیری ایده‌آل‌های می سال ۱۹۶۸ بود. در می سال ۶۸، ۱۱ میلیون کارگر اعتصاب کردند تا خودآیینی بیشتری طلب کنند و وضع موجود را متحول سازند. زنان و مردان کارگر در کارخانه لیپ، درس‌آموخته‌های می سال ۶۸ بودند که در سال ۷۳ برای هدایت و پیشـــبرد مبارزه‌ای که رنگ و بوی ملی به خود گرفته بود، کمیته‌ها و کارگروه‌های متعددی را برپا ساختند و زنان کارگر، فمینیســـم طبقه کارگر را شکل و بسط دادند تا با آزار و اذیت‌های جنسی در محل کار و نیز با کنترل مردانه کارگاه‌ها و اتحادیه‌ها مبارزه کنند. پایداری جنبش لیپ و گسترش آن در طول دهه ۱۹۷۰ حاصل غنای فرهنگ مشارکتی و دموکراتیک آن بود. کارگران کارخانه که در برابر حامیان‌شان و همکاری با آنها بسیار گشاده‌رو بودند، نمایشی دیگر از همبستگی میان یقه آبی‌ها و فعالان دانشجویی را که میراث می سال ۶۸ بود، به اجرا گذاشتند.

یان برچال

ترجمه: مرجان نمازی

کتاب «گشودن دروازه‌ها: ماجرای کارخانه لیپ، «۱۹۶۸_۱۹۸۱» نوشته «دونالد ریـد» که در سال ۲۰۱۸ توسط انتشارات ورسو به چاپ رسید، ماجرای این کارگران را بازگو می‌کند. این کتاب پر است از جزییات دقیق و منتشرنشده‌ای از این ماجرا که تصویر جدیدی از دیدگاه و عمل آنهایی که این جنبش را رقم زدند، ارائه می‌دهد. مبارزه کارگران لیپ آخرین تجلی گسترده این باور در فرانسه بود که خلاقیت و خودآیینی اخلاقی، نیروهای پیش‌برنده یک تحول اجتماعی است. این مبارزه آن چیزی را محقق کرد که «ژان پل سارتر» آن را «بسط گستره ممکن‌ها» می‌نامید، آن‌هم نه‌تنها برای کارگران بلکه برای کسانی که از این جنبش حمایت کردند و به آن معنا بخشیدند.

گشودن دروازه‌ها

ماجرای مبارزه کارگران فرانسوی کارخانه ساعت‌سازی لیپ در بسانسون در دهه ۱۹۷۰، اکنون بسیار دور به نظر می‌رسد و به‌رغم اینکه چندین فیلم و کتاب متعدد به این موضوع اختصاص یافته، اما احتمالا افراد کمی هستند که از آن اطلاع دارند. در چنین شرایطی مرور کتاب «دونالد ریـد» با عنوان «گشودن دروازه‌ها: ماجرای کارخانه لیپ، «۱۹۸۱-۱۹۶۸» که با استناد به داده‌ها و جزییات زیادی نوشته شد، می‌تواند بهانه و ابزار خوبی باشد برای بازخوانی یکی از جذاب‌ترین صفحات تاریخ طبقه کارگر.

داستان از پیامدهای می سال ۱۹۶۸ آغاز می‌شود که همچنان موضوع بحث است. «میشل ابیدور» در کتاب «ماه می مرا متولد کرد» که اخیرا در لندن منتشر شد، بر مبنای مجموعه‌ای قابل توجه از مصاحبه با مشارکت‌کنندگان و حاضران در می سال ۶۸، استدلال می‌کند که میل به تغییر اجتماعی رادیکال عمدتا به دانشجویان محدود می‌شد و اکثر کارگران اهدافی کاملا اقتصادی داشتند. کار او قابل توجه است، اما استدلال‌هایش به نظر من تا حدی ایستاست. حتی اگر انگیزه کارگران بدوا مطالبات مربوط به دستمزد بود، افزایش موارد تسخیر کارخانه‌ها توسط کارگران، چشم‌اندازهای جدیدی را برای به چالش کشیدن ساختارهایی در جامعه گشود که مورد هدف دانشجویان بود.

پیامد می سال ۶۸ با یک نقطه چرخش بزرگ دیگر همزمان شد. اوایل دهه ۷۰ مقارن بود با پایان ۳۰ سال درخشان (trente glorieuses) رونق و اشتغال کامل در دوره پساجنگ. کارخانه لیپ با حدود هزار و ۲۰۰ کارگر تولیدکننده ساعت‌های بسیار مرغوب، از سطح بالایی از سازماندهی و اعتماد برخوردار بود. برای مثال وقتی یک کارگر زن و یک کارگر مرد را در حال روابط غیرمتعارف گرفتند و تهدید به اخراج کردند، کارگران کار را متوقف کردند و آن دو توانستند شغل‌شان را حفظ کنند. همچنین زنی که در پاسخ به تعرض جنسی یک نفر، با سطل آشغال به سر او کوبیده بود اما بعد از توقف کار توسط بقیه کارگران، آن زن به جای آنکه اخراج شود، به بخش دیگری منتقل شد.

در سال ۱۹۷۳ کارخانه لیپ ورشکسته شد و به مشکل نیروی کار اضافی برخورد. کارگران به جای دادخواهی برای حفظ کارشان، اعلام کردند کارخانه از آن کارگران و محصول زحمت و مهارت آنهاست. آنها کارخانه را تسخیر کردند، برای مدت کوتاهی اعضای هیات‌مدیره را به گروگان گرفتند و موجودی انبار محصولات را مصادره کردند و به مخفیگاه‌های امنی انتقال دادند (برخی تعدادی ساعت‌های تولید شده را کشیش‌هایی که با کارگران رابطه خوبی داشتند، در کلیساها و خانه‌های خود پنهان کردند). این ماجرا آغازگر دوره‌ای از خلاقیت خارق‌العاده طبقه کارگر بود. کارگران لیپ همزمان با خلق «پروپاگاندای» گسترده‌ای حول جنبش و مطالبات‌شان از طریق فروش ساعت‌های ضبط شده، کسب درآمد کردند. قرار بر این بود که «تمام ساعت‌ها با ۴۲ درصد تخفیف به فروش رسد و روز بعد اتومبیل‌هایی با بلندگو در بسانسون بچرخند و خبر را پخش کنند». حزب سوسیالیست متحد (PSU) چپگرا نیز با ارسال دستورالعملی به میلیتان‌هایش در تمام بخش‌ها، بسیج شد تا این خبر را به اتحادیه‌ها، شوراهای کار و دیگر گروه‌های علاقمند برساند و به فروش ساعت‌ها در کل کشور کمک کند. کنفدراسیون دموکراتیک کار فرانسه (CFDT) که از قبل رویه‌های سنتی را ترک کرده بود، بحث‌های منظمی را با کارگران از جمله کارگران غیرعضو در اتحادیه برگزار کرد. وقتی تسخیر کارخانه عملا آغاز شد، «مجمع‌های عمومی» هر روز و با حضور به طور میانگین نیمی از کارگران تشکیل می‌شد. کارگران ابتدا دیوارنگاره‌هایی برای پوشش‌دهی اخبار می‌ساختند و سپس بولتون روزانه خبر را منتشر می‌کردند. یکی از جامعه‌شناسان این جنبش را به عنوان «مرخصی از زندگی بیگانه» توصیف کرد. اما ماجرا آنطور که «شارل پیاژه»، میلیتان برجسته تاثیرگذار در جنبش ادعا می‌کرد «آغاز یک جامعه سوسیالیستی» نبود.

این حرکت به تدریج بخش‌بندی‌ها و سلسله مراتب داخلی کارخانه را به هم ریخت. در حالی که کارگران پیش‌تر در بخش کاری خودشان در کارخانه محبوس و محدود بودند، اکنون از محل کار یکدیگر بازدید می‌کردند. بنا به گزارش یکی از زنان اعتصاب‌کننده، «حال کارگاه یا دفتری وجود ندارد که تو کسی را در آن نشناسی». کارگران رستوران کارخانه را که توسط یک پیمانکار اداره می‌شد، متحول کردند. آنها خودشان «غذاهای آماده با قیمت بسیار پایین‌تر» تهیه می‌کردند و رستوران را به «محلی برای بحث‌ها، طرح اختلافات و رفاقت‌ها» بدل ساختند.

این اقدامات به‌ویژه برای زنان کارگر تغییرات جدی‌ای در پی داشت. تقریبا نیمی از کارگران زن بودند که بسیاری از آنها غیرماهر به شمار می‌رفتند و کل روز در گرما و سر و صدای فراوان، با دست‌هایی تماما آغشته به روغن کار می‌کردند. اغلب این زنان کارگر بار مضاعف مسئولیت‌های خانه را نیز بر دوش داشتند و ترجیح می‌دادند در میتینگ‌ها صحبت نکنند. اما آنها در تلاش برای تغییر جهان پیرامون‌شان، تغییر خودشان را هم آغاز کردند و بدین ترتیب نقش زنان نیز به سرعت تغییر یافت. زنانی که پیش‌تر هیچ

قصه کارگران لیپ

کارگران لیپ همزمان با خلق «پروپاگاندای» گسترده‌ای حول جنبش و مطالبات‌شان از طریق فروش ساعت‌های ضبط شده، کسب درآمد کردند. قرار بر این بود که «تمام ساعت‌ها با ۴۲ درصد تخفیف به فروش رسد و روز بعد اتومبیل‌هایی با بلندگو در بسانسون بچرخند و خبر را پخش کنند»

تجربه‌ای نداشتند، به سرتاسر فرانسه سفر می‌کردند تا در میتینگ‌های عمومی صحبت کنند. این جنبش هیچ رهبر سیاسی مشخصی نداشت. بسیاری از کسانی که درگیر جنبش بودند، از جمله پیاژه، کاتولیک‌های چپگرا بودند. همچنین رگه‌هایی از مائوییسم نیز در بین کارگران وجود داشت که اغلب بازتاب آن چیزی بود که مردم در مورد انقلاب فرهنگی چین در تخیل و ذهنیات خود داشتند، نه تحسین اتفاقاتی که واقعا در چین می‌گذشت.

در این جنبش دو اتحادیه مهم کارگری وجود داشت؛ حزب کمونیست که توسط کنفدراسیون عمومی کار (CGT) کنترل می‌شد و کنفدراسیون دموکراتیک کار فرانسه(CFDT)، اتحادیه کاتولیکی که اکنون سکولار شده بود. کنفدراسیون عمومی کار (CGT) اغلب نسبت به مفاهیمی چون کنترل کارگری و خودگردانی کارگران مشکوک بود، به طوری که «ژرژ سگای» معتقد بود: «اینکه باور داشته باشیم کارگران می‌توانند بدون سرکارگر کار کنند، به همان اندازه بی‌معنا است که بگوییم کودکان بدون معلمان و بیماران بدون پزشکان می‌توانند اموراتشان را بگذرانند.» با این حال، کنفدراسیون دموکراتیک کار فرانسه (CFDT) منعطف‌تر بود و اکثر میلیتان‌های کارخانه لیپ به آن تعلق داشتند.

گروه‌های متعدد چپ تندرو که همچنان در نتیجه می سال ۶۸ قدرت داشتند، همگی از کارگران لیپ حمایت کردند، اما هیچکدام از آنها تاثیر قابل توجهی بر جای نگذاشت یا هیچ استراتژی موثری برای ارائه نداشت. در سال ۱۹۷۴، وقتی مرگ «ژرژ پومپیدو» سبب برگزاری زودهنگام انتخابات ریاست‌جمهوری شد، بسیاری از گروه‌های چپگرا به اتفاق سعی کردند به پیاژه نزدیک شوند و از او بخواهند به عنوان «نامزدی از دل اعتراضات» اعلام کاندیداتوری کند؛ هرچند در نهایت این اقدامات به نتیجه‌ای نرسید. تنها گروهی که به آنها ملحق نشد، گروه «مبارزه کارگری» (Lutte Ouvrière) یا «اتحادیه کمونیست (تروتسکیست)» بود که نمی‌خواست کمپین انتخاباتی خود را که به مثابه تمرینی برای حزب‌سازی می‌دید، قربانی کند.

در مارس سال ۱۹۷۴ اولین مرحله از جنبش به نتیجه رسید. کارخانه تحت مدیریت جدیدی بازگشایی شد و تمام کارگران قبلی مجددا به استخدام کارخانه درآمدند. اما در آوریل سال ۱۹۷۶ کارخانه دوباره ورشکسته شد. بار دیگر تسخیر کارخانه اتفاق افتاد؛ دوباره ساعت‌ها و برخی از ماشین‌های ساعت‌سازی به تملک کارگران درآمد و پنهان شد. اما این بار مشخص بود که اینگونه نمی‌توان ادامه داد. برای مدتی امورات کارخانه بر اساس منطق نصف - نصف و با پروپاگاندای قانونی همراه با پنهان کردن غیرقانونی ساعت‌ها پیش رفت. «کارگران سوار قطار بسانسون - پاریس می‌شدند و ۱۵ دقیقه‌ای را که تا زمان متفرق کردن‌شان وقت داشتند، صرف توضیح اهداف‌شان به مسافران می‌کردند و پوسترهای «لیپ به زندگی ادامه خواهد داد» را روی واگن‌ها می‌چسباندند.»

راه‌حل احتمالی این مساله تشکیل یک تعاونی بود که راه‌حلی جزیی و موقتی بود؛ چراکه تعاونی در چارچوب بازار سرمایه‌داری و بدون وارد کردن خدشه‌ای در آن به حیات خود ادامه داد. در سال ۱۹۷۳ پیاژه ایده تعاونی کارگری را رد کرد و گفت: «ساختن جزیره‌ای سبز در دریای سرمایه‌داری ناممکن است». اکنون معلوم شد که تعاونی تنها بر مبنای اجرای قواعد سنتی کار می‌تواند بقا داشته باشد. در مارس سال ۱۹۷۸ «۱۰۰ کارگر به خاطر کاهش ساعات کار با کسری دستمزد مواجه شدند؛ ماه بعد حدود ۳۰ کارگر به دلیل چندین بار غیبت از کار مجددا از بخشی از دستمزدشان محروم شدند». آیا این محرومیت اجتناب‌ناپذیر و عادلانه بود؟ شاید، اما این شکل از مدیریت چه تفاوتی با مدیریت گذشته داشت؟

حال چه آلترناتیوی وجود داشت؟ هیچ راه‌حلی در چارچوب یک شرکت منفرد کارا نبود. بنابراین با گذر زمان چپگرایان بیشتر و بیشتر به سمت تاسیس یک دولت چپگرا گرایش پیدا کردند. «میتران» با حزب کمونیست، پیمانی – برنامه‌ای مشترک - بسته بود تا به شکل موثرتری کمونیست‌ها را فریب دهد. دولت جدیدی که در سال ۱۹۸۱ انتخاب شد، هیچ چیز برای ارائه به لیپ نداشت. ورشکستگی نهایی کارخانه در سال ۱۹۸۷ اتفاق افتاد. تا آن زمان تنها ۹۵ کارگر از کارگران لیپ باقی مانده بودند.

با افزایش نرخ بیکاری، تاکتیک تسخیر کارخانه توسط کارگران به طور گسترده‌ای در کل فرانسه تکرار شد. بین ژوییه ۱۹۷۴ تا ژوییه ۱۹۷۵ حدود ۲۰۰ مورد تسخیر کارخانه در کشور اتفاق افتاد. تقریبا ۲۰ مورد، از آن نوع اعتصاباتی بود که کارگران همزمان با تسخیر کارخانه به تولید و فروش محصولات ادامه می‌دادند. این دوره، دوره تجربه و تخیل بود. با این حال، در نهایت نتیجه‌ای در پی نداشت. هیچ چیز نمی‌توانست عصر ۳۰ سال طلایی را بازگرداند. تسخیر کارخانه‌ها در بریتانیا هم اتفاق افتاده بود که نتایج متفاوتی در پی داشت (رجوع کنید به جان دیسون، ازدیاد نیرو، تعطیلی کارخانه و تاکتیک تصاحب نمادین وسایل تولید[1]). در واقع تسخیر کارخانه و تصاحب وسایل تولید توسط کارگران (work-in) در کشتی‌سازی Upper Clyde در سال ۱۹۷۱ یکی از حرکت‌های الهام‌بخش برای جنبش کارگران در کارخانه لیپ بود.

درس‌هایی که از داستان کارخانه لیپ می‌توان آموخت، خوشحال‌کننده و امیدبخش نیست. مارکسیست‌ها می‌توانند به سادگی توضیح دهند که چنین مبارزاتی به تنهایی و بدون تغییری بنیادین در نظم اجتماعی نمی‌تواند موفق باشد. توضیحی که چندان کارا نیست؛ وقتی آن تغییر بنیادین در واقعیت بسیار دور از دسترس است. با این حال، انرژی، تخیل و خلاقیت کارگران لیپ را نباید فراموش کرد. همانطور که «پیر روزان والون» تاریخدان می‌گوید: «حرکت آنها «بازشناسی امکانی دیگر» بود. داستان مبارزه آنها یادآور توان کارگران و آن چیزی است که آنها قادر به تحقق آن هستند؛ چیزی که شاید کارگران روزی دوباره ما را با آن غافلگیر کنند.»

۸

کارخانه کارگران

کارگران سوار قطار بسانسون - پاریس می‌شدند و ۱۵ دقیقه‌ای را که تا زمان متفرق کردن‌شان وقت داشتند، صرف توضیح اهداف‌شان به مسافران می‌کردند و پوسترهای «لیپ به زندگی ادامه خواهد داد» را روی واگن‌ها می‌چسباندند

انقلاب اقتصادی در بریتانیا

«جان مکدانل» مهمترین چهره کابینه سایه کوربین و فرمانده اقتصادی جناح چپ حزب کارگر کیست؟

انتخاب «جرمی کوربین» به رهبری حزب کارگر بریتانیا تغییری شگرف در آن حزب بود که نام وزیر اقتصاد و دارایی دولت «سایه» یعنی «جان مکدانل» را بر سر زبان‌ها انداخت. نقش مکدانل در برنامه‌های «آلترناتیو» کنونی حزب کارگر بسیار پررنگ و حیاتی است. جان مکدانل کیست و به همراه کوربین چه برنامه‌ای برای آینده اقتصاد بریتانیا دارند؟

روزبه آقاجری
عضو تحریریه

جوانان و فعالانی که در ۱۲ سپتامبر سال ۲۰۱۵ در حال تدارک یک راهپیمایی برای دفاع از پناه دادن به مهاجران بودند، هرگز فکر نمی‌کردند که چند ساعت بعد از مراسم انتخاب رهبری آینده حزب کارگر، جرمی کوربین را در جمع خود ببینند. انتخاب کوربین با ۵۹/۹درصد آرا در حزب، موجی از امید را در میان آنها برانگیخت. روز قبل از آن، مجله گاردین در توصیف کوربین نوشته بود «این نماینده مجلس خوش‌سخن چپگرا نه سیاستمداری حرفه‌ای و نه ایدئالیستی ساده‌لوح است». روی پلاکاردهای طرفداران کوربین نوشته شده بود: «من به شکل جدیدی از سیاست رای می‌دهم». اما برای قدیمی‌ترهای حزب قضیه ابعاد دیگری داشت که باعث شده بود کابوس‌های شبانه‌شان دوباره بازگردد.

هنگامی که در میان شگفتی همگان جرمی کوربین به رهبری حزب کارگر انگلستان برگزیده شد، همه نگاه‌ها به مثلثی از معترضان قدیمی در حزب جلب شد؛ مثلث جرمی کوربین، جان مکدانل و «دیان ابوت» که هر سه از رادیکال‌های جناح چپ بودند و تا همین یک دهه قبل کسی اصلا تحویل‌شان نمی‌گرفت. یا آن‌طور که «اندی بکت» خبرنگار گاردین می‌نویسد «در اکثر ادبیاتی که از دهه ۱۹۸۰ تا ۲۰۱۵ درباره حزب کارگر تولید شده ـ همه آن شایعه‌نویسی‌ها، روزانه‌نویسی‌ها و زندگینامه‌ها، بررسی‌های اطمینان‌برانگیز روزنامه‌نگارها و تاریخ‌نویس‌ها و تحلیل‌های محتاطانه دانشوران علوم سیاسی ـ فقدانی بزرگ به چشم می‌خورد؛ فقدانی که از زمان انتخاب کوربین به رهبری حزب، بزرگتر و معمابرانگیزتر نیز شده است. او و رفقای نزدیک‌اش یعنی مکدانل، وزیر فعلی اقتصاد و دارایی «دولت سایه» و «دیان ابوت» وزیر فعلی خانواده در دولت سایه برای دهه‌ها به ندرت صدایی داشته‌اند» (Beckett, ۲۰۱۷). این در حالی بود که از سال ۱۹۸۳ که کوربین به نمایندگی پارلمان انتخاب شد تا سال ۱۹۹۳، خانه بلر در لندن دفتر تبلیغات انتخاباتی کوربین بود و مکدانل و ابوت هم از دهه ۸۰ اعضای حزب در پارلمان بودند. بکت ادامه می‌دهد: «ابوت و مکدانل در آغاز دوران کار سیاسی حرفه‌ای‌شان وضعیتی امیدوارکننده داشتند. بین سال‌های ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۵ مکدانل یکی از اعضای کلیدی و موثر شورای بزرگ لندن بود و ابوت اولین زن سیاهپوستی بود که در سال ۱۹۸۷ عضو پارلمان شد. اما همان‌طور که مکدانل بعدها در یک برنامه مستند گفت، آنها در آخر آن دهه خود را در «برهوت وحشت»، دیدند»(همان).

حزب کارگر از دهه ۸۰ و برای آسوده کردن خود از دردسرهای برنامه‌های رفاهی به دامن لیبرالیسمی فزاینده افتاد که کمی بعد با شکل‌گیری راه سوم تونی بلر در دهه ۹۰ به اوج رسید؛ تونی بلر که جذب و درونی کردن برنامه‌های لیبرالی را شرط پیروزی حزب کارگر در انتخابات بعد از سال‌ها ناکامی جا زده بود و آن را در مانیفستی با عنوان «حزب کارگر جدید (new labour)، زندگی‌ای جدید برای بریتانیا» جمع‌بندی کرد، در یکی از سخنرانی‌های اولیه‌اش در مقام رهبر حزب کارگر بریتانیا گفت «تعادل نیروها در دنیا کاملا دگرگون شده و اجزای آن شکل تازه‌ای به خود می‌گیرد. این لرزه‌های سیاسی نهایتا آرام خواهد گرفت، اما پیش از آن باید نظام جدیدی در پیرامون خود بسازیم». این نظام جدید چیزی جز سوسیالیسم‌زدایی از حزب کارگر و بسط اقتصادی-سیاسی بازار آزاد نئولیبرالی در بریتانیا نبود و بلر چنان در توسعه آن کوشید که همراهی «بیل کلینتون» رییس‌جمهور پیشین دموکرات آمریکا را هم به خود جلب کرد.

داستان مثلث کوربین، مکدانل و ابوت از همین زمان آغاز می‌شود: سه عضو سرسخت جناح چپ حزب کارگر که بارها به خاطر اعتراض به برنامه‌های اقتصادی ضدرفاهی بلری و دیگر هم‌حزبی‌های دولتمندشان بازداشت شدند. یکی از وزرای سابق دولت بلر می‌گفت که «مکدانل بدون تسامح، سرسخت و اصلاح‌ناپذیر به نظر می‌آمد، ابوت ذهنی درخشان داشت اما تنبل بود و کوربین آدمی ساده‌لوح که هیچ احساس نزدیکی به حزب کارگر جدید نداشت» (همان). همین سه آدم به‌زعم طرفداران تونی بلر اصلاح‌ناپذیر و تنبل و ساده‌لوح بودند که در سال ۲۰۱۵ حزب کارگر را جانی تازه بخشیدند؛ هرچند «پیتر مندلسون» استراتژیست بلر گفته بود که هدف‌اش قرار دادن چپ‌های [رادیکال] پارلمان در «مقبره‌ای مهروموم شده» است (همان).

در میان آنها، مکدانل چهره‌ای نظری‌تر و برنامه‌ای‌تر اما دو شکست پی‌درپی برای رسیدن به رهبری حزب در سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۱۰ او را به حاشیه برده بود. کوربین اما پراگماتیک‌تر و سخنرانی مسلط‌تر بود و در سال ۲۰۱۵ توانست شکست‌های مکدانل در به دست‌گرفتن رهبری حزب را جبران کند. «ابوت» اولین زن سیاهپوستی بود که در سال ۱۹۸۷ توانست به مجلس عوام راه یابد تا مانند کوربین و مکدانل سهمی مهم در پیشبرد اهداف جناح چپ پیدا کند. پیروزی سال ۲۰۱۵ برای مثلث چپ حزب کارگر اهمیتی تعیین‌کننده داشت و همین پیروزی و انتخاب مکدانل به عنوان وزیر در سایه بود که اسم او را به عنوان برنامه‌ریز و مغز متفکر برنامه‌ای آنها سر زبان‌ها انداخت.

آنها چه می‌خواستند؟

برنامه‌های کوربین و مکدانل را باید در رابطه با چرخش‌های حزب کارگر بریتانیا فهمید. بعد از تغییرات مهم جهانی دهه ۸۰ و ۹۰ میلادی مانند اوج‌گرفتن تاچریسم و همچنین بحران‌های ادواری سرمایه‌داری بود که در نیمه دوم دهه ۹۰ میلادی حزب کارگر به رهبری تونی بلر توانست به حاکمیت ۱۸ ساله حزب محافظه‌کار پایان دهد و دولت را در دست گیرد. البته تونی بلر که برنامه‌های سیاسی جدیدش ذیل عنوان «حزب کارگر جدید» صورت‌بندی شد، داعیه‌دار راه سوم هم بود. اصل کار در برنامه‌های بلر کنار نهادن برنامه‌های بازتوزیعی حزب کارگر و حفظ ظاهری اصول آن در کنار اجرای عملی برنامه‌های لیبرالی بود: «در قلب استراتژی سیاسی «راه سوم» که توسط بیل کلینتون در ایالات متحده و رهبران سوسیال دموکرات مانند تونی بلر و «گرهارد شرودر» در اتحادیه اروپا اتخاذ شد این گزاره به چشم می‌خورد: تا هنگامی که فقیران اقلیتی از رای‌دهندگان را تشکیل می‌دهند، چپ میانه باید از سیاست‌های بازتوزیعی‌ای که ممکن است اکثریت غالب را به ستیزه وادارد، اجتناب کند»(Callinicos, ۲۰۰۰). هرچند برنامه‌هایی برای تعیین حداقل دستمزد و اجرای برخی طرح‌های نیم‌بند رفاهی در دستور کار قرار گرفت، اما در کل دوره ۱۹۹۷ تا ۲۰۱۰ برای حزب کارگر یعنی دوران رهبری تونی بلر و «گوردون براون» با افول اعتبار حزب کارگر شناخته

آیا مکدانل و کوربین می‌توانند بدون عقب‌نشینی از شعارها و برنامه‌های‌شان در آینده پیروز شوند یا بار دیگر با تونی بلری با شعارهایی به ظاهر رادیکال‌تر روبه‌رو خواهیم شد؟

می‌شود. مهمترین عامل در این افول همراهی ذوق‌زده بریتانیا با آمریکا در حمله به عراق بود و باقی به شکست در برنامه‌های نئولیبرالی حزب کارگر جدید بلر/براون برمی‌گشت. اینها همه ضربه‌ای سخت به اعتبار حزب کارگر زد و به نارضایتی بدنه حزب به‌ویژه اتحادیه‌های کارگری انجامید.

رهبری حزب پس از براون به اد میلیباند رسید. او پسر یکی از شناخته‌شده‌ترین چپ‌های نو اروپایی در دهه ۶۰-۷۰ میلادی یعنی «رالف میلیباند» بود. رهبری ضعیف او و بعد استعفایش زمینه را برای برآمدن جناح چپ حزب فراهم کرد؛ اتفاقی که دگرگونی‌های بین‌المللی و بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ هم با آن همراه بود.

«پیروزی کوربین در حالی به دست آمد که اکثر نمایندگان پارلمانی حزب کارگر و نیز شماری از شخصیت‌های ارشد این حزب از جمله «صادق‌خان» شهردار لندن، «اد میلیبند» (رهبر سابق حزب کارگر)، دیوید میلیبند (وزیر خارجه پیشین انگلیس) و «تونی بلر» از رقیب‌اش «اون اسمیت» حمایت کرده بودند. [...] کوربین پیروزی‌اش در این انتخابات را مدیون اتحادیه‌های بزرگ کارگری و نیز اعضای میانی حزب کارگر و نیز هواداران این حزب خصوصا کسانی است که اخیرا به حزب کارگر پیوستند» (روزنامه اطلاعات، ۱۳۹۵).

اما پیروزی کوربین، پیروزی مکدانل هم بود. بعد از دو شکست سخت برای رسیدن به رهبری حزب حالا از طریق دوستش می‌توانست حزب کارگر را به سمت برنامه‌های خود بکشاند؛ برنامه‌هایی که عمیقا در تقابل با برنامه‌های چند دهه اخیر در بریتانیا طراحی شده‌اند.

اقتصاد برای همه

مکدانل در مقدمه کتاب‌اش با عنوان «اقتصاد برای همه» می‌نویسد بحران سال ۲۰۰۸ شکست مدل اقتصادی نئولیبرالی را نشان داد و «از بحران مالی سال ۲۰۰۸ به بعد این مدل اقتصادی دارد به انتهای مسیر خود می‌رسد» (مکدانل، ۱۳۹۷). آنچه مکدانل «انقلاب اقتصادی در بریتانیا» می‌خواند را باید نه صرفا بازگشت به دولت رفاه دوران جنگ‌های جهانی بلکه از یک‌سو کاستن از ویرانی‌های ناشی از برنامه‌های نئولیبرالی در بریتانیا و از سوی دیگر اجرای برنامه‌های بازتوزیعی و غیررایضتی درک کرد. در اینجا است که نقش نظریه‌پردازی مشهور برجسته می‌شود: «کارل پولانی» و کتاب مشهورش یعنی «دگرگونی بزرگ». خود مکدانل هم در همان مقدمه به اهمیت پولانی اشاره می‌کند و نقش او را از این نظر مهم می‌داند که در نظریه‌اش نشان داده تهدیدهای برنامه‌های بازار «به یک «جنبش دوگانه» منجر می‌شود که [طی آن از طرفی بازار در پی منقاد کردن جامعه است و از طرف دیگر] جامعه با بازتعریف خود، می‌خواهد خودش را در برابر فشارهای بازار تثبیت کند» (همان).

این رویکرد حتی در میان چپ‌های رادیکال‌تر هم نگاهی مثبت را به تلاش‌های کوربین و مکدانل برانگیخته است. «الکس کالینیکوس» در مقاله‌ای می‌نویسد «کوربین و وزیر اقتصاد و دارایی‌اش در کابینه سایه جان مکدانل و مشاوران‌اش برنامه‌ای را طراحی کرده‌اند که از نئولیبرالیسم می‌گسلد حتی اگر چیزی بیش از کینزگرایی و بازملی‌کردنی انتخابی نباشد» (Callinicos, 2018). برای نمونه، مکدانل از وادار کردن شرکت‌ها به سهیم کردن کارگران‌شان در ۱۰ درصد از سهام‌شان یا الزام شرکت‌های دارای بیش از ۲۵۰ کارگر به تاسیس «صندوق مالکیت جامع (inclusive ownership fund)» سخن گفته است. این صندوق که در آن کارگران نقش سهامدار را دارند، نمونه‌هایی در آمریکا (صندوق همبستگی آمریکایی (ASF)) و در سوئد (برنامه میدنر (MP)) دارد. طرح مکدانل در سطح شرکت‌هاست، اما طرح (ASF) در سطح اجتماعی عمل می‌کند و برنامه (MP) در سطح بخش‌ها. به هر حال، صندوق مالکیت جامع می‌تواند تغییری جدی در روابط میان کار و سرمایه ایجاد کند. این کارها را باید در کنار برنامه‌های عمومی‌تر مانند اخذ مالیات‌های بیشتر از ثروتمندان و سیاست‌های مرتبط با تامین اجتماعی قرار داد. خود مکدانل در یکی از پست‌های وبلاگ‌اش نوشته بود «ما می‌پذیریم که هزینه‌کرد مالیات‌های عمومی کمکی است به رفع کسری بودجه، اما مالیات‌های مورد نظر ما، مالکان با درآمد متوسط و پایین و به‌ویژه فقرا را نشانه نمی‌گیرد بلکه یارانه‌های کلان پرداخت‌شده به مالکان که سودهای کلان‌تر از بازار مسکن می‌برند، یارانه پرداختی ۹۳ میلیارد دلاری به شرکت‌ها و کارفرمایانی را نشانه می‌رود که کارگران از طریق دستمزد پایین استثمار می‌کنند» (Hunt, 2015).

تلاش کوربین به عنوان رهبر حزب کارگر و مکدانل به عنوان وزیر در سایه اقتصاد و دارایی‌اش خشم دست‌راستی‌های درون‌حزبی و بیرون از حزب را برانگیخته است. از استعفای برخی از اعضای دولت در سایه تا بحران اخیر درباره حرف‌های کوربین که به یهودستیزی متهم شد و بحران اخیر ترور بیوشیمیایی جاسوس دوجانبه روس ضربه‌هایی هستند بر پیکر جریانی که در بریتانیا از عدالتخواهی و بازتوزیع ثروت سخن می‌گوید. رسانه‌های دست‌راستی مانند «فایننشیال تایمز» کار را به جایی رسانده‌اند که می‌گویند «بزرگترین تهدیدی که کوربین با آن روبه‌رو است، خود مکدانل است».

توفان برگزیت و بودجه

برنامه‌های مکدانل در بحث‌های اخیر حول بودجه سوم پیشنهادی دولت کنونی بریتانیا به ریاست «فیلیپ هاموند» نمود بیشتری یافته است؛ هرچند تناقضات و مسائل آن را هم رو می‌کند. از زمانی که «ترزا می» در سخنانی که در تاریخ معاصر محافظه‌کارهای «توری»[1] عجیب بود و تعجب هم‌حزبی‌های‌اش را برانگیخت، خبر از «گشاد کردن کمربندها» داد تا «فیلیپ هاموند» رییس خزانه‌داری علیاحضرت «رئوس» بودجه اخیر را با خیالی آسوده‌تر اعلام کند. نکته این است که به‌رغم صحبت‌های ترزا می و گزارش هاموند، تنها راهی که محافظه‌کاران و لیبرال‌ها برای حل استقراضی شدن اقتصاد انگلستان که در حال گسستن پیوندهایش از اتحادیه اروپا هم است، طراحی بودجه انقباضی و به اصطلاح «سفت‌کردن کمربند»هاست. هرچند برنامه‌های انقباضی از یک دهه قبل وضع شده، اما اینها از دهه ۸۰ تا امروز برای حل مسائل اقتصادی یکسره به برنامه‌ها و سیاست‌های پولی دل بسته‌اند. در این میان، برگزیت فشار مضاعفی ایجاد کرده است. پیش‌تر در دورانی که انگلستان عضو فعال اتحادیه اروپا بود، تاثیرات مخرب سیاست‌های انقباضی می‌توانست در گستره اقتصادهای اتحادیه سرشکن شود، اما اکنون برای اقتصاد گیر افتاده در جزیره اوضاع فرق می‌کند. «ماتیو دآنکونا» تحلیلگر گاردین در یادداشتی برگزیت را توفانی سهمگین تشبیه کرده که بودجه و برنامه‌های هاموند را در خود خواهد بلعید.

در اینجاست که برنامه آلترناتیو حزب کارگر به رهبری کوربین و نقش مکدانل در دولت سایه نمود بیشتری می‌یابد؛ هرچند با فرازونشیب‌هایی همراه شد. آنها که در همان آغاز هم از پایان دادن به سیاست‌های نئولیبرال انقباضی که «تنها به فقیرتر شدن مردم» می‌انجامد، سخن می‌گفتند، با مخالفت با بودجه سال ۲۰۱۸ هاموند و دولت اقلیت «ترزا می» مشخصا برنامه آلترناتیو خود را به میان گذاشته‌اند. هرچند اکنون برخلاف انتظار با معافیت‌های مالیاتی در بودجه حزب محافظه‌کار موافقت کرده‌اند؛ چراکه بر مالکان متوسط و سرپرستان نیز فشار وارد می‌کند، اما چشم‌انداز کلی‌شان به‌ویژه در مورد کلیت بودجه، جلوگیری از وارد کردن فشار بر طبقات پایین است.

اما تعارضات و تغییراتی در رویکرد مکدانل مشاهده می‌شود که تامل‌برانگیز است. او در ۲۵ اکتبر سال ۲۰۱۸ گفته بود که حزب کارگر معافیت‌ها را برمی‌گرداند و به سیاست ریاضتی پایان می‌دهد. اما چند روز بعد از همراهی با معافیت‌های مالیاتی گفته بود. هرچند چنین تغییر موضعی می‌تواند ناشی از بدبستان برای مثال لغو طرح اعتبار جامع (Universal credit یا UC)[2] باشد، همان‌طوری که «اسپارو» تحلیلگر گاردین گفته است (نک. Spparow, 2018)، اما هرچه باشد باعث اعتراضاتی در درون حزب و نمایندگان هم‌حزبی‌اش شده است. با این وجود، مکدانل با قاطعیت گفته است که «حزب یک بودجه آلترناتیو آماده کرده است تا زمانی که قدرت را در دست گرفت، آن را به کار ببندد» (Jooly, 2018).

اما هنوز معلوم نیست که آینده چنین برنامه‌هایی چه خواهد بود. به هر حال می‌توان در این پهنه، جنگی تمام‌عیار بر سر برنامه‌ها و قوانین رفاهی را تشخیص داد. رویکرد پراگماتیستی مکدانل بدون شک او را به سمت همراه کردن حداکثری احزاب و گروه‌ها می‌برد؛ چیزی که در برخوردش با معافیت‌های مالیاتی که بیشتر به دست شرکت‌های بزرگ و مالکان می‌رسد، مشهود است، اما از سوی دیگر، منافع شرکت‌های بزرگ و سیاست‌های سرمایه‌داران به سمت مطالباتی تمایل دارد که فشار را بر اقشار پایین‌تر بیشتر می‌کند. حال باید ببینیم آیا مکدانل و کوربین می‌توانند بدون عقب‌نشینی از شعارها و برنامه‌های‌شان که باعث پیروزی‌شان در رسیدن به رهبری حزب شد، در این میدان نیز پیروز شوند یا بار دیگر با تونی بلری با شعارهایی به ظاهر رادیکال‌تر روبه‌رو خواهیم شد؟

آینده دشوار

بدون شک مطالبات عدالتخواهانه مانند آموزش رایگان، بازتوزیع امکانات و ثروت، گرفتن مالیات بیشتر از ثروتمندان و جلوگیری از برنامه‌های نئولیبرالی که رفاه عمومی را نشانه می‌گیرد، مطالبات بخشی مهم از طبقه کارگر و طبقه متوسط بریتانیاست. دهه‌ها اجرای برنامه‌های ریاضتی چیزی جز فقر و محرومیت بیشتر نداشته است. مکدانل به درستی می‌نویسد که «شوراهای شهر تحت کنترل حزب کارگر منتظر انتخاب بعدی نشده و کارشان را از همین حالا آغاز کرده‌اند. زخم‌خورده از سیاست‌های ریاضتی، آنها ناگزیر از رسیدن به راه‌حل‌های خلاقانه برای حفظ خدمات عمومی شهری و اقتصاد محلی‌شان بوده‌اند». حزب کارگر بریتانیا به رهبری کوربین و مکدانل اگر می‌خواهد در آینده نزدیک قدرت در دست گیرد باید بر همین «راه‌حل‌های خلاقانه» تمرکز کند.

۱. پس از جنگ‌های داخلی انگلستان در سده هفدهم دو حزب سیاسی شکل گرفت؛ حزب توری که بعدها حزب محافظه‌کار از آن بیرون آمد و حزب ویگ که آغازگاه حزب لیبرال شد. البته اکنون تشخیص لیبرال‌ها از محافظه‌کاران در پهنه سیاسی بسیار دشوار است.

۲. این طرحی بود که در سال ۲۰۱۲ حزب محافظه‌کار برای یکپارچه کردن کمک‌های گوناگون به اقشار کم‌درآمد طراحی کرده بود. پژوهش‌ها نشان داده (نک. Doward, ۲۰۱۸) که عملا قشر بزرگتری از بی‌خانمان‌ها ـ کسانی که نمی‌توانستند مبلغ ماهیانه مربوط به آن را بپردازند ـ را ایجاد کرده و به فقیرتر شدن شهروندان انجامیده است.

مکدانل در یک چشم‌انداز

جان مارتین مکدانل در سال ۱۹۵۱ میلادی متولد شد. یک لیورپولی اساسا نمی‌تواند چپ نباشد؛ آنهم وقتی که پدرش راننده اتوبوس و دبیر شعبه اتحادیه «کارگران [حمل‌ونقل] عمومی و ترابری» است و مادرش هم نظافتچی در یکی از بزرگترین فروشگاه‌های نماد سرمایه‌داری انگلیس، اما در زندگی او مسیری دیگر هم وجود دارد. در جوانی تلاشی ناکام برای کشیش شدن داشت اما خیلی زود آن را کنار گذاشت. بعد از پرداختن به چند شغل به عنوان کارگر غیرماهر، شبانه درس خواند و در آخر در رشته سیاست و جامعه‌شناسی فارغ‌التحصیل شد. فعالیت اجتماعی‌اش را با فعالیت در اتحادیه‌های کارگری در منطقه هیز (Hayes) لندن آغاز کرد و در سال ۱۹۹۷ به عضویت مجلس عوام درآمد. از همین زمان بود که فعالیت‌های سیاسی اجتماعی‌اش را با راه انداختن کمپین‌هایی با همکاری اجتماعات محلی علیه توسعه‌طلبی‌های سرمایه‌دارانه برای نمونه در مخالفت با توسعه فرودگاه «هیث‌رو» آغاز کرد. اما نقطه اوج برای او و آغاز همراهی‌اش با کوربین به اعتراض‌اش علیه سیاست‌های حزب کارگر جدید تونی بلر در حمله به عراق برمی‌گردد. در سال ۲۰۰۶ به همراه ۱۲ عضو دیگر حزب کارگر درخواست سوال درباره جنگ عراق را مطرح کرد. اما رسانه‌های بریتانیایی او را با نقل قول جنجالی‌اش درباره ارتش جمهوریخواه ایرلند و ستایش‌اش از مبارزه مسلحانه‌شان به یاد می‌آورند. دو بار برای رهبری حزب تلاش کرد؛ یکی در سال ۲۰۰۷ و دیگری در سال ۲۰۱۰ که شکست خورد، اما او همواره یک پای ثابت و موسس کمپین‌ها و گروه‌های پارلمانی‌ای بود که در دفاع از خدمات عمومی، شفافیت مالیاتی [شرکت‌های بزرگ]، وضع مقررات برای بانک‌ها، مبارزه با سیاست‌های ریاضت اقتصادی تشکیل شده‌اند. همچنین او نقشی مهم و استراتژیک در رسیدن کوربین به رهبری حزب کارگر در سال ۲۰۱۵ داشت که پس از پیروزی به عنوان وزیر اقتصاد و دارایی «دولت سایه» برگزیده شد.

پیروزی چپ در حزب کارگر

پیروزی کوربین، پیروزی مکدانل هم بود. بعد از دو شکست سخت برای رسیدن به رهبری حزب حالا از طریق دوستش می‌توانست حزب کارگر را به سمت برنامه‌های خود بکشاند؛ برنامه‌هایی که عمیقا در تقابل با برنامه‌های چند دهه اخیر در بریتانیا طراحی شده‌اند

انتخابات برزیل نئوفاشیسم را به‌عنوان نماینده سیاسی نئولیبرالیسم معرفی کرد

ترامپ گرمسیری

مسعود امیدی
پژوهشگر

رییس‌جمهور جدید برزیل که یک ارتشی قدیمی و هم‌پیمان آمریکا است با اظهارنظرهای جنجالی خود در طرفداری از شکنجه و مخالفت آشکار با چپ‌ها، زنان، مهاجران و همجنسگرایان، نگرانی‌های جدی را برای طرفداران حقوق بشر ایجاد کرده است. چه عواملی منجر به پیروزی «بولسونارو» شدند و رسانه‌های مسلط چه نقشی در این پیروزی داشتند؟

بولسونارو کیست و به دنبال چیست؟

«جایر بولسونارو» در دور نهایی انتخابات، ریاست‌جمهوری برزیل را به دست آورد. بولسونارو ۵۵ درصد آرا را به‌خود اختصاص داد و نماینده حزب کارگران، «فرناندو هاداد» را شکست داد.

بولسونارو با مداخله پیشرفته هماهنگ‌شده توسط ایالات متحده در اتحاد با جناح راست در برزیل پیروز شده است. این نوع مداخله از کودتای پارلمانی علیه «دیلما روسف» در سال ۲۰۱۶ و سپس محکومیت «لولا دا سیلوا» در اوایل امسال آغاز شد. «استیو بنیون»، مشاور ارشد سابق ترامپ، مشاور کمپین بولسونارو بود و میلیون‌ها دلار از طرف سرمایه‌گذاری بین‌المللی برای انتشار اخبار تحریک‌آمیز ساختگی علیه حزب کارگران در مقیاس یک سونامی صرف شد.

بخش‌هایی از لیبرال‌ها تلاش کرده‌اند که شخصیت واقعی بولسونارو را با ایجاد یک طبقه قلابی از «مردان/زنان قوی»، «پوپولیست» و مانند آن مغشوش کنند. بر این اساس ادعا می‌شود بولسونارو بخشی از «موج» رهبرانی چون ترامپ، پوتین و مانند اینها، یک «ناسیونالیست برزیلی» است. ایجاد این طبقه جعلی با هدف مخفی کردن این واقعیت است که

بولسونارو هدفش وابسته کردن کامل برزیل به ایالات متحده است. بولسونارو به هیچ‌وجه یک «ناسیونالیست برزیلی» نیست، او به عنوان یک پیرو رژیم ایالات متحده آمریکا در برزیل است و بیش از همه دیکتاتوری نظامی برزیل را که گروگان محض ایالات متحده بودند، ستایش می‌کند.

ترامپ می‌خواهد از بولسونارو به عنوان ابزاری برای تهاجم به چپ در سراسر آمریکای لاتین به‌ویژه دولت‌های چپ در ونزوئلا، کوبا، نیکاراگوئه، بولیوی و مکزیک استفاده کند. مداخله نظامی برای سرنگونی دولت سوسیالیست «مادورو» در ونزوئلا به یک احتمال بسیار جدی تبدیل شده است. ترامپ همچنین می‌خواهد از بولسونارو به عنوان دست‌نشانده خود در صحنه جهانی استفاده کند، از شرکت در جنگ سیاسی و اقتصادی ایالات متحده در برابر چین گرفته تا از ریل خارج کردن مبارزه بین‌المللی برای جلوگیری از فرار آمریکا از مسئولیت خود در برابر تغییرات اقلیمی و دیگر مسائل.

بولسونارو هفته گذشته این تهدید مطرح کرد که چپ را در برزیل از میان برمی‌دارد. وی بی‌وقفه موجی شدید از خشونت و حملات را به چپ، زنان، همجنسگرایان، سیاهپوستان و روزنامه‌نگاران راه انداخته و طرح‌های خود برای تقویت و نهادینه کردن این خشونت از طریق تقویت ارتش و پلیس مشخص کرد، آنچنان که در اوایل سال جاری توسط دادستان کل به ترویج نفرت متهم شد.

بولسونارو از ژنرال «پینوشه» ستایش و پشتیبانی‌اش را از شکنجه‌گران اعلام کرد و خواستار آن شد که مخالفان سیاسی‌ای که از او به عنوان «ناشایست‌ترین منتخب در جهان دموکراتیک» سخن می‌گویند، مورد ضرب‌وشتم قرار گیرند. او جریان راست را به سرمایه‌گذاری در آمریکای لاتین فرا می‌خواند و خود را به عنوان یک دونالد ترامپ گرمسیری رنگ می‌کند؛ یک جنگجوی معتقد جنگ‌های صلیبی و مدافع آزادی اسلحه و ضدبنیادگرایی که روی «تخلیه باتلاق»[2] و جلوگیری از جرایم خشونت‌آمیز متمرکز است.

مورخ برزیلی «هلویا ستارلینگ» می‌گوید که او به‌ویژه از گرایش‌های اقتدارگرایانه بولسونارو و برنامه‌اش برای تضعیف قوانین کنترل اسلحه برآشفته است. او می‌گوید: «اگر او واقعا اجازه دهد مردم مسلح شوند، این کشور تبدیل به غرب وحشی می‌شود.» بولسونارو در یکی از برنامه‌های پیش از انتخابات اصرار داشت که «ما بر همه، حتی خدایان، حکومت خواهیم کرد» یا «بیایید برزیل را با هم تغییر دهیم.»

«ثریا د سوزا»[3] یک وکیل ۵۶ ساله که در یک مدرسه در محله «سانتا ترزای ریو» رای خود را به صندوق انداخته است، گفت: «برزیل با یک انتخاب جدی میان «دموکراسی یا فاشیسم» مواجه است.» قصاب ۵۶ ساله‌ای از شهری که رییس‌جمهور «لولا» در آن متولد شده، می‌گوید: «این حتی از آن شیطان کوچک در ایالات متحده هم بدتر خواهد بود. او فقط می‌خواهد مردم را بکشد. تنها چیزی که او دوست دارد، اسلحه است.»

پشت‌پرده انتخابات

اما چرا مردم برزیل در انتخابات اخیر یک نئوفاشیست را انتخاب کردند؟ اگر اطلاعات خود را از روزنامه‌ها دریافت کنیم، ممکن است فکر کنیم که این اتفاق به دلیل ترس برزیلی‌ها از افزایش نرخ خشونت یا افزایش فساد روی داده است.

رسانه‌های راست و جریان اصلی به دروغ این باور را ترویج می‌دهند که چپ‌ها تنها فساد را افزایش می‌دهند.

دلیل دیگری که معمولا برای حمایت از بولسونارو ذکر شده، ناامیدی مردم برزیل در برابر فساد است که طی ۵ سال گذشته تقریبا به طور انحصاری در رسانه‌های ملی و بین‌المللی با نام «حزب کارگران» برزیل همراه بوده است. حقیقت آن است که رییس‌جمهور دیلما روسف هرگز برای ثروتمند شدن از طریق فساد اقدامی انجام نداد. در واقع، او خودش قربانی فساد بود. دلیل متهم شدنش به فساد یک اتهام غیرمجرمانه و در واقع یک تخلف بودجه‌ای بود که به طور سیستماتیک توسط تمام رهبران تمام سطوح دولت برزیل انجام و یک هفته پس از آنکه او از مقام خود برکنار شد، به صورت قانون درآمد. پس از آن هم آشکار شد که اعضای کنگره برای رای دادن به اعلام جرم او رشوه گرفته بودند.

«لوئیس ایناسیو لولا دا سیلوا» که به طور کلی مردی به اندازه کافی مقتدر بود تا مانع خصوصی‌سازی ذخایر نفتی عظیم برزیل شود، متهم به اتهاماتی مانند «اقدامات نامشخص فساد» در ارتباط با یک آپارتمان شده بود که دادگاه قادر به اثبات آن نبود، با این وجود قبل از اینکه پرونده‌اش فرایند استیناف خود را طی کند، دستگیرش کردند و به زندان انداختند و او را در حرکت سازمان‌یافته‌ای که به گفته «گلن گرین والد»[4] به وضوح برای ممانعت از شرکت وی در انتخابات ریاست‌جمهوری در این سال برنامه‌ریزی‌شده از سر راه برداشتند.

به همین ترتیب، فرناندو هاداد نیز قربانی اتهام فساد شد. زمانی که «سرجیو مورو» قاضی و دادستان تحت حمایت ایالات متحده به طور غیرقانونی در طول دوره انتخابات گواهی درخواست معامله ارزان را در اختیار مطبوعات گذاشت و ادعا کرد که او در یک رسوایی فساد دست داشته، به‌رغم اینکه این گواهی قبلا توسط دفتر دادستان عمومی رد شده بود.

از طرف دیگر جایر بولسونارو، ۲۵ سال در ارتباط تنگاتنگ با فاسدترین حزب سیاسی در برزیل یعنی «حزب پیشرو»[5] به رهبری فاسدترین سیاستمدار تاریخ برزیل، «پائولو مالوف» بوده که در فهرست تحت تعقیب اینترپل است و نمی‌تواند از برزیل خارج شود و در صورت خروج دستگیر خواهد شد. به‌علاوه بولسونارو در حال حاضر هم از سیاستمداران فاسد برای کمک به اجرای حکومت خود دعوت کرده است. این نام‌ها عبارتند از:

- «آلبرتو فراگا»[6] عضو کنگره از حزب دموکرات و فروشنده صنایع تسلیحاتی که بولسونارو از او برای هدایت جناحش در کنگره دعوت به عمل آورد. فراگا سه هفته قبل از انتخابات دور اول در سپتامبر سال ۲۰۱۸ به اتهام دریافت رشوه از یک شرکت اتوبوسرانی دستگیر و به ۴ سال حبس تعلیقی محکوم شد.

- عضو کنگره، «اونیکس لازارونی»[7] که قبلا به عنوان رییس ستاد بولسونارو تایید شده بود، پذیرفته که از شرکت بسته‌بندی گوشت (JBS) برای شرکت در یک صندوق غیرقانونی مبارزه با موادمخدر در سال ۲۰۱۷ رشوه گرفته است.

- عضو کنگره، «پادرنی آولینو»[8] از حزب دموکرات که در سال ۲۰۱۶ به اتهام پرداخت میلیون‌ها دلار بالاتر از نرخ بازار برای مبلغ معامله جهت اجاره ساختمان‌ها به دوستانش محکوم شده و از مبلمان مدرسه زمانی که وزیر آموزش و پرورش در «مانوس»[9] بود، استفاده کرده است.

- «پائولو گوئدس»[10] اقتصاددان پولگرای تحصیلکرده دانشگاه شیکاگو و مدافع سابق «آگوستو پینوشه» است. بولسونارو ازاو به عنوان وزیر اقتصاد خود دعوت کرده است. حتی او در حال حاضر توسط دفتر دادستانی مورد تحقیق قرار دارد که می‌خواهند بدانند چگونه در طول ۶ سال که سرمایه‌گذاری‌های بازنشستگی را مدیریت می‌کرد، موفق به جابه‌جایی یک میلیارد دلار شده است.

چطور می‌شود بولسونارو به عنوان نامزدی که کارنامه‌اش و شرایط کنونی‌اش اینچنین با نمادهای فساد و خشونت درهم آمیخته است، پرچمدار مبارزه با فساد و خشونت باشد و چگونه می‌شود که چنین شخصی در انتخابات به پیروزی می‌رسد؟ واقعیت این است که انتخابات نه عادلانه بود و نه آزاد. این نتیجه یک مبارزه متقلبانه گسترده بود که توسط دولت ایالات متحده، ارتش برزیل و قوه قضاییه حمایت شده بود تا اطمینان حاصل کنند که خصوصی‌سازی بزرگترین ذخایر نفتی فراساحل که توسط دولت کودتایی «میشل تمر» اجرا شده، تداوم یافته و دسترسی ارتش آمریکا به پایگاه‌های برزیلی برای احتمال دستیابی به نفت ونزوئلا در آینده تامین شود. بررسی میدانی رویدادهای برزیل نشان می‌دهند رخدادهای زیر تاثیر بسزایی بر پیروزی بولسونارو داشتند:

● یک عملیات مشترک حاکمیت ایالات متحده و برزیل، نامزد پیشرو «لوییز ایناچیو لولا دا سیلوا» را که وعده داده بود روند خصوصی‌سازی نفتی را برگرداند و مجددا منافع دولتی نفت را به بهداشت عمومی و آموزش و پرورش تخصیص دهد، زندانی کرد. او به اتهام تقلب و تبانی در یک معامله قبل از پایان روند بازجویی‌اش و بدون هیچ مدرک مستندی و تنها بر اساس یک شهادت به وسیله یک مجرم محکوم‌شده به اتهام قاچاق موادمخدر در ازای وعده کاهش حکم و نگهداری جزیی در زندان، زندانی شد.

● لولا اعلام کرد به هر حال به عنوان حق خود مطابق با قوانین برزیل و بین‌المللی به عنوان رییس جمهور اقدام به شرکت در انتخابات می‌کند. دادگاه انتخاباتی به هزار و ۴۰۰ نامزد ریاست‌جمهوری با مسائل حقوقی مشابه مجوز داد، اما آنها لولا را مستثنا کردند. او در همه نظرسنجی‌های انتخاباتی و از پشت میله‌ها نیز با حمایت بیشتری نسبت به تمام کاندیداهای دیگر و دو برابر حمایت «بولسنارو» برخوردار بود و به رهبری هواداران خود می‌پرداخت، به همین دلیل بود که آنها بر آن شدند تا مردی را که به راحتی قادر به شکست دادن فاشیسم بود از ادامه راه بازداشته و مانع از شرکت او در انتخابات شوند.

● کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد حکمی برای حکومت برزیل صادر کرد تا اجازه دهد لولا به دفترش برود. برزیل امضاکننده پروتکل سازمان ملل متحد برای حقوق مدنی و سیاسی است و طبق مصوبه شماره ۲۰۰۹/۳۱۱ برای این کشور احکام شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد[11] از نظر قانونی لازم‌الاجراست. دادگاه عالی انتخابات، قوانین برزیل را نقض کرد و هنگامی که مانع شرکت لولا در انتخابات شد، اجرای حکم سازمان ملل را نیز نادیده گرفت.

● در کشوری که خبرنگاران تلویزیونی آن برای مصاحبه با قاچاقچیان موادمخدر و قاتلان مردم به طور منظم وارد زندان‌ها می‌شوند، دادگاه‌ها لولا را از صحبت با روزنامه‌نگاران محروم می‌کنند و به طور غیرقانونی او را از اطلاع‌رسانی به مردم باز می‌دارند.

● ۳/۳ میلیون رای‌دهنده که اکثر آنها از فقرا بودند و در شمال شرقی -که بر اساس مردم‌شناسی بیشترشان از حزب دگرگونی (یک حزب سیاسی چپ سوسیال‌دموکرات در برزیل) پشتیبانی می‌کردند- از دو هفته قبل از انتخابات از لیست‌های انتخاباتی[12] پاکسازی شدند.

● پس از شکل‌گیری جریان حمایت از بولسونارو در دور اول انتخابات، روزنامه «فویا د سائو پائولو»[13] افشا کرد که کمپینی از یک صندوق سیاه غیرقانونی که با پرداخت مبلغ نزدیک به ۴ میلیون دلار از سوی هر یک از صدها نفر از تجار و بازرگانان برای استخدام شرکت‌های فناوری اطلاعات جهت دستیابی غیرقانونی به اطلاعات شخصی کاربران از اپلیکیشن‌ها و رسانه اجتماعی «واتساپ» تشکیل شد. بر اساس این مقاله، از این اطلاعات برای ایجاد هزاران گروه هدفمند از جمعیت شناخته‌شده استفاده کرده و این گروه‌ها دائما با دروغ و تهمت علیه حزب سیاسی چپ سوسیال‌دموکرات برزیل (PT) بمباران می‌شوند. پس از آنکه «رزا وبر»[14] عضو دادگاه عالی انتخابات از سوی حامیان بولسونارو تهدید به مرگ شد و جلسه‌ای با «ژنرال سرجیو اچگوین» حامی بولسونارو برگزار کرد، تحت فشارها و ارعاب آنها تصمیم گرفت تا تحقیقات در مورد تخلفات‌شان را تا پایان دوره انتخابات متوقف کند.

با انتخاب بولسنارو ارتش آمریکا قادر خواهد بود از پایگاه پرتاب موشک «آلکانتارا» به عنوان پرتاب برای تهاجم به ونزوئلا استفاده کند. شرکت برزیل در «بریکس» تحت فشار است و شرکت‌های نفتی ایالات متحده به نفت برزیل دسترسی دارند. صرف‌نظر از مداخله ایالات متحده و نهادهای آن، این رویدادها با الگوی مداخلات ایالات متحده در آمریکای لاتین در طی ۱۰۰ سال گذشته انطباق دارد.

جمع‌بندی

در انتخاب بین دموکراسی و فاشیسم، دموکراسی جای خود را به فاشیسم داد. این انتخابات بار دیگر نشان داد که با استفاده از دموکراسی جوامع سرمایه‌داری اگر چه ممکن است بتوان به تصرف نهادهای سیاسی حاکمیتی چون دولت و پارلمان دست یافت اما تحکیم و تثبیت دموکراسی در فضایی که در آن سرمایه‌داری از امکانات مختلف مالی، سیاسی، حقوقی، رسانه‌ای و تبلیغی، نظامی و... برخوردار است، حاکمیت برآمده از جنبش‌های مردمی را در معرض یک مسابقه نابرابر قرار می‌دهد که از یک سو ممکن است تحت فشارهای بسیار زیاد ارتجاع داخلی و خارجی دست به اشتباهاتی بزند و از سوی دیگر به راحتی بازی انتخابات را به رقبای برخوردار از امکانات گسترده ببازد.

این انتخابات همچنین نشان داد نقش رسانه‌ها در روند تحولات سیاسی امروز جهان تا چه اندازه تاثیرات تعیین‌کننده دارد و حضور موفق، فعال و با برنامه در این فضا، به دست گرفتن آن و اعمال هژمونی نظری و سیاسی در این فضا تا چه اندازه می‌تواند به توازن قوای سیاسی به نفع جنبش‌های توده‌ای و ضددیکتاتوری کمک کند.

پی نوشت

1- Jair Bolsonaro
2 - draining the swamp
یک اصطلاح رایج از دهه ۱۹۸۰ در بین سیاستمداران آمریکایی که به تخلیه تاریخی باتلاق‌ها برای مبارزه با مالاریا اشاره دارد. این استعاره همچنین از سوی سوسیالیست‌ها برای توصیف تمایل آنها به «تخلیه باتلاق سرمایه‌داری» نیز مورد استفاده قرار گرفته است.
3 - Soraya de Souza
4 - Glenn Edward Greenwald
یک وکیل، روزنامه‌نگار و نویسنده برجسته و مشهور آمریکایی و متولد سال ۱۹۶۷ که به خاطر مجموعه گزارش‌های منتشر شده‌اش در روزنامه گاردین پیرامون برنامه‌های نظارت جهانی ایالات متحده و انگلستان که از سال ۲۰۱۳ بر اساس مدارک طبقه‌بندی شده «ادوارد اسنودن» منتشر شده است، معروف است.
5 - Partido Progressista (PP)
6 -Alberto Fraga
7 - Onyx Lazaroni
8 - Pauderny Avelino
9 - Manaus
10 - Paulo Guedes
11 - United Nations Human Rights Council (UNHRC)
12 -Electoral Roll
فهرست انتخاباتی یا فهرست ثبت‌نام رای‌دهندگان یا دفتر رای‌گیری، فهرستی از افرادی است که از نظر قانونی مجاز به رای دادن در یک منطقه انتخاباتی هستند و کسانی که برای رای دادن ثبت‌نام می‌کنند در صورتی که در یک قلمرو خاص مدنظر باشد.
13 - Folha de S. Paulo
«فویا د س. پائولو» یا «فویا د سائو پائولو» (به پرتغالی) نام روزنامه‌ای میانه‌رو با تمایلات چپگرایانه در کشور برزیل است. این روزنامه در شهر سائوپائولو منتشر می‌شود. این روزنامه تاثیر زیادی در سراسر کشور و رسانه‌های گروهی دیگر دارد. روزنامه فولیا د سائوپائولو با تیراژی بالغ بر ۳۰۰ هزار نسخه در روز، یکی از پرتیراژترین روزنامه‌های برزیل است.
14 - Rosa Weber

قلمرورفاه

فرهنگ

شوقِ یک خیزِ بلند

معرفی و نقد کتاب کارگران بی‌طبقه (توان چانه‌زنی کارگران در ایران پس از انقلاب)

کتاب «کارگران بی‌طبقه» برآمده از تز دکترای علیرضا خیراللهی در دانشگاه علامه طباطبایی با عنوان «تحول چانه‌زنی کارگران در ایران پس از انقلاب» است. از یک‌سو تمرکز بر مطالعات کارگری در سطح دکترا، نشان از دغدغه‌مندی پیگیرانه نویسنده کتاب دارد و از سوی دیگر این پرسش را پیش می‌آورد که آیا کارهای دیگری از دانشجویان است که معطوف به چنین مطالعاتی باشد و امکان انتشار نیافته باشد؟ ممکن است و چه بسا انتشار آنها پیکر نازک مطالعات کارگری را تنومند کند.

روزبه آقاجری
عضو تحریریه

مطالعات کارگری در ایران فقیر اســـت؛ فقیر به این معنا که کمتر متن ســـاخت‌یافته و نظام‌منـــدی را می‌توان یافت که بخواهد به شکلی منســـجم داده‌ها را درباره مسائل کارگری گرد بیاورد، تحلیل کند و بکاود و سپس به نقد بگذارد یا اینکه تاریخی دقیق و ناایدئولوژیک از مبارزات کارگری فراهم کند. اگر بخواهیم نمونه‌های برجسته‌ای را مانند «شوق یک خیز بلند» (محمودی و سعیدی، ۱۳۸۱)، «اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران» (لاجوردی، ۱۳۶۹) و «اتحادیه‌های کارگری و قانون کار در ایران» (فلور، ۱۳۷۱) یا «کیفرخواست دستمزد» (قراگوزلو، ۱۳۹۶) را کنار بگذاریم، باقی، مقالاتی هستند که شاید این یا آن جنبه از مسائل کارگری را کاویده باشند اما مطالعه‌ای منسجم و به معنای دقیق کلمه، پژوهشی به حساب نمی‌آیند. اینها که نام بردیم، در بیرون از مرزهای آکادمی منتشر شده‌اند. اوضاع در فضای آکادمیک و تخصصی پژوهشـــی اســـفبارتر اســـت. مطالعات درباره کارگران (نه مطالعات کارگـــری) در فضای آکادمیک اساســـا یا به بهبود فرایندهای کار و مطالعات آسیب‌شـــناختی کالبدی درباره کارگران معطوف‌اند یا در چارچوب رویه‌ها و متون حقوقی در پی تدقیق رابطه میان کارفرما ـ کارگر می‌گردند. این دو نوع برخورد شیءانگارانه با مسائل کارگران برخوردهای غالب‌اند، در اولی جســـمی اســـت که باید از طریق تصحیح عملکرد خود، روند تولید را بهبود بخشد و در دومی ناشخصی دارای حق (شخصی حقوقی) که باید حدود و ثغور حق و تکلیفش مشخص شود. در این فضا، انتشار کار علیرضا خیراللهی یعنی «کارگران بی‌طبقه (تـــوان چانه‌زنی کارگران در ایران پس از انقلاب)» اتفاقی خجسته است.

کتاب از ۵ فصل و یک موخره تشـــکیل شـــده و بخشی اولیه با عنوان درآمدی نظری تاریخی دارد، اما برخلاف بســـیاری از کتاب‌های نشـــر آگاه، این کتاب، بخش اعلام ندارد و این نقیصه‌ای جدی تلقی می‌شود.

مساله‌روش

روش نگارنده در رونـــد فهم توان چانه‌زنـــی کارگـــران اســـتفاده از تقسیم‌بندی‌ای اســـت که «بورلی سیلور» در کتاب مشهورش یعنی نیروهای کار (ســـیلور، ۱۳۹۲) از قـــدرت طبقـــه کارگر به دســـت می‌دهد. ســـیلور این تقســـیم‌بندی را بر پایه نظریه قدرت طبقاتی «اریک اولین رایت» بنا می‌کند. او می‌نویسد «به این ترتیب اکنون با یک دســـته‌بندی مدون از انـــواع قدرت‌ها یا توان‌های چانه‌زنی کارگران (چه در سازمان‌های کارگری، چه در بازار کار و چه در محل کار) مواجه‌ایم که می‌توان بر اساس آن تحلیلی نظام‌مند از روند کاهـــش توان چانه‌زنی کارگران ایرانی در سال‌ها و دهه‌های اخیر ارائه داد» (خیراللهی: ۱۶). هر چند او در یادداشت نویسنده با بیان اینکه «در این کتاب نظریه مصالحه و منازعه طبقاتی اریک اولین رایت و برداشت بورلی ســـیلور از آن، صرفا به عنوان چارچوبی انسجام‌بخش برای بیان مطالب در نظر گرفته شده است، نه چیزی بیشتر» (همان: ۷) به شـــکلی بار مداقه وفادارانه‌تر در رویکرد بورلی سیلور را از روی دوش خود برمی‌دارد، اما ذکرش خالی از لطف نیست که اگر نویسنده چنین می‌کرد چه جنبه‌هایی به کارش افزوده می‌شد.

الف) در کار سیلور به دگرگونی‌های فناورانه در فرایند کار و تاثیرات آن بر «قدرت طبقاتی» کارگران توجه می‌شود که در کار خیراللهی تقریبا هیچ توجهی به این موضوع نشده است ب) آن‌طور که نویسنده کتاب درگیر دگرگونی‌ها در قوانین کار می‌شود ـ که در جای خود بسیار مهم و مفید است ـ سیلور قضیه را در چارچوب ســـاختارهای کلان‌تر بررسی می‌کند. آنچـــه فقدانش بیش از همـــه در کار او به چشـــم می‌خورد، بی‌توجهی به ســـهم دگرگونی‌های فناورانـــه و دگرگونی در فرایندهای کار است، یعنی همان چیزی که اقتدای روشی به سیلور، توجه به آن را لازم می‌آورد.

تشکل‌زدایی

در بخش تشکل‌زدایی با کندوکاوی دقیق و کم‌وبیش همه‌جانبه در وضع تشـــکل‌های رســـمی کارگـــری و انتقادهای منسجم به آنها مواجه‌ایم: نامشخص‌بودن «وضعیت صنفی و سیاسی خانه کارگر»، عملکردهای یک تشـــکل کارگری در آن به‌رغم عنوانش و وضعیت مبهم حقوقی آن (همان: ۵۴). موضوع جالـــب اینکه خیراللهی در سطح بازگویی رابطه حقوقی یا عملکردی تشکل‌های کارگری متوقف نمی‌شـــود و می‌کوشـــد نفوذ و تاثیرآن‌ها را در میان کارگران ارزیابی کند. استفاده‌اش از ضریب تراکم اتحادیه‌ای و گمانه‌زنی درباره میزان مشارکت کارگران در این تشکل‌ها بسیار خواندنی است.

از آنجایی که بخش بزرگی از انرژی پژوهشـــی مذکور صرف کاوش در قوانین کار و حقوق مربوط به آن و ســـپس، ارتباط آن با دگرگونی‌های ســـاختاری شده، توانســـته است نقاط تقاطع تاریخی جالبی را بیابد. برای نمونه اینکه «نه حکومت شاهنشاهی و نه حکومت پساانقلابی هیچکدام دو مقاوله‌نامه بسیار مهم [...] یعنی مقاوله‌نامه‌های شـــماره ۸۷ («آزادی انجمـــن و حفاظت از حق ســـازمان‌یابی جمعـــی»، مصوب ۱۹۴۸) و شماره ۹۸ («حق سازمان‌یابی و چانه‌زنی جمعی»، مصوب ۱۹۴۹) را نپذیرفته‌اند» (همان: ۳۷). این یافته‌ها که در بخش‌های گوناگون پژوهش او یافت می‌شوند از بخش‌های جذاب کتاب او است. اما موردی که بازهم در جاهای گوناگون کتاب می‌توان دید و جای نقـــد دارد، نتیجه‌گیری‌های گاه، شتابزده‌ای اســـت که لزوما هم از مقدمات و داده‌های مربوط برنمی‌آیند. خیراللهی با استناد به نتیجه‌گیری‌ای در مقاله‌ای از «محمد مالجو» که در شرایط بهبودیافته سال ۸۰ (نسبت به ســـال‌های پیش و پس از آن) «تحرکات کارگری سرشتی عمیقا تدافعی داشته است»، یکباره نتیجه می‌گیرد که «وقتی ماهیت اعتراضات کارگـــری در زمان رونق نســـبی اقتصاد، تدافعی و برای اخذ حقوق و مزایای معوقه بوده، نمی‌توان هیچ ایـــده خوش‌بینانه‌تری برای ماهیـــت اعتراضات کارگری در زمانه رکود عمیق و طولانی دهه نود شمسی داشت» (همان: ۷۵). این نتیجه‌گیری که به سادگی از زبان نویسنده جاری می‌شود، لزوما از استدلالات مالجو برنمی‌آید و نمی‌توان پیش از انجام پژوهش‌های تجربی چندعاملی تاییدش کرد که بسیار تعجب‌برانگیز بوده و می‌توان استدلال کرد که نادرست است. موضوع دیگری که در بخش تشـــکل‌زدایی یعنی فصل اول کتاب به چشـــم می‌آید، بی‌توجهی چشمگیر به تشکل‌های کارگری غیر از تشکل‌های رســـمی و تلاش خاص و خلاقانه

کارگران بی‌طبقه (توان چانه‌زنی کارگران در ایران پس از انقلاب)
- نویسنده: علیرضا خیراللهی
- تعداد صفحات: ۲۵۸
- قیمت: ۳۰ هزار تومان
- سال انتشار: ۱۳۹۷
- نشر: آگاه

این تشـــکل‌های غیر برای اســـتفاده از فضای خاکستری قانون و تشکل‌یابی مستقلانه است. شـــاید گفته شود که رویکرد حقوقی ـ ساختاری او چنین کنارگذاری‌ای را لازم آورده است. این صرفا توجیه اســـت. بدون در نظر گرفتن تلاش‌های حقوقی ـ قانونی تشکل‌های مستقل کارگری به ســـختی می‌توان توصیفی دقیق و روشن از دگرگونی‌های ســـاختاری و به دنبال آن، دگرگونی‌هـــا در توان چانه‌زنی کارگران ارائه داد.

موقتی‌سازی

هرچـــه بـــه ســـمت جنبه‌های ســـاختاری‌تر وضعیت کارگران پیش برویم، پژوهـــش خیراللهی هم درخشـــان‌تر، دقیق‌تر و قابل توجه‌تر می‌شود. یکی از جنبه‌های مهم کتاب «کارگران بی‌طبقه» در این بخش توصیف تاریخی ـ حقوقی فوق‌العاده از روند جا افتادن قراردادهای موقت در اقتصاد ایران و اشاراتی مهم به پیوند این قراردادها با ساختارها و رویه‌های کلان‌تر است. کندوکاو جزیی‌نگرانه حقوقی به همـــراه قراردادن آن در بســـتری تاریخـــی از تغییرات سیاســـی، چشـــم‌اندازی روشنگرانه پیش روی می‌گشـــاید. رویکرد انتقادی جدی نویسنده در این بخش‌ها قابل توجه و ستودنی است. او در پایان فصـــل نتیجه می‌گیرد که «با در نظر داشـــتن بحث ارسال مجدد لایحه اصلاح قانون کار در دولت یازدهم، در خاتمه باید بگوییم که رویکرد این دولت، گذشته از ادبیات و روش متفاوت آن بـــا دولت‌های نهم و دهـــم، در زمینه تنظیـــم روابط تولید جامعـــه و خصوصا ســـامان دادن به وضعیت قراردادهای موقت، تفاوت معناداری با دولت‌های قبل از خود ندارد» (خیراللهی: ۱۰۶)، قضاوتی که بارها در کتاب تکرار می‌شود.

مستثناسازی

یکی از بخش‌های مهـــم کتاب، فصـــل ســـوم آن بـــا عنـــوان «مستثناسازی کارگران از شمول قانون کار» اســـت؛ اودیســـه‌ای اندوهبار از محروم‌سازی کارگران و مقررات‌زدایی از روابط کار به نفع کارفرمایـــان که به دقـــت توصیف و پی گرفته می‌شـــود. خیراللهی در همه پســـتوهای بی‌حقی کارگران ســـرک می‌کشد و بر آنها پرتو می‌افکند: از قانون خروج کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر، از شـــمول قانون کار تا توصیف دقیق وضعیت کارگران در مناطق آزاد، از وضعیت کارگران غیررسمی و مهاجر تـــا زندانیـــان شـــاغل در زندان‌هـــا. واکاوی روند شکل‌گیری و تحول طرح‌هایی عمیقا یکجانبه مانند استاد و شاگردی و بعدها کارورزی هم از بخش‌های مهم این فصل اســـت. تمرکز بجا و مهم نویســـنده بر وضعیت نامناسب حقوقی ـ مزدی کارگـــران در مناطق آزاد تجاری که عملا چیزی فراتر از مستثناسازی است و توجه به وضع کارگران غیررسمی/مهاجر که در همدستی میان دولت/کارفرمایان و به ضرورت «نیازی که در اقتصاد ایران (بیشتر در بخش خصوصی) به کار ارزان وجود دارد» نادیده گرفته شـــده، نشان از دقت پژوهشی او دارد.

منابع:
- سیلور، بورلی (۱۳۹۲)؛ «نیروهای کار (جنبش‌های کارگری و جهانی‌سازی از ۱۸۷۰ تاکنون)»؛ ترجمه سوسن صالحی؛ تهران؛ نشر دات.
- خیراللهی، علیرضا (۱۳۹۷)؛ «کارگران بی‌طبقه (توان چانه‌زنی کارگران در ایران پس از انقلاب)»؛ تهران، نشر آگاه.
- قراگوزلو، محمد (۱۳۹۶)؛ «کیفرخواست دستمزد»؛ تهران، نشر ساتراپ.
- فلور، ویلم (۱۳۷۱)؛ «اتحادیه‌های کارگری و قانون کار در ایران ۱۹۰۰ تا ۱۹۴۱»؛ ترجمه ابوالقاسم سری؛ تهران، نشر توس.
- لاجوردی، حبیب (۱۳۶۹)؛ «اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران»؛ ترجمه ضیاء صدقی؛ تهران، نشر نو.
- محمودی، جلیل و ناصر سعیدی (۱۳۸۱)؛ «شوق یک خیز بلند؛ نخستین اتحادیه‌های کارگری ایران»؛ تهران، نشر قطره.

اشتغال‌مثلثی

نویســـنده یکی از عوامل مهم در کاهش تـــوان چانه‌زنی کارگران را ظهـــور شـــرکت‌های پیمانکاری تامین نیروی انسانی می‌داند. او به درســـتی در بخـــش نتیجه‌گیری پژوهش‌اش شش نکته را در رابطه با سهم اشتغال مثلثی (یعنی اشتغال به واسطه یک شرکت جهت کار برای موسسه‌ای دیگر) در کاهش توان چانه‌زنی یا به عبارت دقیق‌تر قـــدرت طبقاتی کارگران برمی‌شـــمارد (بی‌ثبـــات‌کاری، ذی‌نفع‌بـــود دولتمـــردان در چنیـــن شرکت‌هایی، پیامدهای ســـاختاری اشـــتغال مثلثی و...) (همان: ۲۳۰). او در بخش ظهور شـــرکت‌های پیمانکاری تامین نیروی انسانی همان بررسی حقوقی ـ تاریخی را پیش می‌گیرد و دنبال می‌کند.

در این بخش هم به گزاره‌هایی برمی‌خوریم که به‌شـــدت مناقشه برانگیزند. نگارنده در رابطه با سهم بخش خصوصی در گسترش اشتغال مثلثی می‌نویسد: «اما نباید فراموش کرد که بخش خصوصی علاوه بر اینکه در حال حاضر سهم بســـیار اندکی در بازار کار مثلثی دارد، به لحاظ تاریخی نیز نقش چندان فعالی در گســـترش این شیوه اشتغال در ایران ندارد» (همان: ۱۵۵) یا «به نظر می‌رســـد که بخش خصوصی نقش تعیین‌کننده‌ای در گسترش اشتغال مثلثی نداشـــته و یا لااقل نقش بخش خصوصی بـــه اندازه نقش دولت برجسته و اساسی نبوده است» (همان: ۱۶۱). هر دو این گزاره‌ها تعجب‌برانگیز و عمیقا با واقعیت‌های جاری در اقتصاد ایران بی‌ارتباطند.

ممکن است که نقطه آغاز شکل‌گیری چنین اشتغالی در بخش خصوصی نبوده، اما هم شـــرکت‌های تامین‌کننده نیروی انســـانی در آغاز و هم خود این شـــرکت‌ها امروزه خود از هواداران و مجریان چنین شکلی از اشتغالند. واقعا نمی‌شود فهمید که نویســـنده بر اساس چه استدلالی به این نتایج خلق‌الساعه رســـیده و جالب اینکه بر آن تاکید هم می‌گذارد. چنین گزاره‌هایی که خوشبختانه در متن کتاب به موارد ذکر شده خلاصه می‌شوند، تعجبی عمیق برمی‌انگیزند؛ آنهم هنگامی کـــه در باقی فصل می‌بینیم که نویسنده دســـت به چه کاوش همه‌جانبه، انتقادی و باارزشی در فهم سازوکارهای اشتغال شرکتی و تاثیرات ساختاری و سازمانی آن زده است.

نکته مهم دیگری که خیراللهی در این بخش به آن اشـــاره می‌کند، ورود این شرکت‌ها به استخدام نیروهای متخصص است در حالی اســـت که از نظر قانونی آنها از چنین کاری منع شـــده‌اند و باید در حـــوزه به‌کارگیری کارگر ســـاده فعالیت کنند. تبعات هراســـناک چنین ورودی را می‌توان در به‌کارگیری نیروهای ناماهر در بخش پزشـــکی، تبعیض شـــدید دســـتمزدی جایگاه‌های شغلی همســـان و دیگر آسیب‌های ریشه‌دار دید. جا داشـــت این موضوع در حوزه پرستاری ـ نه در قالب یک پانویس که در بخشی مستقل- بازتر شود و نشان داده شـــود که چگونه این عدم مهارت و بی‌دانشی به شکل‌گیری فرهنگی چاپلوسانه و مزورانه دامن می‌زند و بر توان چانه‌زنی اثر می‌گذارد.

دستمزدپایین

در بخـــش پاییـــن بودن ســـطح دســـتمزدها که فصل پنجم کتاب است، تحول تاریخی میزان دستمزد و مسائل و معضلات هنوز حل نشده تعیین حداقل دستمزد (منطقه‌ای یا سراسری بودن، سه‌جانبه‌گرایی ناقص و مانند آن) پی گرفته می‌شود. نکته مهم در این بخش نشـــان دادن ضرورت‌های ارزان‌سازی نیروی کار در طی دهه‌های اخیر و پیامدهای آن (مثلا بر توان چانه‌زنی کارگران) بوده است. موضوع دیگر که این پژوهش بر آن صحه می‌گذارد، آشفتگی عمیق و ابهام‌های ریشه‌دار حقوقی ـ قانونی در تمام جنبه‌های کار کارگران است. این آشـــفتگی و ابهام را در بخش‌های دیگر قانـــون کار نیز می‌توان دید که از قضا این کتاب یکـــی از پژوهش‌های مهم درباره آنهاست.

موخره

در بخش آخـــر کتاب یـــا موخره نتیجه‌هـــای کلـــی از ارتباط میان شاخص‌هایی که در کتاب بررسی شـــده‌اند مانند دســـتمزد پایین، اشـــتغال مثلثی و مانند آن آورده می‌شـــود با مســـاله توان چانه‌زنی کارگران. تا آنجایی که خیراللهی بـــه یافته‌های خود وفادار می‌ماند و دست به تعمیم‌های عجیب نمی‌زند، با استدلال‌ها و اســـتنتاج‌های قوی روبه‌روییم اما همین کـــه پا به فضای گزاره‌های کلی و تعمیم‌های تاریخی می‌گذارد، گزاره‌هایی را طرح می‌کنـــد کـــه تعجب‌برانگیزند. دو نمونـــه آخر از این گزاره‌ها را می‌آورم: «کارگران ایرانـــی در تاریخ معاصر، در میدان منازعه کار و ســـرمایه، غیر از مقاطع بسیار کوتاهی (نظیر ســـال‌های دهه بیست تا کودتای ســـال ۱۳۳۲ و در جریان انقلاب سال ۱۳۵۷) عموما در موضع انفعال بوده‌اند و بســـته به کَرَم دولت‌ها، حداقلی از تـــوان چانه‌زنی را برای دســـتیابی بـــه امکانـــات معیشـــتی و رفاهی داشـــته‌اند» (خیراللهی: ۲۳۳). کسی که حتی آشنایی ناچیز با مبارزات کارگری در یک دهه اخیر داشـــته باشـــد، می‌تواند با ذکر نمونه‌های بســـیار، این گـــزاره را رد کند. یا کمـــی پایین‌تر می‌نویسد که «به نظر می‌رسد در حال حاضر مبارزه سیاسی کارگران ایرانی در روند پیروزی انقلاب سال ۱۳۵۷ به مبارزه معیشتی برای تداوم بازتولید اجتماعی نیروی کار فروکاسته شده اســـت» (همان). این گزاره هم نادرســـت و هم شدیدا یک‌سویه ـ اگر نگوییم ایدئولوژیک ـ اســـت. بر چه اساسی تنوع مبارزه کارگران در یک دهه اخیر را می‌توان «معیشتی» و «برای تداوم بازتولید اجتماعی نیروی کار» فرض کرد؟ این تصوری از اساس نادرست است که پویایی مبارزات کارگران را نادیده می‌گیرد و در واقع خودش است که به شکلی ذهنی آن مبارزات را به تصورات خود فرو می‌کاهد.

در آخر باید بر این تاکید کنم به‌رغم انتقادهایی که بر کتاب «کارگران بی‌طبقه» می‌توان وارد کرد و من هم به برخی از آنها اشـــاره کردم، هنوز هم این اثر پژوهشی، اهمیتی فوق‌العاده دارد و می‌تواند به نقطه آغازی برای مطالعات منسجم‌تر و جدی‌تر کارگری تبدیل شود.

> تا آنجایی که نویسنده به یافته‌های خود وفادار می‌ماند و دست به تعمیم‌های عجیب نمی‌زند، با استدلال‌ها و استنتاج‌های قوی روبه‌روییم اما همین که پا به فضای گزاره‌های کلی و تعمیم‌های تاریخی می‌گذارد، گزاره‌هایی را طرح می‌کند که تعجب‌برانگیزند

مروری بر کتاب دکترین شوک؛ ظهور سرمایه‌داری فاجعه

عبور از بحران؛ دولت رفاه یا سرسپردگی به بازار؟

سید حسین موسوی

«نائومی کلاین» در کتاب خود بر این باور است که اجرای برنامه‌های اقتصادی نئولیبرالی، از جمله نسخه‌های تجویزی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، نیازمند این بوده است که جامعه از طریق شوک، وادار به اطاعت و پذیرش برنامه‌هایی شود که در شرایط عادی برای توده‌های مردم بسیار نامطلوب است.

همه چیز ناگهان فرمان ایست می‌دهد. خبری که مخابره شد، فرد را در جای خود میخکوب می‌کند. شبیه مرگ ناگهانی عزیز از دست رفته، یه سقوط، یک فروپاشی، از دست رفتن الساعه چیزی که نباید از دست می‌رفته است. او (فرد، جامعه یا ملت) تنها به نقطه نامعلومی چشم دوخته و خیره می‌نگرد. گویی مات تماشای حادثه‌ای است که هنوز از گستره تخریبش هیچ نمی‌داند. وضعیتی غیرقابل کنترل که شبیه خلاءیی ذهنی است. از هر سو تنها صدای آژیر شنیده می‌شود، بی‌آنکه توانی برای نجات و زنده ماندن باشد. همه چیز از سر زدن یک بحران آغاز می‌شود. کافی است تا کشور درگیر فاجعه‌ای طبیعی (همچون سیل، زلزله و...) یا دست ساخت انسان (جنگ، شورش‌های خیابانی، فروپاشی اقتصادی، اجتماعی و...) شود و به چشم برهم زدنی، کلیت همبسته‌اش به حالت اغمای ناشی از یک شوک عمیق فرو رود و فرصت بازسازی مکانیزم دفاعی‌اش را از دست دهد. خلاصه شوک همین است. زمینگیر شدن ملتی که تا گلو غرق در بحرانی فراگیر شده و برای نجات خود، توان تقلا را نیز از کف داده است. این بیمار شوکه شده، لقمه راحت‌الحلقومی است تا طعمه انباشت سود کارتل‌ها و تراست‌ها شود؛ به بهانه بازسازی و بازیابی، به بهانه آبادانی و عمران، اما به بهای تسخیر و غصب تمامیت آنچه تا پیش از آن تنها به خود او متعلق بوده است. همه روایت کلاین از «دکترین شوک؛ ظهور سرمایه‌داری فاجعه»، همین است.

نائومی کلاین در این کتاب کوشیده تا ارتباطی میان روش اقتصاددانان بازار آزاد و شیوه شوک‌درمانی در حوزه روانشناسی برقرار کند. ایده کلی کتاب از این قرار است که نائومی کلاین ضمن پژوهش‌های خود به شباهت‌های تکان‌دهنده‌ای میان نظریات شوک‌درمانی در علم روانشناسی و عرصه اقتصاد برمی‌خورد. طبق یکی از کتاب‌های راهنمای سازمان جاسوسی آمریکا، هدف از شکنجه زندانی، ایجاد نوعی توفان شدید ذهنی است؛ پس از شکنجه، زندانی به قدری از نظر روانی به قهقرا رفته و وحشت‌زده است که دیگر قادر نیست منطقی فکر کند یا حافظ منافع خود باشد. در جریان شکنجه، فاصله زمانی فوق‌العاده کوتاهی وجود دارد که در آن فرد زندانی دچار نوعی حالت تعلیق بین زندگی و مرگ می‌شود و شخصت شکل گرفته‌اش، همراه با ویژگی‌های آن فرو می‌ریزد. بازجوی زندانی این حالت را خوب می‌شناسد و می‌داند زندانی در این حالت بسیار پذیرای سازش و تسلیم است. حال دکترین شوک در حیطه اقتصادی نیز روگرفتی از همین ماجراست و سعی دارد در مقیاسی کلان و اجتماعی، به همان چیزی دست یابد که شگردهای شکنجه‌گران در سلول بازجویی، تک‌تک بر سر افراد می‌آورد. دکترین شوک در عرصه اقتصادی در اثر یک فاجعه اصلی همچون کودتا، حمله تروریستی، فروپاشی بازار، جنگ، سونامی، توفان و... روی می‌دهد. در این حالت شوک همگانی بر تمام جمعیت مستولی می‌شود و درست مانند زندانی وحشت‌زده‌ای که از باورهایش رویگردان می‌شود، جوامع شوکه شده نیز غالبا از چیزهایی که در حالت عادی سرسختانه از آنها محافظت می‌کرده، دست برمی‌دارند.

کلاین در ادامه تحلیلش، سیاست‌های اقتصادی «میلتون فریدمن» را به شیوه روانشناختی دکتر «کامرون» (رییس انستیتو روانپزشکی دانشگاه مک‌گیل کانادا) همانند می‌کند و معتقد است فریدمن دقیقا همین شیوه را در توصیه‌های اقتصادی خود به کار گرفته است. کامرون، علاوه بر اینکه در ابداع شیوه و شگردهای معاصر شکنجه برای ایالات متحده نقشی محوری ایفا کرد، با آزمایش‌هایش، منطق بنیادی «سرمایه‌داری فاجعه» را نیز به نحو بی‌مانندی آشکار ساخت. هم کامرون و هم اقتصاددانان مکتب شیکاگو برای رسیدن به اهداف‌شان به شوک متوسل می‌شدند؛ کامرون برای وارد کردن شوک از برق استفاده می‌کرد و وسیله انتخابی پروفسور فریدمن سیاست‌های اقتصادی او بود. در تحمیل برنامه‌های فراگیر بازار آزاد، توصیه میلتون فریدمن به حکومت‌ها همواره شوک‌درمانی سریع و ضربتی بوده است؛ سیاست‌های مورد نظر باید بین ۶ تا ۹ ماه از زمان فراهم آمدن یک فرصت مناسب، یعنی پیش از آنکه مردم به خود آیند، اعمال شود. فرض بر این است که ممکن است مردم در برابر تغییرات تدریجی، واکنش‌هایی نشان دهند. اما اگر به یکباره از هر سو با ده‌ها تغییر مواجه شوند، احساس می‌کنند همه تلاش‌ها عبث است. به همین علت نیز امکان تحرک از آنها سلب می‌شود. این توصیه فریدمن بیان دیگری از همان توصیه «نیکولو ماکیاولی» در کتاب شهریار است که می‌گوید: «صدمات را باید سریع و ضربتی وارد کرد.»

کلاین، بهره بردن «پینوشه» (دیکتاتور معروف آمریکای جنوبی) از توصیه‌های اقتصادی مستقیم فریدمن و شاگردانش، پس از کودتا در شیلی را به عنوان واقعیتی تاریخی، دستمایه این دیدگاه قرار می‌دهد که نظام سرمایه‌داری و مکانیزم اقتصاد بازار تنها توسط سرکوبگران و دیکتاتورها به اجرا درمی‌آید. در زیر کوشش می‌شود تا به صورت اجمالی به برخی نمونه‌هایی که کلاین در اثبات مدعای خود آورده، اشاره شود.

ارتباط روانشناسی و اقتصاد

نائومی کلاین در کتاب خود کوشیده تا ارتباطی میان روش اقتصاددانان بازار آزاد و شیوه شوک‌درمانی در حوزه روانشناسی برقرار کند. ایده کلی کتاب از این قرار است که نائومی کلاین ضمن پژوهش‌های خود به شباهت‌های تکان‌دهنده‌ای میان نظریات شوک‌درمانی در علم روانشناسی و عرصه اقتصاد برمی‌خورد

مصادیق ایده کلاین

آغاز سیاست‌های شوک نخستین‌بار به نیمه دهه ۷۰ میلادی مربوط می‌شود، یعنی هنگامی که میلتون فریدمن به عنوان مشاور ژنرال پینوشه دیکتاتور شیلی انجام وظیفه می‌کرد. در پی کودتای خشونت‌بار پینوشه و در حالی که شیلی از تورم عنان گسیخته‌ای رنج می‌برد، فریدمن به پینوشه توصیه کرد تا سیاست‌های اقتصادی‌ای را در پیش گیرد. این سیاست‌ها عبارت بودند از کاهش مالیات‌ها، آزادسازی تجارت خارجی، خصوصی‌سازی خدمات آب، برق و تلفن، کاهش هزینه‌های عمومی دولت و... . فریدمن پیش‌بینی می‌کرد که سرعت، ناگهانی بودن و گستره دگرگونی‌های اقتصادی واکنش‌هایی روانی را میان مردم برخواهد انگیخت که تعدیلات اقتصادی را تسهیل خواهد کرد (کلاین، ۱۳۸۹: ۲۲ و ۲۳). لازمه عملی شدن این پروژه، به زندان افکندن ۱۰۰ هزار نفر طی مدت ۳ سال بود (همان، ۱۵۶). کلاین تصریح می‌کند در سال ۱۹۸۸ که اقتصاد شیلی نهایتا تثبیت شده و سریعا در حال رشد بود، ۴۵ درصد جمعیت این کشور به زیر خط فقر درغلتیدند. این در حالی است که بالاترین دهک جامعه به لحاظ ثروت، شاهد افزایش درآمدی به میزان ۸۳ درصد بود. حتی در سال ۲۰۰۷، از میان ۱۲۳ کشوری که سازمان ملل متحد نابرابری را در آنها رصد می‌کند، شیلی در رده ۱۱۶ قرار داشت (همان، ۱۳۸).

۳۰ سال پس از سه موج مشخص شوک‌درمانی شیلی (شوک کودتای سازمان سیا، شوک‌های اقتصادی ابداعی فریدمن و شوک کشتار و شکنجه ابداعی دکتر «ایوون کامرون» و اجرا شده به دست کودتاگران نظامی)، نوبت رسید تا همین فرمول اما با خشونتی بیشتر توسط آمریکا به عراق تحمیل شود. جنگ، آغاز فاجعه بود تا سیاست‌های اقتصادی با سهولت بیشتری اعمال شود. خصوصی‌سازی گسترده، تجارت خارجی کاملا آزاد، وضع نرخ ثابت مالیاتی ۱۵ درصد و دولتی که به شکل چشمگیری کوچک شده بود، نتیجه این سیاست‌ها بود (همان، ۲۴). «پل برمر»- که بوش او را به سمت رییس حکومت اشغالگران در عراق منصوب کرده بود- دو هفته بعد از ورودش به بغداد، عراق را «آماده کسب‌وکار» اعلام کرد. عراق یک شبه از یکی از بسته‌ترین کشورهای جهان، بازترین بازار جهان شد، در حالی که تا پیش از آن ابتدایی‌ترین معادلات تجاری در اثر تحریم‌های شدید سازمان ملل به کلی ممنوع بود (همان، ۴۹۰).

کلاین در سفرش به سریلانکا پس از سونامی سال ۲۰۰۴، متوجه ابعادی دیگر از تحمیل دکترین شوک می‌شود. به گفته وی، سرمایه‌داران خارجی و وام‌دهندگان بین‌المللی گردهم آمده بودند تا با بهره‌برداری از جو دهشت، سواحل زیبا را برای ساختن سریع تفرجگاه‌هایی بزرگ و ایجاد هتل، یکجا در اختیار کارآفرینان قرار دهند و مانع شوند که صدها هزار ماهیگیر دوباره دهکده‌هایشان را کنار آب بنا کنند. دولت سریلانکا اعلام کرد «در چرخش بیرحمانه تقدیر، طبیعت فرصتی بی‌بدیل را برای سریلانکا به ارمغان آورده و آنچه از این تراژدی بزرگ حاصل خواهد شد، منطقه‌ای توریستی با معیارهای جهانی است!» (همان، ۲۴). دولت می‌بایست برای جذب زنجیره هتل‌های مجلل، موانع ملکیت خصوصی زمین را از میان بردارد. این در حالی بود که تا آن زمان، نزدیک به ۸۰ درصد زمین‌های کشور به دولت تعلق داشت.

در چین، در سال ۱۹۸۹، شوک ناشی از قتل‌عام میدان «تیان آنمن» و در پی آن، بازداشت ده‌ها هزار نفر، دست حزب کمونیست را باز گذاشت تا بخش زیادی از کشور را به مناطق صادراتی‌ای تبدیل کند که مانند قارچ در حال رویش بودند، در حالی که کارگران این مناطق از مطالبه حق و حقوق خود بیم داشتند. در روسیه و در سال ۱۹۹۳، تصمیم «بوریس یلتسین» مبنی بر اعزام تانک‌ها برای گلوله‌باران ساختمان پارلمان و حبس رهبران مخالفان بود که برای خصوصی‌سازی به شیوه حراج اموال عمومی، راه را باز و الیگارشی بدنام آن کشور را خلق کرد (همان، ۲۷). در مرحله اول خصوصی‌سازی در بیست‌وهشتم اکتبر سال ۱۹۹۱، حدود ۲۲۵ هزار شرکت دولتی به بخش خصوصی واگذار شد (همان، ۳۳۰). متعاقب همین سیاست‌ها، شهروند متوسط روس در سال ۱۹۹۲، مجبور بود ۴۰ درصد کمتر از سال ۱۹۹۱ مصرف کند و یک‌سوم جمعیت کشور نیز به زیر خط فقر درغلتید (همان، ۳۳۱).

«جنگ فالکندز» نیز در سال ۱۹۸۲ بهانه مشابهی در اختیار «مارگارت تاچر» نخست‌وزیر بریتانیا قرار داد؛ بی‌نظمی و هیجانات ملی‌گرایانه ناشی از جنگ به وی اجازه داد تا از نیرویی عظیم برای درهم شکستن معدنچیان اعتصاب‌کننده زغال‌سنگ استفاده کند و نخستین موج جنون‌آمیز خصوصی‌سازی در یک دموکراسی غربی را راه اندازد. حمله ناتو به بلگراد در سال ۱۹۹۹ نیز شرایط را برای خصوصی‌سازی پرشتاب در یوگسلاوی سابق مهیا کرد و این هدفی بود که قبل از جنگ در پیش گرفته بود. البته باید اذعان داشت که اقتصاد به هیچ‌وجه تنها محرک این جنگ‌ها نبوده اما به باور نائومی کلاین در هر یک از این موارد، از شوکی عمده و همگانی برای زمینه‌سازی شوک‌درمانی اقتصادی بهره گرفته شده است (همان، ۲۷).

اما فجایع پیش‌نیاز شوک‌درمانی‌ها همواره خشونت‌بار نبوده است. در آمریکای لاتین و آفریقا در دهه ۱۹۸۰، بحران بدهی، کشورها را به «خصوصی‌سازی یا مرگ» (به قول یکی از مسئولان صندوق بین‌المللی پول) واداشت. در شرایطی که در اثر تورم عنان گسیخته اقتصاد درهم شکسته بود و دولت‌های این کشورها آنقدر بدهکار بودند که نمی‌توانستند به شروط مرتبط با وام‌های خارجی نه بگویند، شوک‌درمانی را به این امید پذیرفتند که کشورشان را از فاجعه‌ای عمیق‌تر نجات

دکترین شوک؛ ظهور سرمایه‌داری فاجعه

- نویسنده: نوآمی کلاین
- ترجمه: مهرداد (خلیل) شهابی و میرمحمود نبوی
- نشر: اختران
- چاپ هفتم
- صفحه: ۷۳۴
- قیمت: ۷۰ هزار تومان

دهند (همان، ۲۷).

در آسیا، بحران مالی سال‌های ۹۸-۱۹۹۷ (تقریبا با همان قدرت تخریبی رکود بزرگ جهانی در دهه ۱۹۳۰) به اصطلاح ببرهای آسیا را رام کرد و بازارهای‌شان را به قول نیویورک‌تایمز، به روی «بزرگترین حراج ناشی از تعطیلی یا ورشکستگی شرکت‌ها» گشود (همان، ۲۸).

مصداق دیگر، حمله به برج‌های دوقلوی مرکز تجارت جهانی است. وقتی در سال ۲۰۰۱ حملات ۱۱ سپتامبر صورت گرفت، تیم بوش این فرصت را که در آن همگان دچار سرگیجه بودند، با سرعتی تکان‌دهنده قاپید. دولت بوش، بدون احساس نیاز به هیچ بحث آزاد عمومی، بسیاری از وظایف فوق‌العاده حساس و محوری دولت را به بخش خصوصی واگذار کرد؛ از تامین خدمات درمانی و بهداشتی برای سربازان گرفته، تا بازجویی از زندانیان و جمع‌آوری و جست‌وجوی اطلاعات درباره همه شهروندان. در سال ۲۰۰۳، دولت ایالات متحده با شرکت‌های مختلفی ۳ هزار و ۵۱۲ فقره قرارداد برای انجام وظایف امنیتی منعقد کرد؛ در دوره ۲۲ ماهه منتهی به اوت سال ۲۰۰۶، وزارت امنیت داخلی ایالات متحده نیز بیش از ۱۱۵ هزار فقره از چنین قراردادهایی را امضا کرد. صنعت جهانی «امنیت داخلی» -که تا پیش از سال ۲۰۰۱ از نظر اقتصادی اهمیت چندانی نداشت- حالا به یک صنعت ۲۰۰ میلیارد دلاری تبدیل شده بود. در سال ۲۰۰۶ نیز، متوسط هزینه دولت ایالات متحده برای امنیت داخلی به ۵۴۵ دلار برای هر خانوار رسید (همان، ۲۹-۳۱).

یکی دیگر از مصادیق کلاین در به کارگیری سیاست‌های شوک، سیل‌های «نیواورلئان» (توفان کاترینا) است که در سال ۲۰۰۵ در آمریکا منجر به مرگ هزار و ۸۳۶ نفر و آواره شدن بیش از یک میلیون تن دیگر شد. بلافاصله پس از سیل، فریدمن یادداشتی می‌نویسد و در آن اشاره می‌کند که این در عین حال که یک تراژدی است اما از سوی دیگر، فرصتی است برای آنکه نظام آموزشی به صورت ریشه‌ای اصلاح شود. ایده تحول او از این قرار بود که به جای هزینه کردن بخشی از میلیاردها دلار پول بازسازی برای ساخت مجدد و بهبود نظام موجود مدارس دولتی نیواورلئان، دولت کوپن‌هایی در اختیار خانواده‌ها قرار دهد تا در نهادهای آموزشی بخش خصوصی که بسیاری‌شان انتفاعی‌اند و از دولت یارانه دریافت خواهند کرد، خرج کنند. دولت «جرج دبلیو بوش» نیز با استقبال از این پیشنهاد، با اختصاص ده‌ها میلیون دلار برای تبدیل مدارس نیواورلئان به «مدارس چارتر»، از طرح‌های آنان حمایت کرد. در این میان، آموزگاران مدارس دولتی، طرح فریدمن را نوعی زمین‌خواری در عرصه آموزش می‌نامیدند (همان، ۱۹ و ۲۰).

موخره

آنچه گفته شد، تاریخچه‌ای مبتنی بر رنج و حرمان بود؛ رنجی که ساختارهای اقتصادی- سیاسی کشورها را یک به یک درمی‌نوردد و از بافتار دولت- ملت، تنها اسکلتی بر جای می‌گذارد که پیش از آن توسط ابرسرمایه‌سالارها غارت شده و به یغما رفته است. اما پرسش این است که در برابر این هجوم، چه می‌توان کرد؟ تحقیقا می‌توان ادعا کرد که همواره در برابر کشورهای مواجه با فجایع سترگ، دو راه‌حل قرار داشته؛ یا اتکا به سیاست‌های رفاهی و تن دادن به دولتی که توانش را در بازیابی جامعه و پاسخ به هزینه‌های عمومی به کار می‌گیرد و در برابر فاجعه، به نفع جامعه و در جهت خیر عمومی و بهبود سازوکارهای رفاهی گام برمی‌دارد و یا سرسپردگی تام و تمام به توصیه‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و در نتیجه، اتخاذ سیاست‌هایی از جمله: اتخاذ وام‌های کلان از کشورهای متروپل، تعدیل نیروی کار، مقررات‌زدایی، کوچک‌سازی دولت، خصوصی‌سازی و عدم دخالت در سازوکارهای نظام بازار آزاد و... . تاریخ تحولات کشورها نشان می‌دهد در هنگام وقوع بحران، برخی از آنها سیاست‌های رفاهی موفقی را در پیش گرفته‌اند که از آن جمله می‌توان به مواردی اشاره کرد: آمریکا و عبور از رکود بزرگ سال‌های ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳ به مدد مداخله دولت و سیاست‌های رفاهی، اتحاد بخش رسمی و غیررسمی به عنوان عاملی جهت حفاظت از سیاست‌های رفاهی در برابر بحران بدهی و بودجه در برزیل، برتری اتکا به جامعه مدنی بر مصالحه حزبی در دفاع از سیاست‌های رفاهی در برابر بحران در کره‌جنوبی در اواخر دهه ۱۹۸۰.

عرق سرد یک خبر

مروری بر فیلم «عرق سرد»

ابوذر عزیزی
منتقد فیلم

«عرق سرد» روایت بخشی از نابرابری‌های جنسیتی است که در جامعه وجود دارد و در متن برخی قوانین نیز ریشه دوانده؛ روایت ورزشکار زنی که به راحتی و قانونی‌ترین شکل ممکن از پیشرفت در کارش بازمی‌ماند، در حالی که پیشرفت‌ها را به‌سختی و با تلاش کسب کرده‌ولی ممانعت‌ها را به‌واسطه جنسیت‌اش پیش رو می‌بیند. با این حال، برای از میان برداشتن این مشکلات سر خم نکرده و همچنان به تلاش و مبارزه‌اش ادامه می‌دهد.

«سهیل بیرقی» که فعالیتش در سینما را به عنوان دستیار اول کارگردان آغاز کرده، سه سال پیش اولین فیلمش، «من» را با بازی لیلی حاتمی ساخت که به زنی غیرمعمول می‌پرداخت؛ زنی که شخصیتی خونسرد و درونگرا اما جسوری داشت و دست به کارهایی می‌زد که در عرف زنان سینمای ایران نبود. این‌بار نیز کارگردان در فیلم «عرق سرد» به سمت یک شخصیت زن به عنوان کاراکتر محوری خود رفته، با این تفاوت که بیش از آنکه یک شخصیت غیرمعمولی باشد، اتفاق داستان که برگرفته از یک اتفاق و خبر واقعی بوده، غیرمعمولی است. فیلم با بازی فوتسال بانوان و یکه‌تازی کاپیتان تیم یعنی افروز اردستانی (با بازی باران کوثری) آغاز می‌شود. در تدوین پرشتاب آغازین فیلم، افروز را در مرکز تشویق تماشاگران و بازی می‌بینیم که با گل پیروزی او تیم فوتسال بانوان ایران موفق می‌شود به بازی‌های آسیایی فوتسال بانوان راه یابد. کمی بعد، بازیکنان تیم ملی را می‌بینیم که در فرودگاه هستند، خیلی خوشحال و سرزنده مدارک‌شان را به مسئول کنترل پاسپورت‌ها می‌دهند ولی ناگهان افروز متوجه می‌شود که توسط همسرش ممنوع‌الخروج شده است. اگرچه ابتدا زمزمه‌ای حول کنسل کردن پرواز تیم اعزامی به بازی‌ها به گوش می‌رسد ولی در آخر به عنوان مسئولان تیم، اردو را همراهی نکرده و در ایران می‌مانند تا تکلیف افروز مشخص شود.

فیلم چهار شخصیت اصلی دارد که موضوع فیلم را پیش می‌برند؛ افروز که از سفر تیم ملی بازمانده، همسر افروز که باعث این اتفاق بوده، خانم نوری که نماینده فدراسیون است و «پانته‌آ آل‌داوود» به عنوان وکیل افروز. چینش شخصیت‌ها شبیه چینش یک خبر است تا یک فیلم، همانطور که اغلب شخصیت‌ها نیز به عمق شخصیت‌های یک خبر جنجالی به نظر می‌رسند. پانته‌آ آل‌داوود بیش از اینکه به دنبال حل کردن مشکل موکلش باشد، سعی می‌کند با خبرساز کردن حواشی، خود را سلبریتی رسانه‌ها کند و به بهانه استفاده از موضوع برای کمک به آیندگان در ژست یک فعال حقوق زنان ظاهر می‌شود و به واسطه مصاحبه‌هایی که با خبرگزاری‌های خارجی انجام می‌دهد، بیش‌ازپیش مساله افروز را پیچیده می‌کند. تنها پیشنهادی که به افروز می‌دهد و ممکن است کمکی به او کند هم ربطی به وکالتش ندارد و حتی در تضاد با شعارهای فعالیت او به عنوان حقوق زنان است؛ چراکه از افروز می‌خواهد توانایی‌های زنانه‌اش را به کار گیرد و با استفاده از توانایی‌های زنانه‌اش دل همسرش را به دست بیاورد و رضایت او را برای سفر جلب کند. همسر افروز، مجری تلویزیون است و برخلاف ظاهر مهربان و انسانی که در تلویزیون از خودنشان می‌دهد، در زندگی شخصی، همسرش را سرکوب می‌کند و می‌خواهد جلوی پیشبرد تمام امید و آرزوهای او را بگیرد و از او زنی مطیع و گوش به فرمان بسازد. در نهایت، افروز برای جلب رضایت همسرش برای سفر، خود را تسلیم مرد می‌کند، اما در نهایت مرد وقتی متوجه می‌شود که افروز او را فریب داده، برگه رضایت را پاره می‌کند. فیلم حتی برای یک لحظه به جهان مرد نزدیک نمی‌شود و او را ذره‌ای بیشتر از تصویری که به واسطه شنیدن خبر در ذهن ساخته شده، پرورش نمی‌دهد بلکه تمام شخصیت‌پردازی مرد بر عهده پیشفرض‌های مخاطب در مورد چنین مردی قرار گرفته است. شخصیت‌پردازی خانم نوری نیز دست‌کمی از شاه‌حسینی، همسر افروز ندارد. او به شکل غیرقابل فهمی نسبت به موفقیت تیم ملی بی‌انگیزه و رعایت حجاب بازیکنان برایش مهمتر از پیروزی آنهاست و در همدستی تمام‌قد با شاه‌حسینی تلاش می‌کند که شرایط برای سفر افروز مهیا نشود. حتی وجود مرد مسنی که از مسئولان فدراسیون است و سعی می‌کند چهره مهربانی را کنار نوری بگذارد تا تصویر فدراسیون را تلطیف کند نیز کمکی به تغییر یکجانبه و سطحی بودن نگاه فیلمساز نمی‌کند. افروز با وجود توانایی‌اش در فوتبال، اما حقوقش از تیم ملی، کفاف زندگی‌اش را نمی‌دهد و کاملا وابسته به همسرش است، ولی تصمیم گرفته که به او باج ندهد و در ادامه وقتی راهی پیش پایش باز نمی‌شود، خود را تنها و بی‌کس می‌یابد. نابرابری حقوق زنان و خبر ممنوع‌الخروجی یک ورزشکار موفق تنها به واسطه خواست همسرش، نمی‌توانند دلایلی کافی باشند برای آنکه کارگردان در جهان اثرش حقی برای مرد قائل نباشد و جهانش را به ما نشان ندهد. روی فیلم به سمت مخاطبانی است که با او هم‌رای هستند، تا یکصدا علیه این نابرابری فریاد تظلم‌خواهی سر دهند، ولی با این کار اجازه ورود به آن‌سوی خبر گرفته شده، در آن‌سوی ماجرا یک انسان ایستاده؛ انسانی که در این اندیشه تنها نیست و بدون ورود به جهان و خواست‌های او راه برای تعمقی بیش از یک خبر بسته است. حقانیت اثر و پیشفرض‌های مخاطب هرگز مواد کافی برای ساخت یک فیلم نیست و در این فیلم نیز به کمک فیلمساز نمی‌آیند.

عرق سرد
- کارگردان: سهیل بیرقی
- بازیگران: باران کوثری، سحر دولتشاهی، امیر جدیدی، هدی زین‌العابدین و لیلی رشیدی
- تولید: ۱۳۹۶

نگاهی به فیلم مغزهای کوچک زنگ‌زده

کله‌های بی‌چوپان

ابوذر عزیزی
منتقد فیلم

«مغزهای کوچک زنگ‌زده» روایت خشن و بی‌رحمی است از حلبی‌آبادهای تهران؛ جایی که در کنار سرمایه‌های هنگفتی که از طریق بهره‌کشی از نیروی کار ارزان در مسیرهای غیرقانونی پدید آمده، فضایی مملو از نابرابری، فقر، اعتیاد، ناموس‌پرستی، بزهکاری‌های اجتماعی، کودکان بی‌سرپرست، فرزندفروشی و... در جریان است.

«مغزهای کوچک زنگ‌زده» پنجمین فیلم یکی از پرکارترین سینماگران اخیر سینمای ایران است. «هومن سیدی» که در سال ۸۹ اولین فیلم سینمایی خود به نام آفریقا را ساخت، تا به امروز در کنار ساخت چهار فیلم دیگر، در مقام بازیگر جلوی دوربین بیست‌ویک فیلم سینمایی، پنج مجموعه تلویزیونی، بیش از ۱۰ فیلم تلویزیونی و دو سریال در شبکه خانگی رفته که به اینها فیلمنامه‌نویسی و تدوین هر پنج فیلمی که ساخته و کارگردانی و بازی در تئاتر را نیز می‌توان اضافه کرد.

فیلم اخیر سیدی سراغ محله‌های پایین شهر تهران رفته و علاوه بر موضوعاتی همچون فقر، مصرف مواد مخدر و ناموس‌پرستی، بهره‌کشی از کودکان بی‌سرپرست در مشاغل خطرناک را نیز به تصویر می‌کشد، مخصوصا سوءاستفاده از آنها در تولید و توزیع موادمخدر. همه اینها موقعیتی پرتنش را در بستری خشن و بی‌رحم و با ریتمی تند رقم می‌زنند. شکور (با بازی فرهاد اصلانی) صاحب آشپزخانه‌ای است که در آن مواد مخدر تولید می‌شود و بسیاری از کارگران آن کودکان بی‌سرپرستی هستند که از سنین پایین آنها را سرپرستی کرده و می‌توان حدس زد که پس از سال‌ها استفاده از آنها در مشاغل مختلف حالا به عنوان تولیدکننده مواد مخدر با نیروهای گوش به فرمان، امپراتوری کوچکی را اداره می‌کند. شکور در کنار آشپزخانه سرپرست یتیم‌خانه‌ای است که کودکان بی‌سرپرست در شرایط بسیار بدی نگهداری می‌شوند تا کم‌کم به عنوان ارزان‌ترین نیروهای کار در مشاغل کاذبی که انتهای آن به آشپزخانه ختم می‌شود مشغول به کار شوند.

به جز لحظه‌هایی معدود، بازی شکور سرد و آرام است و در صحنه‌هایی که انتظار برون‌ریزی و خشونت از او می‌رود سعی می‌کند با آرامش همه چیز را کنترل کند اما بازی او با صدای صاف و تمیز بیش از اینکه شبیه یک خلافکار خونسرد باشد، به یک وکیل یا مهندس شباهت دارد که در موقعیت اشتباه قرار گرفته است. شاهین (با بازی نوید محمدزاده) شخصیت محوری فیلم است. جوانی سرکش که به ظاهر زیر بار زور نمی‌رود و شخصیت پیچیده‌ای برای او طراحی شده، مواد توهم‌زا مصرف می‌کند، اغلب با صمیمی‌ترین دوستش مسعود است، عربده می‌کشد و می‌خواهد خون بریزد و انتقام بگیرد. اما ترسو است، از بریدن سر مرغ ابا دارد و موقع درگیری‌ها پا به فرار می‌گذارد و در عین حال به حال بچه‌های یتیم دل می‌سوزاند و در مورد وضعیت کودکان یتیم، شکور را سین‌جیم می‌کند. این پیچیدگی بیشتر هم می‌شود، شاهین که به دلیل دست‌وپا چلفتی بودن نتوانسته کارهای مهمی را در کنار شکور بر عهده بگیرد با زندانی شدن شکور سعی می‌کند با سرکشی نقش شکور را به عنوان چوپان گله بی‌سرپرست‌ها و کارگران آشپزخانه ایفا کند اما زمانی که شکور در مورد گذشته زندگی او اطلاعاتی می‌دهد، شخصیت بی‌ثباتش دچار بحران بیشتری می‌شود.

سیدی همه علایق نوید محمدزاده را برآورده کرده تا هر لحظه پرتنش‌تر شود و گاهی به خاطر جنبه‌های رمانتیک شخصیتی، فرودهایی داشته باشد تا اوج بعدی را بالاتر برود و برای دوستداران جوان عصبی این روزهای سینمای ایران، بالا و پایین‌های شخصیتی را به نمایش بگذارد. شهروز، برادر کوچک خانواده نیز پسر شروری است که با وجود سنی کم برخلاف شاهین راحت چاقو می‌کشد، با اسلحه آدم می‌کشد و با روسری می‌تواند عضوی از خانواده را خفه کند. فیلم با چاقو خوردن شهروز آغاز می‌شود. نقطع عطف فیلم زمانی است که خواستگار دختر خانواده به مراسم خواستگاری نمی‌آید و معلوم می‌شود دلیل خواستگار، فیلمی است که از دختر خانواده در موبایل‌ها دست به دست می‌شود.

با وجود اینکه در لحظاتی از فیلم صحنه‌های شبه‌مستندی از زاغه‌نشین‌ها و کودکان بی‌سرپرست به نمایش درمی‌آید و موضوعاتی مانند سوءاستفاده گسترده و سیستماتیک از کودکان بی‌سرپرست و سرنوشت‌های پریشان آنها دستمایه‌های اصلی فیلم هستند. مغزهای کوچک زنگ‌زده علاوه بر اینکه می‌تواند فیلمی اجتماعی باشد، فیلمی اکشن و هیجانی است که بیش از هر چیز مخاطبینی را راضی می‌کند که همواره آرزوی دیدن فیلم‌های پراتفاق به سیاق فیلم‌های هالیوودی را دارند و سویه‌های اجتماعی فیلم بهانه کافی برای نمایش صحنه‌های خشن و پر زد و خورد را به کارگردان داده است. فیلم در گام اول برای شخصیت‌هایش مساله‌ای ایجاد می‌کند که ناتوانی آنها در بازکردن اجزای مساله، چاره‌ای جز پاک کردن صورت مساله به جا نمی‌گذارد، اما مساله کوچک فیلم با کمی دلسوزی به سمت پاسخ گام برمی‌دارد و مساله بی‌جواب بزرگ‌تر، یافتن چاره‌ای برای جهان بی‌قانون فیلم است. صورت مساله دوم کلیت فیلم است؛ جهانی که شخصیت‌ها در آن گرفتارند خود مساله‌ای است که چاره دولت برای آن پاکسازی منطقه است. اما هومن سیدی این پاسخ را کافی نمی‌داند و درست یا غلط پاسخ خود را در جمله‌ای قرار داده که در ابتدا و انتهای فیلم تکرار می‌کند. «می‌گن اگه چوپان نباشه گوسفندا تلف می‌شن یا گم می‌شن یا گرگ بهشون می‌زنه یا از گرسنگی می‌میرن، چون مغز ندارن. هر کی مغز نداره به چوپان احتیاج داره، به چوپان دلسوز. چوپان حکم پدرو برای گوسفندها داره، آدم بدون پدر، هیچی نیست.»

مغزهای کوچک زنگ‌زده
- کارگردان: هومن سیدی
- بازیگران: نوید محمدزاده، فرید سجادی حسینی، فرهاد اصلانی و نازنین بیاتی
- تولید: ۱۳۹۶

کتاب‌های ماه

قدرت موسس: حاکمیت یا سیاست
- نویسنده: فاطمه صادقی
- ناشر: نگاه معاصر
- سال انتشار: ۱۳۹۷
- تعداد صفحات: ۱۱۱ صفحه
- قیمت: ۱۳ هزار تومان

«حاکمیت» مفهومی جاافتاده در اندیشه سیاسی مدرن است، اما از مضامین متفاوت و متضادی برخوردار است. این مفهوم از قرن دوازدهم به بعد به واسطه نزاع معروف میان پاپ و حاکم دنیوی، طیفی از آراء و نظریه‌های سیاسی را پدید آورد که به شکل‌گیری مبانی مدرن این مفهوم منجر شد. در حالی که برخی از گنوسیست‌های قرون وسطایی حاکمیت را برآمده از مردم در مقام قدرت موسس دانستند، در اندیشه سیاسی مدرن به‌ویژه از زمان «ژان بُدن» به بعد، حاکمیت به قدرت حکمرانی مطلق حاکم و فرمانروایی او بر اتباع تعریف و مبنای تشکیل و استقلال دولت‌های ملی بر اساس اصل عدم مداخله به‌ویژه از «قرار وستفالی» به این سو شد. اما زیر سوال رفتن قراردادهای اجتماعی و بین‌المللی، ناکامی‌های دولت‌های ملی در تحقق مطالبات شهروندان و گسست و شکاف روزافزون میان اتباع و حاکمیت‌های ملی پرسش از حاکمیت را دوباره در کانون توجه قرار داد. بر این اساس، می‌توان پرسید: رابطه میان قدرت موسس و حاکمیت چیست و حکمرانی بر کدام مبانی استوار است؟ کتاب «قدرت موسس: حاکمیت یا سیاست» با محوریت پرسش‌های فوق، سیر تجدید نظر در مفهوم حاکمیت و پیامدهای آن را مورد بررسی قرار می‌دهد.

این سوال که منشاء مشروعیت و قدرت یک هیات حاکمه بر چه چیزی استوار است؛ اگرچه سوالی مدرن است، اما پاسخ‌هایی کهن دارد. در زمان باستان با گذر سریع از این سوال به بررسی ویژگی‌های حاکم می‌رسیدند و نظراتی مانند فیلسوف- شاهی حاکم ابراز می‌شد. اما در دوران جدید این سوال که یک حکمرانی چه مبنایی دارد و منشاء قدرت آن چیست سوالی مهم است. همچنین باید از خود بپرسیم آیا بین سیاست و حاکمیت تضاد وجود دارد یا تعامل و قدرتی که برای اداره یک دولت- ملت در قامت یک کشور به کار می‌رود ناشی از حاکمیت است یا سیاست. کتاب «قدرت موسس: حاکمیت و سیاست» ابتدا به صورت درس‌گفتار ارائه شده و پس از تصحیح و ویرایش به صورت کتاب منتشر شده است. این کتاب در چهار فصل نوشته شده است. در فصل اول به تفاوت حاکمیت و سیاست می‌پردازد و از لحاظ مفهوم و تاریخ این دو را از یکدیگر جدا می‌کند. در فصل دوم الهیاتی که یک حاکمیت بر آن استوار است، بررسی می‌شود. در فصل سوم با عنوان حاکم و استثنا، شیوه ایجاد حاکمیت‌های مدرن و استثناهای موجود حاکمیت در جهان مدرن و شیوه کار آنها پرداخته می‌شود. در فصل چهارم نیز منابع مشروعیت قدرت‌های موسس که توانایی ایجاد یک جنبش منتهی به انقلاب را دارند، بررسی می‌شود.

تفکر انتقادی؛ تدابیری برای آگاهانه زیستن و خوب آموختن
- نویسنده: ریچارد پل- لیندا الدر
- مترجم: اکبر سلطانی- مریم آقازاده
- ناشر: اختران
- سال انتشار: ۱۳۹۷
- تعداد صفحات: ۵۰۴ صفحه

قیمت: ۷۰ هزار تومان

کتاب «تفکر انتقادی؛ تدابیری برای آگاهانه زیستن و خوب آموختن» به صورتی جامع به مقوله تفکر انتقادی می‌پردازد. نویسندگان این کتاب، تفکر انتقادی را فرایندی در نظر آورده‌اند که فرد به واسطه آن می‌تواند و اخلاقا موظف است که طرز فکر خود را بشناسد، بر آن مسلط شود و مسئولیت آن را بر عهده گیرد. «تفکر انتقادی» کتابی است کاربردی به منظور پرورش توانایی و مهارت در نگاه، تفکر و کنش انتقادی و همچنین پرورش انصاف، تواضع و صداقت فکری. نویسندگان در مورد هر مبحث مثال‌های ساده، ملموس و تمرین‌های متعددی آورده‌اند تا درک مطالب برای خواننده آسانتر شود و بتواند از مهارتی که در تفکر انتقادی به دست می‌آورد، در همه امور زندگی بهره گیرد. نویسندگان این کتاب، «ریچارد پل» و «لیندا الدر»، هر دو از رهبران برجسته جریان تفکر انتقادی در جهان هستند و کتاب‌های متعددی در این زمینه نوشته‌اند که جزو برنامه درسی بسیاری از مدارس و دانشگاه‌هاست. فرض بنیادین تفکر نقاد این است که ما چیزی جز تفکر خود نیستیم. احساسات ما (خشم، ترس، اندوه، محبت)، آرمان‌های‌مان، تصمیم‌ها و اعمال‌مان، همه محصول فرایندی است که نامش را فکر کردن گذاشته‌ایم. کیفیت زندگی ما مستقیما تابع کیفیت تفکر ماست. اگر تفکر ما نامتفکرانه و ناآگاهانه باشد، اگر سازوکارش را نفهمیم، نمی‌توانیم تشخیص بدهیم کجایش معیوب است تا اصلاحش کنیم. تفکر نقاد، اندیشیدن درباره خود تفکر را به ما می‌آموزد. یاد می‌گیریم این ماشین ذهن چطور کار می‌کند و می‌آموزیم که چطور با در اختیار گرفتن تفکرمان، فرمان اعمال، احساسات و نفس خود را در دست گیریم و مسئولیت زندگی‌مان را بپذیریم. مجموعه تفکر نقاد طرحی است برای بهبود کیفیت روابط، یادگیری، آزادی و اخلاقی زیستن.

●●●

در ماه مارس سال ۲۰۱۲ «واحد سیاست‌ها و راهبردهای صندوق کودکان سازمان ملل متحد» راهنمایی منتشر کرد که رویکرد جدیدی را با نام رویکرد «حق‌محور و عدالت‌نگر» به تحلیل وضعیت کودکان و زنان معرفی و توصیه می‌کرد. از آنجا که صندوق کودکان ملل متحد، سازمانی حق‌محور حول پیمان‌نامه حقوق کودک است، می‌توان دریافت که تفاوت این رویکرد با نمونه‌های پیشین در افزودن رویکرد عدالت‌نگر به موضوع تحلیل وضعیت کودکان است. در این رویکرد جدید نه‌تنها خود عدالت به عنوان یکی از حقوق پایه مطرح می‌شود، بلکه معنای ایده‌آل مدنظرش نیز برآمده از اصول پایه پیمان‌نامه است که طبق آن، همه کودکان باید فرصت برابر برای بقا، رشد، مشارکت و دستیابی به همه ظرفیت‌های تکاملی نهفته خود داشته باشند و در این مسیر لازم است تا نابرابری‌های قابل‌اجتناب، غیرمنصفانه، غیرضروری و بشرساخت از میان برداشته شود. لذا از این پس نباید صرفا به بهبود میانگین شاخص‌های توصیف‌کننده وضعیت کودکان اکتفا کرد، بلکه باید به دنبال بهترین توزیع ممکن در میان گروه‌های مختلف جنسی، قومی، مذهبی، مکانی، طبقاتی و ... بود.

به تازگی انتشارات آگاه با همکاری موسسه رحمان، مجموعه مقالات «وضعیت اجتماعی کودکان در ایران (۱۳۹۵-۱۳۸۵)» را منتشر کرده است. در مقالات این کتاب به حقوق و نیاز کودکان و راه برون‌رفت از مشکلات اساسی و نگران‌کننده آنها از جمله خودکشی، ازدواج زودهنگام، ابتلا به بیماری‌های خاص به‌ویژه در کودکان کار، بدسرپرست و مهاجر پرداخته شده است. فارغ از ملاحظات تاریخی و سیاسی حاکمان بر جهان معاصر، عدالت از دوران باستان تاکنون همواره دغدغه بخشی از متفکران و داعیه برخی از حاکمان سرزمین ما نیز بوده است. در متن کتاب، اگرچه مستقیما به مباحث نظری و فلسفی پیرامون عدالت پرداخته نشده، اما تلاش شده تا با نگاه از دریچه نابرابری به وضعیت کودکان در یک دهه (فاصله سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۴) شواهدی برای بحث‌های آتی به دست دهد. برای طراحی چارچوب موضوعات این کتاب دو مبنا مدنظر قرار گرفته است؛ حقوق بنیادی مصرح در پیمان‌نامه حقوق کودک شامل بقا، سلامت، آموزش، محافظت و همچنین مدنظر قرار دادن فهرستی از گروه‌های نابرخوردار و آسیب‌پذیر یا آسیب‌دیده کودکان. فهرست مذکور در ابتدا لیست بلندی از گروه‌های کودکان را به این شرح شامل می‌شود: کودکان کار، کودکان خیابانی، کودکان فاقد اوراق هویتی، کودکان اقلیت‌های مذهبی/قومی، کودکان بدسرپرست، بی‌سرپرست یا تک‌سرپرست، کودکانی با والد/والدین معتاد، کودکان مبتلا به بیماری‌های مزمن، کودک مهاجر و پناهنده، کودک مبتلا به سوءتغذیه و ... این فهرست با ملاحظات مختلف علمی و اجرایی در چند مرحله غربال شده است. ابتدا بر اساس امکان‌پذیری بررسی با ملاحظات مربوط به رویکرد حق‌محور و عدالت‌نگر، از جمله وجود داده‌هایی در مقیاس ملی و زیرمقیاس‌های آن برای موضوع مورد مطالعه و به‌ویژه بر اساس لایه‌گذاری‌هایی همچون جنس، طبقه و قومیت و همچنین وجود شواهد علمی و حداقلی از برنامه‌ها و اقدامات اجرایی قابل‌ذکر درباره آنها و نهایتا ملاحظات مربوط به تناسب و جامعیت موضوعات مورد نظر قرار گرفته است.

●●●

از شایع‌ترین و مهمترین معضلات اجتماعی جهان معاصر که در سال‌های اخیر به یکی از پیچیده‌ترین پدیده‌های انسانی تبدیل شده، مصرف انواع مواد اعتیادآور است که پایه و بنیان جوامع انسانی را تهدید می‌کند. همه اقشار و گروه‌های جامعه با این پدیده به صورت روزافزون دست به گریبانند. در این میان، یکی از گروه‌هایی که کمتر به اعتیاد آنها پرداخته شده، جامعه زنان بوده که طبق آمار رسمی و غیررسمی روزبه‌روز بر تعداد آنها افزوده می‌شود. تصور عموم افراد جامعه بر این است که اعتیاد پدیده‌ای مردانه محسوب می‌شود، اما با این وجود و طبق آمار و شواهد موجود در سال‌های اخیر جامعه شاهد افزایش مصرف انواع مواد اعتیادآور در میان زنان بوده است. الگوهای معتاد شدن و مصرف مواد مخدر و ترک اعتیاد برای زنان و مردان فرق می‌کند و این عامل به طبقه، قومیت، اشتغال و تحصیلات زنان و مردان بستگی دارد. مثلا گفته می‌شود مردان برای تفریح و کسب لذت جنسی بیشتر به اعتیاد روی می‌آورند و زنان عمدتا از روی غم و غصه به این کار مبادرت می‌ورزند. حتی اعتیاد زنان در مواقع بروز بحران‌هایی نظیر جنگ، کمیابی و بیکاری میزان بیشتری را نشان می‌دهد.

مشکل بزرگ در مورد مساله اعتیاد، شخصی تلقی کردن چنین پدیده‌ای است. این در حالی است که اولا اعتیاد معضلی اجتماعی و معلول روابط جمعی جاری در دل گروه‌های مختلف است و ثانیا حل آن در گرو اصلاح همین روابط امکان‌پذیر است. در این صورت اگر مساله اعتیاد را به شخص معتاد نسبت دهیم و آن را درون او یا در دنیای فردی‌اش علت‌یابی کنیم و همه مسئولیت اعتیاد را متوجه او سازیم از شناخت جوانب مختلف و پیچیده این پدیده عاجز خواهیم بود. کتاب «اعتیاد زنان» می‌کوشد به مرور تاریخچه دانسته‌های بشر راجع به اعتیاد زنان از گذشته تاکنون بپردازد. تبیین نظری اعتیاد زنان، گونه‌های اعتیاد در زنان، شایع‌ترین اعتیادهای زنان، اعتیاد دختران نوجوان، زنان میانسال و مسن، مسائل اجتماعی خاص اعتیاد زنان و در نهایت درمان اعتیاد زنان از مباحث عمده این کتاب است. طرح دیدگاه‌های نظری و بالینی در زمینه تشخیص و شناخت و مواجهه با این پدیده در کنار انتقادات ذی‌ربط نیز می‌تواند به غنای چنین دریافتی یاری رساند و دقیق‌تر به کار آید. خصوصا اینکه مساله اعتیاد زنان جدا از اعتیاد مردان و اوضاع کلی جامعه نیز نیست و نمی‌توان این دو را جدا از یکدیگر دریافت و نسبت به رفع‌شان کوشید.

●●●

این کتاب بعد از نگرانی‌هایی که بین مردم آمریکا و اذهان عمومی جهان پس از مشاهدات وضعیت زندانیان ابوغریب و گوانتانامو به وجود آمد، نوشته شده است. گروهی با قراردادن امنیت ملی و اجتماعی در صدر اولویت‌های حکومت، توسل به هر شیوه‌ای - حتی توسل به درجات مختلف خشونت- را برای دستیابی به اطلاعات حساس روا می‌دارند. برخی دیگر حوزه

> مشکل بزرگ در مورد مساله اعتیاد، شخصی تلقی کردن چنین پدیده‌ای است. در حالی که اعتیاد معضلی اجتماعی و معلول روابط جمعی جاری در دل گروه‌های مختلف است و حل آن در گرو اصلاح همین روابط امکان‌پذیر است

وضعیت اجتماعی کودکان در ایران (۱۳۹۵-۱۳۸۵)
- مدیر طرح و ویراستار علمی: پیام روشنفکر
- ناشر: آگاه
- سال انتشار: ۱۳۹۷
- تعداد صفحات: ۳۸۷ صفحه
- قیمت: ۴۳ هزار تومان

اعتیاد زنان
- نویسنده: دکتر عباس محمدی اصل
- ناشر: افکار
- سال انتشار: ۱۳۹۷
- تعداد صفحات: ۱۱۴ صفحه
- قیمت: ۱۵ هزار تومان

اخلاق بازجویی
- نویسنده: مایکل اسکرکر
- مترجم: افشین خاکباز
- ناشر: نشر نو
- سال انتشار: ۱۳۹۷
- تعداد صفحات: ۴۱۰ صفحه
- قیمت: ۴۴ هزار تومان

عصر انقلاب
- نویسنده: اریک هابسبام
- مترجم: علی‌اکبر مهدیان و اشکان صالحی
- ناشر: اختران
- سال انتشار: ۱۳۹۷
- تعداد صفحات: ۴۸۲ صفحه
- قیمت: ۵۶ هزار تومان

عمل بازجویان را به قانون و اصول اخلاقی محدود می‌کنند و بر این باورند که حتی در دشوارترین شرایط نیز عمل بازجویان باید در چارچوب قانون باشد. مدافعان هر یک از این دو دیدگاه اندیشه‌های خود را بر اساس فرضیاتی درباره حقوق و وظایف متقابل فرد و جامعه بنا کرده‌اند.

نسخه اصلی این کتاب در سال ۲۰۱۲ توسط انتشارات دانشگاه شیکاگو به چاپ رسیده است. به تعبیر نویسنده، بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر، «بازجویی» به بخشی از زبان مردم عادی آمریکا بدل شده و استفاده از آن، چنان رواجی یافته که فراتر از درک بسیاری از مردم از عملی است که این واژه بر آن اطلاق می‌شود. با این همه، مسلما فرضی که در پس این عمل قرار دارد، یعنی این فرض که دولت گاهی حق دارد از افکار یکی از اتباع خود (یا حتی خارجی‌ها) آگاه شود، بنابراین می‌تواند خواستار افشای این افکار شود یا با توسل به اجبار به این اطلاعات دست یابد، بررسی بیشتری را طلب می‌کند. «مایکل اسکرکر» این کتاب را بیشتر با رویکرد کاربردی نوشته اما معتقد است کتابش به بحث‌های دانشگاهی کنونی درباره دفاع از خویش، تعهد سیاسی، رضایت سیاسی، متمم پنجم قانون اساسی، کمیسیون‌های نظامی و حقوق رزمندگان غیرقانونی دشمن نیز کمک می‌کند و می‌تواند برای دانشگاهیان و متخصصان حوزه‌های حقوق، فلسفه، عدالت کیفری و امنیت ملی نیز جالب باشد.

کتاب دو بخش دارد. بخش اول، «بازجویی برای اعمال قانون در داخل کشور» است و ۵ فصل دارد که به ترتیب عبارتند از «خودفرمانی برای اعمال قانون در داخل کشور»، «حکومت لیبرال و اختیارات پلیس»، «توطئه، شک و حقوق حریم خصوصی و سکوت»، «مصونیت در برابر اقرار علیه خویش» و «بازجویی پلیس». بخش دوم نیز «بازجویی در شرایط بین‌المللی» است که شامل فصل‌های ششم تا هشتم کتاب می‌شود. این فصل‌ها به ترتیب عبارتند از «زندانیان جنگی و سایر رزمندگان اسیر»، «بازجویی بدون تحمیل گری» و «بازجویی تحمیل گرانه».

«اسکرکر» در این کتاب به جنبه‌های مختلف مساله بحث‌انگیز بازجویی می‌پردازد و آن را از چشم فیلسوفان و حقوقدانان می‌نگرد. او می‌کوشد با ارائه مثال‌هایی از پرونده‌های واقعی، مسائلی همچون حق برخورداری از حریم خصوصی و حق سکوت در برابر پرسش‌های بازجو، حقوق متهمان و محکومان، حقوق افراد مشکوک به فعالیت‌های تروریستی و جاسوسی، حقوق زندانیان جنگی و اسرا، ریشه‌های تاریخی شکنجه و تردیدهایی که درباره میزان کارایی بازجویی‌های خشونت‌آمیز وجود دارد و مواردی از این دست را بررسی کند. چارچوب «قواعد مرتبط با اخلاق تکلیف‌گرا» که نویسنده در این کتاب به کار می‌برد از مجموعه اندیشه‌های رایجی استفاده می‌کند که اندیشمندان باستانی همچون «سن توماس آکویناس» و فیلسوفان عصر روشنگری همچون «توماس هابز»، «جان لاک»، «ژان ژاک روسو»، و «ایمانوئل کانت» بر آن صحه گذارده‌اند.

•••

بررسی دگرگونی‌های جهان در فاصله سال‌های ۱۷۸۹ و ۱۸۴۸ تا جایی که سبب‌ساز آن انقلاب سال ۱۷۸۹ فرانسه و همزمان با آن انقلاب صنعتی انگلستان، موضوع کتاب «عصر انقلاب» است. به عقیده «اریک هابسبام» این «انقلاب دوگانه»، جهان مدرنی را که می‌شناسیم به وجود آورده است. «هابسبام» تحولی را که انقلاب دوگانه در همه عرصه‌های حیات اروپایی به بار آورد با وضوح تحلیلی درخشانی دنبال می‌کند: در راهبری جنگ و دیپلماسی، در نواحی صنعتی جدید و مساله زمین، در میان طبقه دهقان، بورژوازی و اشرافیت، در روش‌های حکومت و انقلاب، در علم، فلسفه و دین و در ادبیات و هنر. اما او خصوصا این دوره را دوره‌ای می‌بیند که سرمایه‌داری صنعتی در اروپا دایر شد و اروپا تا یک قرن بر مابقی جهان سلطه یافت. «هابسبام» شرحی جذاب، بدیع و پرشور اما عینی از مهمترین دوره ۶۰ ساله تاریخ اروپا پدید آورده است.

اریک هابسبام از برجسته‌ترین مورخان عصر ما و از پیشکسوتان تاریخ اجتماعی به شمار می‌رود. او علاوه بر مقالات تخصصی مختلفی که عمدتا در زمینه تاریخ اقتصادی و اجتماعی مدرن نوشت، در انتشار مطالب عمومی‌تر نیز فعال بود. شهرت هابسبام شاید بیش از همه به سبب کتب سه‌گانه‌ای باشد، درباره آنچه خود از آن با عنوان «قرن طولانی نوزدهم» یاد می‌کرد: عصر انقلاب (۱۸۴۸-۱۷۸۹)، عصر سرمایه (۱۸۷۵-۱۸۴۸)، عصر امپراتوری (۱۹۱۴-۱۸۷۵) و نیز کتاب عصر نهایت‌ها که درباره تاریخ قرن بیستم از ۱۹۱۴ تا ۱۹۹۱ نوشت.

هرچند به زعم هابسبام «شبکه تاریخ را نمی‌توان بدون ضایع کردن آن شکافت و رشته‌رشته کرد» اما تقسیم کردن موضوع کتاب به قسمت‌های فرعی تا حدودی برای مقاصد علمی ضروری بوده و او این کتاب را به گونه‌ای سردستی به دو بخش تقسیم کرده است. در پاره اول به طور کلی تحولات عمده دوره ۱۷۸۹ تا ۱۸۴۸ را بررسی می‌کند و در پاره دوم به ترسیم آن نوع جامعه‌ای می‌پردازد که مولود انقلاب دوگانه است. با این حال، به گفته او همپوشانی‌هایی عمدی در این کتاب وجود دارد و این تمایز نه امری نظری بلکه صرفا برای سهولت کار خواننده به کار رفته است.

آتیه نو

نشریه‌ای برای زندگی

www.ahangeatiye.ir
www.atiyehnoweekly.ir
@atiyeno

تنها هفته‌نامه اختصاصی حوزه رفاه و تأمین اجتماعی

تأمین ۲۴

سایت خبری

www.ahangeatiye.ir
www.tamin24.ir
@tamin24

رسانه قلمرو رفاه و تامین اجتماعی

رویدادهای قلمرو رفاه و تامین اجتماعی را «آنلاین» دنبال کنید

تأمین اجتماعی، ضامن امنیت تولید و آرامش خاطر نیروهای مولد

سازمان تامین اجتماعی

اداره کل روابط عمومی